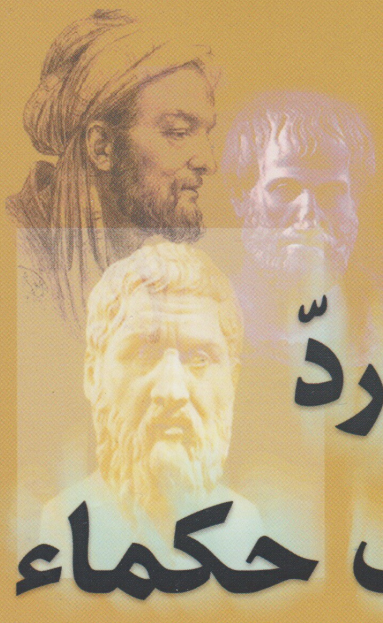




مذهب حکماء

تالیف عالم جلیل القدر مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی معروف به

مجلسی ^{پیر} _{اول} متوفی ۱۰۷۰ هـ ق

پدر علامه مجلسی ^{رحمته} و مؤلف دو کتاب مشهور و ارزشمند روضة المتقین
و لوامع صاحبقرانی در شرح من لا یحضره الفقیه

تحقیق و تصحیح:

رضامختاری خویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه	مجلسی، محمد تقی، م ۱۰۷۰ ق
عنوان	رد مذهب حکماء
تکرار نام پدید آور	محمد تقی مجلسی، تحقیق و تصحیح: رضا مختاری خوبی
مشخصات نشر	مشهد: اعتقاد ما، ۱۳۹۷ ه. ش - ۱۴۳۹ ه. ق
مشخصات ظاهری	قیمت: ۱۵ هزار تومان
شابک	ISBN: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۶۲-۱۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه
موضوع	فلسفه اسلامی - ردیه ها
موضوع	محمد تقی مجلسی - اعتقادات - نقد و تفسیر
شناسنامه افزوده	مختاری خوبی، رضا، محقق
رده بندی کنگره	BBR ۴۵/۴۳۴.۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۱۸۹/۱
شماره مدرک	۴۸۷۸۱۵۷
موضوع: شیعه - عقاید	
موضوع: فلسفه - دفاعیه ها و ردیه ها	

مشهد: چهارراه شهدا، بین بهجت ۲، نشر مجتمع کتبه کتاب، نشر اعتقاد ما

۰۹۳۵۲۲۴۶۲۹ ۰۵۱۳۲۲۲۵۶۱۰

@e_ete ghadema

قم: چهارمردان، کوچه ۶، پلاک ۱۵۳، نشر امام حسین ع و عاشورا

۰۹۳۸۸۱۵۴۶۵۲ ۰۹۳۶۹۸۹۴۴۷۲

ketabashura@hotmail.com



■ نام کتاب: رد مذهب حکماء

مؤلف: محمد تقی مجلسی ع

مصحح: رضا مختاری خوبی

نویس چاپ: چاپ اول - ۱۴۳۹ ه. ق

■ ناشر: اعتقاد ما - با همکاری انتشارات مکتبه الصدیقه الشهیده ع

مرکز پخش و فروش: ۰۹۱۹۳۹۰۸۹۵۰

ارتباط با نویسنده: mokhtarireza@ut.ac.ir

قیمت: ۱۵ هزار تومان



رد مذهب حکما

محمد تقی مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق و تصحیح:

رضا مختاری خویی

پیشگفتار

امروزه بعضا سخنانی درباره رکود و عدم پویایی در فلسفه و عرفان اسلامی مطرح می شود که لزوم بازبینی و دقت نظر در مسائل مرتبط با این دو حیطه را دارد، از نظر ما دلیل این رکود و تکرار و عدم پویایی از حالات زیر خارج نیست:

- فرض اول: میدان ندادن به طرح انتقادات و بهاء ندادن به آنها.
- فرض دوم: نبود انتقادات و محدود شدن آن به چند شبهه ای که بارها توسط فلاسفه و عرفا جواب داده شده است.
- فرض سوم: قانع کننده نبودن جواب های فلسفه و عرفان برای حیات علمی امروزی و لزوم بازبینی در زبان پاسخگویی.
- فرض چهارم: تقدس بخشی به فلسفه و عرفان و در نتیجه، عدم انگیزه و بعضا احساس نوعی ترس از تجهیل شدن و بالطبع مطرح نکردن انتقادات.
- فرض پنجم: کامل بودن فلسفه و عرفان اسلامی و عدم درک صحیح از آن توسط منتقدین و در نتیجه، اشکال به فلسفه و عرفان و مخالفت با آن.

فرض ششم: تلفیقی از دو یا چند فرض از فروض مذکور.

• طرح احیاء نسخ خطی نقد فلسفه و عرفان، و فواید آن:

دلیل رکود و عدم پویایی فلسفه و عرفان اسلامی را هر کدام از فرضی‌های فوق بدانیم نقش مؤثر احیاء نسخ خطی در ایجاد فضایی جدید و مناسب بدیهی خواهد بود، چه از باب طرح ایده‌ها و نقدهای جدید و لزوم پاسخ‌گویی به آن‌ها، و چه از جهت بیان مجدد پاسخ‌ها به زبانی دیگر.

به بیانی دیگر خود این نسخ قطعا پویایی در کلام و فلسفه را به ارمغان خواهد آورد و موجبات رشد و تکاپوی علمی را در پی خواهد داشت.

• چالش‌های پیش رو و نحوه مواجهه با آن‌ها:

نسخ خطی و فضای موجود و حاکم در آن بعضا در تضاد شدید با معتقدات امروزی است و بعضا شاهد برخوردهای تندی مخصوصا با فلاسفه و عرفای غیر شیعی از جانب منتقدان هستیم؛ مثلاً پدر مرحوم علامه مجلسی در رساله «ردّ مذهب حکما» بعد از مطرح کردن اشکالات علمی برخی مطالب ابن سینا، وی را ملعون و شرابخواری خطاب می‌کند که سخنانش خلاف عقل و نقل است یا مرحوم آقا جمال خوانساری با اینکه خود از حکما به حساب می‌آید در رساله «انتقاد بر فلاسفه» پس از بررسی سخنان فلاسفه، قائل به وحدت وجود را بی‌دین می‌خواند.

عده‌ای از محققین هنگام مواجهه با مطالبی که آن را شاذ می‌دانند و یا مخالف با عقاید و باورهای خود می‌بینند اقدام به حذف و سانسور مطالب نسخ خطی می‌کنند. این کار علاوه بر ظلم بر صاحب کتاب و خیانت به جامعه علمی، وجهه علمی محقق را نیز به مخاطره می‌اندازد.

آنچه را که ما به عنوان رسالت خود به عنوان محقق و مصحح این نسخ تعریف کرده‌ایم احیاء نسخه و تحقیق آن به بهترین نحو خواهد بود به طوری که در این مرحله از کار، خود را همسو و هم‌فکر با صاحب رساله تصور کرده و باید نسخه‌ای احیاء کنیم که اگر روزی مثلاً مرحوم مجلسی کتاب چاپ شده «ردّ مذهب حکما» را ملاحظه کرد احساس رضایت نسبت به کار محقق و مصحح را داشته باشد. لازمه این مرحله از کار، تقویت مطلب و نوشتار صاحب نسخه است. مثلاً وقتی مجلسی پدر به نقد ابن سینا به خاطر انکار حدوث عالم می‌پردازد محقق می‌تواند در اینجا دورویکرد اتخاذ کند:

۱. آمدن به کمک ابن سینا و بیان اینکه مراد او حدوث زمانی است نه حدوث ذاتی؛ و بیان اینکه این دو متفاوت از هم می‌باشند، و مثلاً مرحوم مجلسی مراد ابن سینا را درک نکرده است.

۲. تکمیل استدلال مرحوم مجلسی با ذکر شواهدی از کتب ابن سینا که انکار حدوث عالم کرده است، و البته داوری نکردن میان او و

ابن سینا، به عنوان محقق و مصحح نسخه (یعنی در مقام تصحیح نسخه کاری به صحت انتقاد نخواهیم داشت).

بدیهی است انتخاب رویکرد دوم دارای مزایای بیشتری

خواهد بود:

۱. اصل هدف که ارائه انتقادات علما و بزرگان دین به فلسفه و عرفان بود حاصل خواهد شد.

۲. عدم سوگیری فلسفی در احیاء نسخه باعث از دست ندادن مخاطبینی که منتقد فلسفه هستند خواهد شد.

۳. نسخه احیاء شده به عنوان منبعی خواهد بود که در اختیار جامعه علمی قرار می‌گیرد تا خود مورد نقد و نظر گروه‌های موافق و مخالف قرار گیرد و موافقان در تأیید آن و منتقدین در نقد آن قلم بزنند.

البته تذکر این نکته در مقدمه ضروری است که هدف از تصحیح نسخه صرفاً عرضه افکار و اندیشه جدید به عرصه علم و دانش خواهد بود و نقد و داوری درباره آن مجالی دیگر می‌طلبد. نمونه قدیمی این نحوه از کار که امروزه از آن تعبیر به روش و دید اروپایی می‌شود شرح خواجه بر اشارات است، مشی ما نیز در احیای نسخه این بوده که تا بتوانیم استدلال مؤلف را تکمیل و قدرت ببخشیم.

چند تذکر و ملاحظه:

بدیهی است نباید انتظار داشت در هر نسخه خطی با فوجی از مطالب بکرو ناب روبرو شد، بعضاً پیش می‌آید در یک نسخه ۱۰۰ صفحه‌ای برای متخصص آن علم فقط چند مطلب جالب و قابل توجه وجود دارد. باید توجه داشت کارکرد احیاء این نسخ فقط نقد فلسفه و عرفان نخواهد بود بلکه سبب آشنایی با دید و فضای حاکم بر اندیشه و ذهن نویسنده می‌شود و نیز می‌تواند بیانگر فضایی از جو حاکم در عصر نویسنده باشد.

اهمیت بسیاری از این نسخ را می‌توان شخصیت نویسنده نیز دانست، اینکه مثلاً مرحوم مجلسی پدر یا آقا جمال خوانساری رساله‌هایی در نقد فلسفه دارند و یا صرف آگاهی از مخالفت مرحوم مجلسی با منطق، بسیار جالب خواهد بود و مطالعه این آثار برای بسیاری از اهل علم مورد اشتیاق است هر چند که ادله نقد در نزد ایشان مورد قبول هم واقع نشود. بسیاری از این نسخ مطالبی دارند که علاوه بر بعد فلسفی و کلامی به عمق بخشی تحلیل‌های اجتماعی نیز کمک خواهند کرد و فواید آن منحصر در علم ورشته‌ای خاص نخواهد بود. مثلاً مواجهه با این مطلب که تعداد بالای ازدواج‌های فتحعلی شاه پاسخی بود به درخواست میرزای قمی از مردم برای سامان بخشیدن و رسیدگی کردن به وضعیت زنان بیوه که در جامعه

آن روز تعدادشان بالا رفته بود می تواند نگاه ها را به موضوع شهوترانی و
حرمسرای فتحعلی شاه که در برخی کتب تاریخی آمده تغییر دهد.
امید است با احیاء کتب خطی باقی مانده از علما و بزرگان اسلام
خدمتی به اعتلاء و ترویج بیشتر تشیع کرده باشیم.

گروه پژوهشی انتشارات مکتبة الصدیقة الشهيدة

مقدمه

در ابتدا لازم است صمیمانه از راهنمایی و کمک های دکتر رولا جوردی^۱ استاد فاضل دانشگاه مک گیل کانادا قدردانی نمایم، ایشان با تمام خضوع و با حوصله فراوان راهنمایی های خود را از ما دریغ نکرده و حتی نوشته های چاپ نشده خود را در اختیار ما قرار دادند و ما سرخ ها و مطالب بسیار ارزشمندی از نوشته های ایشان مخصوصاً از کتاب: "Converting Persia, Religion and Power in the Safavid Empire" که اخیراً با نام "تغییر مذهب در ایران (دین و قدرت در عصر صفوی)" توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی چاپ شده است، بدست آوردیم.

و همچنین لازم به ذکر است همانطور که تحقیق و پژوهش درباره مطالب مرتبط با عصر صفویه بدون توجه به پژوهش ها و آثار استاد رسول جعفریان کار دشواری خواهد بود ما نیز در این اثر و چند اثر دیگری که امید است ان شاء الله بزودی عرضه شود بهره های بسیاری از نوشته های ایشان بردیم که جا دارد در اینجا از زحمات ایشان نیز قدردانی و تشکر نماییم.

رساله‌ای که با عنوان «رد مذهب حکما» در فنخا به عنوان نوشته مرحوم محمد تقی مجلسی معرفی شده است^۱ در واقع قسمتی از شرح دعای اول صحیفه سجاده می باشد که توسط شخصی به نام علی محمد بن محمد حسین اصفهانی در سال ۱۲۳۷ ق استنساخ شده است.

درباره اینکه مجلسی شرح مجزایی بر صحیفه داشته یا اینکه این رساله استنساخی از دیگر آثار ایشان است که در آن به مناسبتی به شرح دعای اول صحیفه پرداخته است ما مطالبی به عرض می‌رسانیم:

طبق بررسی‌های ما مرحوم مجلسی یکبار به فارسی و بار دیگر به عربی اقدام به شرح صحیفه سجاده کرده است، «ریاض المؤمنین و حدائق المتقین و فقه الصالحین»^۲ شرح فارسی او و «شرح الصحیفه السجاده»^۳ شرح عربی مجلسی بر صحیفه می باشد. طبق بررسی‌ای که ما از روی نسخه دانشگاه تهران انجام دادیم آنچه اکنون از شرح فارسی باقی مانده است فقط شامل مقدمه‌ای طولانی می باشد که درباره دعا و مطالب مرتبط به آن است، اما اینکه آیا مجلسی فقط این بخش را از شرح فارسی نگاشته و موفق به شرح کامل صحیفه نشده و

۱. فنخا (فهرستگان نسخه‌های خطی ایران)، ج ۱۶، ص ۴۰۱.

۲. فنخا (فهرستگان نسخه‌های خطی ایران)، ج ۱۷، ص ۴۰۵.

۳. فنخا (فهرستگان نسخه‌های خطی ایران)، ج ۲۰، ص ۵۷.

یا اینکه این کار را انجام داده ولی اکنون نسخه‌ای از آن در دسترس ما نیست اطلاعات دقیق و محکمی نداریم، و اطلاعات ما از قصد وی برای تألیف شرح فارسی صحیفه سجادیه، مطلب موجود در مقدمه شرح عربی ایشان بر صحیفه است.^۱

مجلسی در صفحه دوم «شرح الصحیفه السجادیة» دلیل تألیف شرح فارسی صحیفه را رؤیایی می‌شمارد که خدمت رسول خدا ﷺ مشرف شده و حضرت او را امر به شرح صحیفه می‌کنند، و مجلسی نیز برای انتفاع عوام آن را به فارسی می‌نگارد. همچنین آنچه از مقدمه «شرح الصحیفه السجادیة» پیداست مجلسی تألیف شرح فارسی را قبل از شرح عربی آغاز کرده است.

نسخه «شرح الصحیفه السجادیة» موجود در دانشگاه تهران، نسخه دستخط مؤلف و نیز تنها نسخه معرفی شده در فنخا می‌باشد. آنچه از این شرح در دسترس است مانند شرح فارسی نسخه‌ای ناقص است که انجامش افتاده و نسخه باقی مانده ظاهراً شامل سه دعای اول صحیفه می‌باشد و معلوم نیست مجلسی در اصل چه مقدار از صحیفه را شرح کرده است.

۱. نسخه خطی شرح صحیفه سجادیه؛ محمد تقی مجلسی، ص ۲، (دانشگاه تهران به شماره نسخه: ۱۸۴۹).

طبق آنچه از رساله «ردّ مذهب حکما» برمی آید احتمالاً مجلسی شرح فارسی صحیفه را حداقل تا شرح دعا‌های ابتدایی آن پیش برده است، و یا اینکه استنساخ علی محمد اصفهانی از آثار دیگر مجلسی بوده که در آن به مناسبتی به دعای اول صحیفه اشاره کرده است^۱، این آثار هم می‌تواند کتب چاپ نشده مجلسی باشد و هم بخش‌هایی از لوامع که اکنون در دسترس ما نیست^۲، چنانکه در

۱. آنچه از متن رساله رد مذهب حکما پیداست، گویا متن حداقل از دو قسمت تشکیل شده است؛ یا مستنسخ قسمت‌هایی از کلام مجلسی را حذف کرده و فقط آنچه مربوط به فلسفه و تصوف بوده را آورده است و یا اینکه رساله را از دوائر مختلف مجلسی ترکیب کرده است.

۲. برخلاف روضة المتقین که شرح عربی من لا یحضره الفقیه است شرح فارسی آن که تحت عنوان لوامع صاحبقرانی بعد از شرح عربی نگاشته شده است شامل همه کتاب نشده و تنها تا شرح کتاب الحج را در بردارد و بقیه آن امروزه در دسترس ما نمی‌باشد، البته مرحوم آقا بزرگ تهرانی خبر از احتمال وجود آن در نجف داده و دعا می‌کند که بخش‌های پایانی کتاب نیز پیدا شود. علیرغم نسخه چاپی لوامع که هیچ اطلاعات نسخه‌شناسی در اختیار مخاطب قرار نداده و مشخص نکرده است که احیاء کتاب براساس کدام نسخه می‌باشد ما خود اقدام به بررسی نسخ خطی لوامع کرده و بخش‌های مختلف کتاب را که به دستخط خود مرحوم مجلسی بصورت پراکنده در کتابخانه‌های مختلف بود گرد آوردیم و با تطبیق بخش‌هایی از نسخه خطی شاهد افتادگی‌هایی در نسخه چاپی بودیم، مطلب دیگری که باعث شد ما خود به تصحیح کتاب اقدام کنیم حذف مطاعنی بود که مجلسی در لابلای مطالب خود نسبت به غاصبین حق امیر المؤمنین (علیه السلام) بیان کرده بود. همچنین

صفحات آتی توضیح خواهیم داد که مجلسی در لوامع نیز علیه فلاسفه مطالبی به مناسبت بیان کرده است.

آنچه انتساب رساله به مجلسی و پذیرش آن را راحت ترمی کند دفاع از برخی مضامین عارفانه بعد از حمله به فلاسفه است، اینکه مجلسی مخالف فلاسفه است از دیگر آثارش نیز مشهود است و اینکه او برخی گرایشات عارفانه دارد باز در دیگر آثار باقی مانده از او مشهود است که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

بررسی موضع مجلسی اول در قبال فلسفه و عرفان

در ابتدا لازم است به بررسی رساله ای بپردازیم که در دفاع از صوفیه ورد بر رساله ملا محمد طاهر قمی نگاشته شده است، و مشخص کنیم آیا چنانکه که میر لوحی ادعا می کند کسی که به مخالفت با نسخه رد صوفیه ملا محمد طاهر قمی پرداخت مجلسی پدر بود یا شخص دیگری.

تعریف و تمجیدهای مجلسی از شاه عباس صفوی نیز از دیگر مطالبی بود که بدون تذکر در نسخه چاپی حذف شده بود، و نیز کم دقتی هایی که در خواندن برخی عبارات انجام شده بود. اگر توفیق الهی شامل حالمان شود و قسمت های باقی مانده نیز انجام شود به زودی تصحیح جدید لوامع صاحبقرانی را در ده جلد منتشر خواهیم کرد ان شاء الله.

به گزارش فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، میرلوحی که از معاصرین مجلسی بوده در کفایة المهدی یا همان اربعین به او بسیار تاخته است^۱، خصومت او محدود به مجلسی اول نشده بلکه با علامه محمد باقر مجلسی نیز مشهود است. وی در دیباچه کفایة المهدی درباره کتاب رجعت علامه مجلسی می‌گوید:

کتاب مجلسی دوم که در رجعت نوشته مایه جنگ و ستیز دانشمندان گشته و می‌بایست که من دفتری بنگارم.^۲

وی به علامه مجلسی طعنه می‌زند که احادیث شاذ ضعیف السند را آلت خوشامد گفتن دیگران می‌سازد.^۳ میرلوحی درباره کتابش می‌گوید در شب ۱۴ شعبان ۱۰۸۱ خوابی دیدم که به من فرمودند این رساله را بنویسم. وی می‌گوید کفایة المهدی را در سال ۱۰۸۱ ق به پایان رسانده بود که برای آگاهاندن آئند (مجلسی) در پایان شعبان ۱۰۸۲ «این چند کلمه» را بر آن افزودم. این افزوده‌ها همان خرده‌گیری‌ها است که از آن رساله مجلسی کرده است.^۴

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۲۱۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۴۹۷.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۲۱۱.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۴۹۸.

میرلوحی رساله‌ای تحت عنوان «دانشمند و سید» یا همان «مناظره السید و العالم» دارد که منظورش از سید خود او و مراد از عالم علامه مجلسی است. در این رساله مطالب عجیبی به مجلسیین نسبت داده شده است، چنانکه ادعا می‌شود علامه مجلسی به مانند پدر خود نسبت به سادات بی‌اعتنا بوده و محبت یهودیان را برایشان ترجیح می‌داده است! و می‌گوید دوستی مجلسی اول با برخی سادات نیز از روی سودجویی بوده است، و گلاهی می‌کند که مردم در مقابل نقدهای او بر مجلسی‌ها بروی شوریدند و او را اذیت کردند، و میرلوحی در دفاع از خود می‌گوید گویا مجلسی دوم حدیث «من اهان ذریتی فقد اهاننی» را به فراموشی سپرده است.^۱

میرلوحی در جای جای کتابش به نقد مجلسیین پرداخته و در بخشی درباره علامه مجلسی می‌نویسد:

او به پیروی از پدرش می‌گفته علی علیه السلام در جنگ احد زخم‌های بسیار یافته بود و من آن را نپذیرفتم. و قبل از آن نیز با اشاره به برخی اشکالاتش به علامه مجلسی می‌گوید او بعد از دیدن اشکالات من از سخنانش برگشت، میرلوحی با اشاره به جایگاه مجلسی بین مردم

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۹-۱۴۹۸ و نیز

بنگرید به: الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۴.

گلایه می‌کند که مردم دانشمندان را درست نمی‌شناسند و بی‌سواد جاهل را به سید فاضل ترجیح می‌دهند.^۱

اهل غنا و آواز بودن مجلسی پدر نیز از جمله دیگر ادعاهای عجیب میرلوحی است.^۲

برای دیدن تفصیل بیشتری از نزاع میرلوحی با مجلسی‌ها بنگرید به: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۴۹۷ الی ۱۵۰۷.

میرلوحی در کفایة المهدی با اشاره به کتاب «توضیح‌المشریین و تنقیح‌المذهبین» که خود نویسنده آن است به اختلاف مجلسی اول با ملا محمد طاهر قمی اشاره می‌کند. این کتاب از سه بخش تشکیل شده است؛ متن رساله رد صوفیه ملا محمد طاهر قمی، انتقاد یکی از معاصرین به رساله و دفاع از عقاید صوفیه و فلاسفه، و بخش سوم داوری نویسنده توضیح‌المشریین بین ملا محمد طاهر قمی و منتقد.^۳

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۰.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۳.

۳. البته اکنون چنین نسخه‌ای موجود نیست و آنچه مرتبط به این نسخه و دارای این محتواست نسخه «اصول فصول التوضیح» است که در فنخا، ج ۴، ص ۲۴۱ معرفی شده است که ظاهراً چکیده‌ای از توضیح‌المشریین و تنقیح‌المذهبین است.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران درباره این کتاب می‌نویسد:

در باب نخست آن رساله‌ای در نکوهش از تصوف که گویا از مولی محمد طاهر شیرازی قمی و همان رساله «الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء والصوفیة»^۱ باشد آمده، سپس در باب دوم حاشیه‌ای که مجلسی یکم برهامش آن نوشته و از تصوف ستود، آنگاه در باب سوم پاسخی است که نگارنده آن رساله به مجلسی داده است، سپس میان این دو داوری شده و بر مجلسی رد شده است. این حاشیه گویا از مجلسی نباشد و بدو بسته‌اند و میرلوحی پنداشته که از اوست.^۲

طبق آنچه در فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران آمده است و نیز گزارش مرحوم آقا بزرگ طهرانی در الذریعه^۳ این ردیه بر کتاب ملا محمد طاهر قمی از مجلسی اول نیست و میرلوحی در این انتساب اشتباه کرده است.

کشمیری نیز در «نجوم السماء» ضمن رد انتساب نسخه به محمد تقی مجلسی دامن او را از لوث چنین اقوال فاسدی پاک می‌شمارد.^۴

۱. گزارش این نسخه در فنخا، ج ۲۴، ص ۳۹۵ موجود است ولی آنچه در توضیح المشریین ذکر شده رساله دیگری از ملا محمد طاهر قمی در رد صوفیه است که گزارش آن در فنخا، ج ۱۶، ص ۳۶۸ آمده است.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۴.

۳. الذریعه، ج ۴، ص ۴۹۷.

۴. نجوم السماء، میرزا محمد علی کشمیری، ص ۶۴ (به نقل از رسول جعفریان).

آقا بزرگ طهرانی ضمن رد انتساب نسخه به مجلسی، در باطل بودن سخن میرلوحی در مقدمه کفایة المهدی که می‌گوید هزاران نسخه از این کتاب [توضیح المشریین، که شامل اصل نسخه رد صوفیه ملا محمد طاهر قمی و سپس نقدهای مجلسی بروی و بعد داوری نویسنده توضیح المشریین بین آن دو است] در اصفهان موجود است، می‌نویسد محدث سماهیجی که ماهر و متبحر در احوال مصنفین و مصنفات است و نزدیک عصر مؤلف بوده می‌گوید در طول عمرش حتی یک نسخه از این کتابی که میرلوحی ادعا می‌کند ندیده است.^۱

افزون بر این حتی مطلبی از ملا محمد طاهر قمی نیز موجود نیست که او منتقد رساله خود را مجلسی دانسته باشد، تنها در کتاب هدایة العوام و فضیحة اللثام که تألیف شخصی مجهول به نام عصام الدین محمد بن نظام الدین است چنین ادعایی شده که منتقد رساله ملا محمد طاهر قمی مجلسی اول است، بنا به احتمال زیاد نگارنده این کتاب نیز خود میرلوحی است که با نام‌های مستعار کتبی تألیف می‌کرده و در آن از کتب دیگر خود نیز تعریف می‌نموده است، و نیز از کتبی که در طول تاریخ خبری از آن‌ها نبوده و نابود شده بودند اخباری

ذکر می‌کند که گویی وی نسخه‌ای از این کتب را در اختیار دارد! در غیر این صورت نیز باز ارزشی نخواهد داشت که با اعتماد به سخن فردی مجهول، مجلسی را منتقد رساله ملا محمد طاهر قمی بدانیم. البته خود میرلوحی در دیباچه کفایة المہتدی بعد از ذکر داستان‌های عجیب و غریب از مجلسی اول و اینکه مردم در مقام او غلو کرده‌اند از نصیحة الکرام و فضیحة اللثام به عنوان گزیده محمد بن نظام الدین محمد عصام از نگارش ملا محمد طاهر قمی خبر می‌دهد.^۱

از طرف دیگر با مشاهده برخوردهای تند ملا محمد طاهر قمی با علمای صوفی مسلک از جمله فیض کاشانی^۲ و نبود برخوردی خاص بین او و مجلسی اول باز در ادعای میرلوحی خدشه وارد می‌شود. اینکه بر اساس شواهد بین چه کسانی با ملا محمد طاهر قمی در مورد تصوف نزاع وجود داشته است ما اکنون مطالبی بیان می‌کنیم:

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۴۹۹.

۲. فیض کاشانی، داماد ملا صدرا ادعای کند از فلسفه و تصوف توبه نموده و طریق اهل بیت علیهم‌السلام را پیش گرفته است، با این وجود باز شاهد مبانی صوفیانه در نوشته‌های بعد از توبه وی هستیم حتی کار به جایی می‌کشد که ملا محمد طاهر قمی وی را مجوسی خطاب می‌کند (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۴) و صاحب حدائق نیز به شدت وی را بخاطر افکار صوفیانه‌اش نقد می‌کند (لؤلؤة البحرین، ص ۱۲۱). برای دیدن مطالب صوفیانه فیض کاشانی در نوشته‌های بعد از توبه‌اش بنگرید به: گفتگو با فلسفی، حسن میلانی.

محمد مؤمن حسینی تنکابنی طبیب؛ وی «تبصرة المؤمنين» را در دفاع از تصوف و در رد ملا محمد طاهر قمی نوشته است.^۱

محمد کریم شریف قمی؛ از صوفیه دفاع می کرده و کتاب «تحفة العشاق» خود را در رد تحفة الاخیار ملا محمد طاهر تألیف کرده است.^۲

فیض کاشانی؛ وی هرچند ادعای توبه از فلسفه و عرفان می کند ولی حتی در نوشته های بعدی خود هم نمی تواند از افکار صوفیانه جدا شود. فیض به شدت مورد انتقاد برخی معاصرینش قرار می گیرد، از جمله شیخ علی عاملی نوه شهید ثانی و نبیره دختری محقق کرکی، و نویسنده «السهام المارقة» که فیض را به خاطر عقاید صوفیانه اش مورد انتقاد قرار می دهد.^۳ یکی از کارهای فیض کاشانی تلخیص «احیاء العلوم» غزالی بود که به دستور شاه صفی نیز اصل کتاب به فارسی ترجمه شد. شیخ علی عاملی و ملا محمد طاهر قمی از اینکه کتاب غزالی که در آن به دشمنی با شیعه پرداخته به فارسی ترجمه شده به شدت خشمگین بودند، و چنانچه ذکر شد

۱. فنخا (فهرستگان نسخه های خطی ایران)، ج ۶، ص ۸۸۰.

۲. فنخا (فهرستگان نسخه های خطی ایران)، ج ۷، ص ۵۳۸.

۳. تغییر مذهب در ایران (دین و قدرت در عصر صفوی)، رولا جردی ابی صعب،

رفتار و عقاید فیض کاشانی کار را به جایی رساند که ملا محمد طاهر قمی که شیخ الاسلام قم بود از وی به عنوان «مجوسی» یاد کرد.^۱ علاوه بر افراد فوق، میر علاء الدین حسین مشهور به خلیفه سلطان (درگذشت ۱۰۶۴ق) با لقب سلطان العلماء، مشهور به «ینبوع معلومات حکماء الهیین» - از شاگردان شیخ بهایی که مورد قبول فیلسوفان نیز بود^۲ را هم می‌توان از کسانی نام برد که به عنوان نویسنده احتمالی رد رساله ملا محمد طاهر قمی می‌باشد.

چنانکه ملاحظه می‌شود حداقل این چهار نفر را به عنوان نویسنده احتمالی نسخه می‌توان مطرح کرد، مخصوصاً که خصومت و نزاع با سه فرد اول در زمان حیات ملا محمد طاهر مشهود بوده است. و البته اینکه دلیل دشمنی و خصومت میرلوحی با مجلسی چه بوده است را باید در مسأله‌ای غیر از گرایش احتمالی محمد تقی مجلسی به تصوف دانست؛ به فرض اینکه حتی اگر شهادت علامه مجلسی بر صوفی مشرب نبودن پدرش و تقیه او، در دست نبود باز باید این اختلاف را در عوامل دیگری نیز جست‌وجو می‌کردیم؛ زیرا که از منظر یک منتقد فلسفه و تصوف، محمد تقی مجلسی در مجموع کارنامه

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۴.

۲. تغییر مذهب در ایران (دین و قدرت در عصر صفوی)، رولا جردی ابی صعب،

قابل قبول‌تری در مخالفت با فلسفه و تصوف نسبت به شیخ بهایی داشت درحالی که نه تنها شاهد مخالفت میرلوحی با شیخ بهایی نیستیم بلکه تعریف و تمجیدهای وی از شیخ بهایی در آثارش نمایان است، و دلیل دیگر آنکه میرلوحی علاوه بر مجلسی پدر با علامه مجلسی نیز خصومت داشت، و در اینکه علامه مجلسی از شدیدترین علمای منتقد فلسفه و تصوف بود جای تردیدی وجود ندارد، پس چنانکه ذکر شد دشمنی و خصومت میرلوحی با مجلسی را باید در عوامل بیشتری جست و جو کرد.

از مطالب دیگری که انتساب رساله به مجلسی را مخدوش می‌کند دفاع صاحب رساله از فلاسفه است، حتی اگر شهادت علامه مجلسی بر قبول نداشتن صوفیه توسط پدرش را نیز نپذیریم این مطلب قابل انکار نیست که وی به شدت ضد فلاسفه بوده و صریحاً ایشان را ملعون خطاب می‌کند و به ایشان می‌تازد، چنانکه در متن کتاب حاضر و پاورقی‌های آن که از برخی کتب دیگر ایشان مانند لوامع صاحبقرانی و... احصا شده است به وضوح روشن خواهد شد.

با توجه به قرائنی که گذشت و از همه مهم‌تر دشمنی میرلوحی با مجلسی و تلاشش در صوفی معرفی کردن او و ادعاهایی مانند اهل غنا بودن مجلسی و اینکه در مجالس برای او آواز می‌خواندند و او برای خود آوازه‌خوان مخصوص داشت و سخنان عجیب دیگرش که

حکایت از دشمنی بین او و مجلسی دارد مجالی بر اعتماد به قول او در اینکه منتقد رساله ملا محمد طاهر قمی، مجلسی است باقی نمی‌گذارد؛ مخصوصاً که فرزند ایشان یعنی علامه مجلسی دامان پدر را از اتهام تصوف که فرد اصلی بیان این اتهامات شخص میرلوحی بوده بری می‌داند.

مخالفت مجلسی اول با فلاسفه و حکما

قابل انکار نیست که مفاهیمی همچون زهد، ریاضت، سلوک، نقل خواب و مکاشفه در آثار مجلسی اول پرطنین است و علی‌رغم نقدهای شدید بر فلاسفه شاهد نوعی خوش‌بینی‌های عرفانی و صوفیانه در آثار ایشان هستیم.^۱ اکنون به فرض اینکه گزارشی از علامه مجلسی مبنی بر صوفی‌مسلك نبودن پدرش محمد تقی مجلسی درست نداشتیم هم به صرف مواجهه با این مفاهیم در

۱. علاوه بر رساله رد مذهب حکما که بررسی آن در ادامه خواهد آمد یکی از رساله‌هایی که به نوشته الذریعه به مرحوم مجلسی نسبت داده شده رساله‌ای به نام «تشویق السالکین» است که موضوع آن سلوک، ریاضت و تربیت نفس است ولی از آنجایی که هیچ نسخه خطی از این کتاب در فخر و الذریعه معرفی نشده و نسخه چاپی نیز که در اینترنت یافت می‌شود فاقد اطلاعات کتابشناسی و نسخه‌شناسی است و معلوم نیست محتوای آن از کجا بدست آمده از بررسی آن صرف نظر کردیم.

آثار مجلسی اول نمی‌توان او را جزء صوفیه به شمار آورد، ما برای دقیق‌تر بیان کردن مطلب تقسیم‌بندی‌ای را در نظر می‌گیریم:

(الف). اشخاصی مانند حلاج و حسن بصری و بایزید و... که به مشخصات صوفیانه همچون تقدیس ابلیس، قول به عشق مجازی، ترک ظاهر شریعت به بهانه وصول به باطن آن و دیگر مفاهیم صوفیانه ملتزم بودند.

(ب). اشخاصی مانند فیض کاشانی که هر چند کاملاً بیگانه با مفاهیمی همچون عشق مجازی و ترک ظاهر شریعت و... بودند ولی میل به برخی اندیشه‌ها و مبانی فکری تصوف در آثارش چه قبل از توبه و چه بعد از توبه هویداست و این افکار به قدری به مبانی صوفیه نزدیک می‌شود که مورد اعتراض علمای معاصرش قرار می‌گیرد.

(ج). افرادی مانند شیخ بهایی که یکی از علما و فقهای بزرگ شیعه به شمار می‌روند و برخلاف فیض کاشانی مبانی انحرافی و صوفیانه‌ای در آثارشان به چشم نمی‌خورد ولی در برخی موارد حسن ظن به بعضی از صوفیه و نه به انحرافتشان در آثارشان هویداست.^۱

۱. چنانکه ذکر شد و باز بدان خواهیم پرداخت فرق است بین کسی که مبانی صوفیانه در اندیشه‌هایش رسوخ کرده با کسی که بدون داشتن این مبانی صرفاً به یکی از صوفیه خوشبین باشد و افکار او را توجیه کند؛ ملا محمد طاهر قمی نیز با التفات به این نکته فیض کاشانی را بشدت توبیخ می‌کند ولی در مواجهه با شیخ بهایی برخورد دیگری دارد، ایشان در تحفة الاخیار می‌نویسد:

«مخفی نماند که گفتگوهای مخالف دین و مذهب در مثنوی و دیوان ملای رومی بسیار است، ما به خیلی اکتفا کردیم، العاقل یکفیه الاشارة. اگر گویند که: ملای رومی هرگاه صاحب این اعتقادات باشد پس چون است که شیخ بهاء الدین مرحوم در مدح ملای مثنوی او گفته:

من نمی گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب

در جواب گوئیم که: [اولا] حاشا که این بیت از شیخ مرحوم باشد، بلکه چه گنجایش دارد که شیخ در قیامت با کسی که این بیت را به وی نسبت داده خصومت کند، پر ظاهر است که اگر کسی شیخ را صد دشنام دهد، در این مرتبه نیست که این بیت را به وی نسبت دهد. [ثانیا] بر تقدیر تسلیم که این بیت از شیخ باشد، می توان بود که: شیخ مواظف و نصایح ملارا دیده باشد و کلمات قبیحه مخالف دین او را ندیده باشد، و بنابراین این بیت را گفته باشد؛ چنانچه مرا در اوایل عمر اطلاعی بر قبح احوال حلاج بهم نرسیده بود، این رباعی را بر نادانی گفته بودم:

ای آنکه تو قصد کوی عرفان داری از غیر خدا مجو در این ره یاری

در منصب عشق سر بلندت سازد آنکس که به منصور دهد سرداری

استغفر الله من جميع ما کره الله، [ثالثا] بر تقدیری که کلمات قبیحه ملارا دیده باشد لازم نیست که این بیت را بنا بر اعتقادی که به ملای کتابش داشته، گفته باشد؛ یعنی به خاطرش رسیده و شاعری کرده، چنانچه در باب اهل نجد گفته:

یاد کن از نجد و از یاران نجد تا در و دیوار را آری به وجد

هر که به زیارت بیت الله الحرام رفته می داند که اهل نجد چه نوع کسانند؟! و احوال ایشان چگونه است؟ ظاهر و باطن و مذهب و مسلک ایشان در غایت قبح و زشتی است، امید که حق سبحانه و تعالی شیخ را به لطف و کرم خویش بیامرزد». تحفة الاخیار، ص ۳۷۲.

اکنون علی رغم وجود بازخوردهایی از مسأله گرایش فیض کاشانی و شیخ بهایی به عرفان در آثار ملا محمد طاهر قمی، ولی این مسأله را در مورد مجلسی پدر شاهد نیستیم، در حالی که اگر مجلسی مبانی صوفیانه داشت و مخصوصا منتقد رساله ملا محمد طاهر قمی بود جا داشت که حداقل ملا محمد طاهر نامی از او هم در آثار خود برده و از او به عنوان منتقد رساله خود و مدافع صوفیه ذکر و نقدی به میان آورد.

اکنون اگر بخواهیم شخصیت مجلسی اول را بررسی کنیم باید او را جزء کدام دسته حساب کنیم؟

طبیعی است نه ایشان، بلکه هیچ کدام از علمای شیعه در دسته نخست نخواهند بود. برای اینکه مجلسی را شخصی مانند فیض بدانیم نیاز به قرائن بیشتری داریم و به صرف وجود مفاهیم ذکر شده همچون زهد و سلوک و نقل برخی مکاشفات و خواب‌ها که به معانی صحیحی نیز می‌تواند بود راه برای این امر هموار نخواهد شد، چه اینکه این مفاهیم بعضاً حتی در آثار مخالفین صوفیه نیز مشهود است، مثلاً میرلوحی ادعا می‌کند نوشتن کفایة المهدی رسالتی بوده که در خواب به او سفارش شده است. آنچه قضاوت درباره مجلسی را دشوارتر می‌کند مخالفت‌های شدید او با فلاسفه است؛ مجلسی علی‌رغم اینکه سعی می‌کند چهره عرفانی خود را حفظ کند - آن هم با مفهوم خاصی و نه با مفهوم دقیق صوفیانه - به شدت در مقابل فلاسفه موضع‌تندی اتخاذ می‌کند، و البته وقتی نحوه و محتوای نقد‌های مجلسی بر فلاسفه را ملاحظه می‌کنیم کار دشوارتر هم می‌شود. نقد‌هایی که مجلسی به فلاسفه‌ای مانند ابن سینا می‌کند اشکالاتی نیست که مختص شخص ابن سینا بوده و اشخاص دیگری که از بزرگان فلسفه و عرفان مصطلح به شمار می‌آیند از آن بری باشند.

اکنون با پذیرش کلام علامه مجلسی پیرامون تقیه پدر بزرگوارشان جهت جذب و هدایت صوفیان که در آن زمان همه جا را پر کرده بودند، باز این سؤال مطرح است که این تقیه تا کجا را شامل خواهد شد؟ آیا باید مواجهه ما با ادعای مشاهده خواب و مکاشفات توسط مجلسی اول نیز طبق همان اصل تقیه باشد یا این تقیه فقط شامل مواردی مانند توجیه معنای صحیح برای وحدت وجود و برخی تأییدهای دیگر خواهد بود، و یا اساساً بحث تقیه فقط در رفتار و زندگی مرحوم مجلسی بوده و وارد آثار ایشان نشده است؟ به هر حال این سؤالات باز بعد از پذیرش تقیه از سوی مجلسی اول نیز مطرح است و شاید هم فعلاً پاسخ مناسبی برای آن وجود نداشته باشد و شاید که بعدها قرائن بیشتری با احیاء آثار چاپ نشده ایشان بدست آید.

آنچه اکنون مهم است جدا کردن شخصیت و آثار مجلسی از صوفیه و حتی علمایی است که در محتوا و مبانی فکری متأثر از صوفیه بوده‌اند، با توجه به قرائن چنانکه ذکر شد ایشان را نمی‌توان حتی شخصیتی مانند فیض کاشانی نیز دانست چه اینکه نه در آثارشان چنین مبانی وجود دارد و نه موضع علمای معاصرشان نسبت به ایشان مانند فیض کاشانی بوده است و مهمترین عامل در صوفی‌مسلك معرفی کردن مجلسی تلاش‌های میرلوحی بود که نمونه‌هایی از درگیری‌های او با مجلسی‌ها پیشتر ذکر شد.

پس در مجموع می‌توان گفت: آنچه مسلم است اینکه این رساله نوشته‌ای مستقل توسط خود مرحوم مجلسی نبوده و استنساخی است از آثار دیگران، لذا نه موجود نبودن اسم این رساله در آثار مجلسی می‌تواند دلیل قاطع بر انکار نسبت آن باشد و نه فاصله زمانی بین وفات مجلسی و استنساخ نسخه.

نحو ورود مجلسی به نقد فلاسفه و سپس موضع او در قبال عرفا تقریباً این اطمینان را برای آشنایان با مجلسی ایجاد می‌کند که نویسنده این متن نیز همان صاحب لوامع است. ما اکنون به ذکر گزارشی از مخالفت‌های ایشان به نقل از کتاب «لوامع صاحبقرانی» و رساله «ردّ مذهب حکما» می‌پردازیم که در واقع می‌توان گفت از نظر کلیت محتوا، نقدهای رساله ردّ مذهب حکما همان محتوا و مضمون مطالب ایشان در لوامع است، چه اینکه شدیداً به فلاسفه حمله می‌کنند - حتی مدل نقدها نیز همان مطالبی است که در لوامع است - و سپس بعد از نقد فلاسفه، برخی گرایش‌های عارفانه در رساله مشهود است.

هم در لوامع فلاسفه را لعن می‌کند (لوامع، ج ۴، ص ۲۹۹) و هم در رساله ردّ مذهب حکما (رساله ردّ مذهب حکما، ص ۴۱).

هم در لوامع به نقد فلاسفه به دلیل قول به قدم عالم می‌پردازد (لوامع، ج ۴، ص ۱۶۴) و هم در رساله ردّ مذهب حکما (رساله ردّ مذهب حکما، ص ۴۱).

هم در لوامع به سلب اراده از خدا توسط فلاسفه، اشاره می‌کند (لوامع، ج ۴، ص ۲۹۹) و هم در رساله ردّ مذهب حکما (رساله ردّ مذهب حکما، ص ۶۱).

هم در لوامع به اشتغال طلبه‌ها به کتب فلاسفه اشاره و نقد می‌کند (لوامع، ج ۴، ص ۲۱۵) و هم در رساله ردّ مذهب حکما (رساله ردّ مذهب حکما، ص ۶۹).

و نیز هم در لوامع خوشبینی‌هایی به عرفا و برخی مفاهیم صوفیانه نشان می‌دهد و هم در رساله ردّ مذهب حکما، که در ادامه به توضیح پیرامون آن‌ها خواهیم پرداخت.

در مجموع باید گفت ما سعی کرده‌ایم به گونه‌ای به بررسی مطالب و مبانی فلسفی ورود پیدا کنیم که ردّ انتساب هم مشکلی پیش نیارد. چرا که اگر استنساخ علی محمد اصفهانی تحت عنوان «ردّ مذهب حکما» از برخی آثار مجلسی که گویا اکنون به دست ما نرسیده است مورد قبول هم نباشد، ما خود این کار را با لوامع مرحوم مجلسی انجام داده‌ایم و مخالفت‌های ایشان در ردّ مذهب حکما را احصا نموده‌ایم. مرحوم محمد تقی مجلسی ضمن مخالفت با فلاسفه به دلیل قول به قدم عالم می‌نویسد:

«و هیچ کس کفو و نظیر و مانند او نیست ردّا علی الحکما که عالم را قدیم می‌دانند و در قدم نظیر او می‌دانند». لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۱۶۴.

و در همین رساله ردّ مذهب حکما نیز در این باره می‌نویسد:

«ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً في دعاء الأول من أدعيته (عليه السلام) وهو دعاء التحميد هذا لفظه، و قيد ابتداع و اختراع قدرت ردّ است بر مذهب باطله حکمای ملعون که بعضی از ایشان عالم را قدیم می دانند». رساله رد مذهب حکما، ص ۴۱.

و درباره اراده الهی و انکار حدوث عالم توسط فلاسفه می گوید:

«و دیگر نفی اختیار و اراده الهی است که اقرار به قدرت اختیاری و اراده مشیت از اصول دین است و دیگر نفی حدوث عالم که موجب اثبات شریک قدیم است حق تعالی را، و اقرار به قدیم بودن حق تعالی که از صفات ثبوتیه است و قدم مخصوص اوست و داخل اصول دین است و تمام صریح قرآن و احادیث که مشتمل بر «خلق السماوات والأرض و ما بینهنّ» و بر «هو علی کل شیء قدير» و «يفعل الله ما يشاء» و «يحكم ما يريد» است، کتب ضلالت حکمت خلاف آنها است پس عامل و طالب آنها کافرو مرتد باشد و مخلد در دوزخ خواهد بود». رساله رد مذهب حکما، ص ۶۱.

مجلسی اول یکی از دلایل متروک شدن کتب شیعه را اشتغال طلاب علوم دینی به کتب حکما و فلاسفه شمرده و می نویسد:

«متروک شده است کتب و مذاهب شیعه الیوم به اعتبار اشتغال طلبه به کتب حکما و عامه، و شیطان در این باب سعی خود را تمام کرده است». لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۲۱۵.

در همین رساله ردّ مذهب حکما نیز در این باره می نویسد:

«بیشتر آنها به سبب مطالعه و مواظبت کتب حکماست که در کفر و زندقه ایشان به دلیل آیات قرآنی و احادیث نبوی هیچ شک و شبهه نیست چرا که نفی اعتقاد به مسأله از ضروریات دین کردن موجب کفر است و ایشان بسیاری از ضروریات دین را نفی کرده اند و به دلایل خود در کتب حکمت

که اکثر طلبه علم اوقات شریف عزیز خود را از جهالت و غفلت و هوای نفس صرف خواندن آنها می‌کنند». رساله رد مذهب حکما، ص ۶۹.
و می‌نویسد:

«وظایفه مفوضه که اعتقاد ایشان این است که حق سبحانه و تعالی ائمه هدی را آفرید و خلق اشیا را به ایشان گذاشت و ایشانند خالق و رازق و محیی و ممیت و اکثر ایشان متابعت حکما کرده‌اند در مانند عقول که لعنت خدا بر ایشان باد». لوامع صاحبقرانی ج ۴، ص ۲۹۹.

لازم به یادآوری است آنچه از خوشبینی‌ها و توجیهات برخی مفاهیم صوفیانه در آثار مجلسی دیده بودیم در رساله رد مذهب حکما نیز شاهد آن‌ها هستیم که درباره آن در پاورقی و ذیل مطلب توضیح داده خواهد شد.

از آنجایی که رساله حاضریک نسخه بیشتر نداشت، بنای ما نیز در تصحیح همان نسخه کتابخانه ملی است و آنچه از لوامع در تأیید در پاورقی اضافه شده است از ماست، همچنین سعی کرده‌ایم نقدها را با استفاده از برخی مطالب علامه مجلسی کامل تر کنیم. امید است ان شاء الله مفید واقع شود.

در کلام مولانا فی الحقیقه

در کلام

رحمہ اللہ تعالیٰ فی تفسیر قرآن علیہ السلام استیعاف قدر بر حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ دعا الاول و بعد
و بعد علو العہد و قد ابتداء و اختراع و قدرت ربنا است و بعد کتب حکای معین کہ بعضہ
از ایشان عالم را قدیم میدانند و اسناد میدهند کہ از علی سیدنا و جودا آنکہ در شفا ذکر کرده
کہ جمعی بسیار در لابل کثرت از برای حدوث عالم ذکر کرده اند و جمعی دیگر از برای قدم آن
و این بحث مشخص شد و ہمین طرف ترجیح نیا فند و ہمین نسبت میدهند بار طوی او
آنکہ از سوال نمودند کہ چہ حرکت جدید شد ابتدا کہ عالم را در زمان معین ایجاد فرمود و در
با او نبوده جواب فرمود کہ ہر حرکت کہ در ایجاد تو درین زمان دیدہ شداید کہ در ایجاد عالم
ہمان دیدہ باشد و بعضی از ایشان کہ از دلیل عاجز میشوند میگویند کہ خلق عالم را ایجاد فرمود
ہمہ اشیاء را مطلق نبوده کہ عالم نبوده و تصور کردہ کہ زمان از لیب است اینقدر نفہمیدہ کہ زمان
از حرکت شبانہ روزی افلاک ہم رسیده یقین کہ بعد از آنکہ افلاک را ایجاد فرمود زمان ہم
بیت بازماند ازین زمان چہ کند ؟ بل امکان ازین مکان چہ کند ؟ و دیگر از مذہب ایشان
ایشان آنکہ حقیقت را فی در وجوب میدانند مثل انش در سوختن و انقباض در روشن شدن
کہ انہ کہ خود را قادر ہستند و میدانند و حقیقت را عاجز و دیگر معراج رسول کہ اجماع علمای
عامہ و خاصہ بر آنست و خبر است از قیام مکانات در پیش قدرت کاملہ الهی ^{بسم اللہ} فی خلق
و این ہمہ از آنست کہ بعقول ناقصہ خود غرو شدہ اند و خلاف حال اینا خاتم کردہ مجہد
تمام خود را از اہل حقہم ساختہ اند و این ہمہ لیب مطالعہ و مواظبت کتب حکای ^{بسم اللہ} خیرا
کہ نفہمیدہ و در شبہات افتادہ اند با وجود آنکہ عربین خطاب علیہم اللعنه جمیع کتب حکای ^{بسم اللہ} خیرا

ازین

حاصل است بمشقت و ریاضت تمام و از باب حجت انباشت بنور شمع و چراغ بیت
 نهی نادان که او خورشید نابان ۴ بنور شمع جوید در سپایان ۴ و صوفیه از کثرت ریاضت
 و صیقل دادن آئینه دل باین میروسانند که در هر چه نظر میکنند مشاهده حقیقت میکنند
 بچهره دل بر آینه صاحب نظران که زله جاویدند ۴ و بر سر تزییم و فارغ از امیدند
 در هر چه نظر کنند او را ببینند ۴ قرات همان آینه خورشیدند ۴ و حق سبحانه و تعالی جانی
 احسان و زمین و ما بینها را دل پر وجود خود ساخته ناهیکس از وفا قل الله تعالی
 سفرهم باشتانی الا فاق و فی انفسهم حق بیتی الله الحق و مرتبه بالا خدای هست از
 جهت صوفیه که آن آتش پرورش است هر چه نظر میاندازند اول حقایق را بچهره دل ببینند
 بعد از آن مضموع را بیت هر عالم بنور است پیدا ۴ کجا او که در عالم هویدا ۴ و مرتبه
 بالا از این وحدت وجود است که جمیع ماسوی الله و لاشیء محض تصور کنند بلکه غیر
 از حق جوئی نمی بینند و بعضی از علما گفته اند که مراد از وحدت آنست که عارف از جمیع مرآت
 و هی نفس بر خورسته جمیع خواش و مطالب خود را در رضای حق نیالی و محو شده

غیر ذات او دیگر هیچ چیز منظور او نباشد بلکه وجود خود را در حق

شاید به خلاف حق که هزاران وجود خورشید را در حق

ساختمه کار عبودیت مقصود در بیت

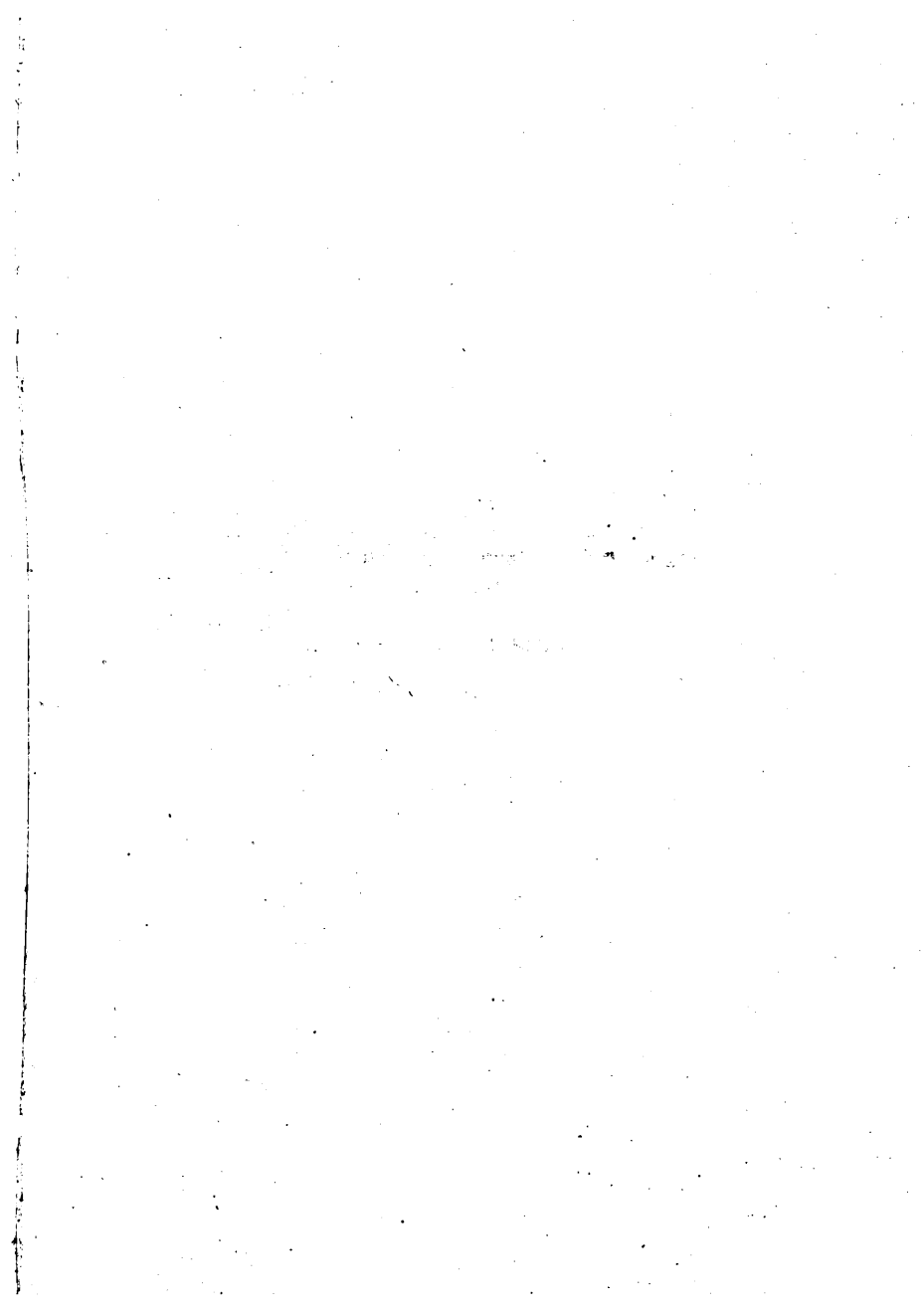
بقول علی بن ابراهیم

فیضان حقیقت



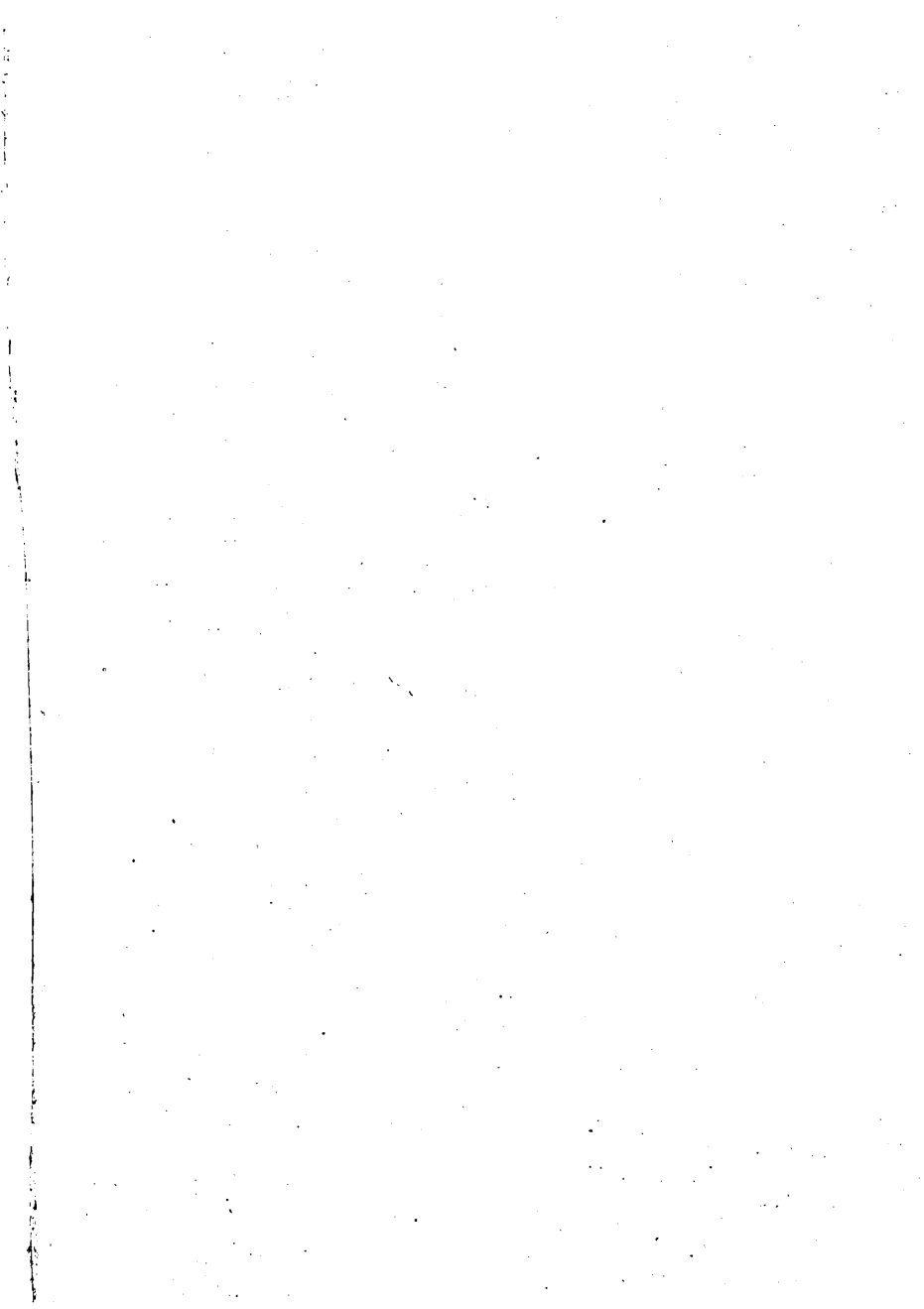
رد مذهب حکما

محمد تقی مجلسی قدس سرہ



ومن كلام مولانا تقي المجلسي رحمة الله تعالى في تفسير قوله ﷺ:

[بخش اول]



[فلاسفه و اعتقاد به قدم عالم]

ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً في دعاء الأول من أديته عليه السلام وهو دعاء التحميد^۱ هذا لفظه، وقيد ابتداء و اختراع قدرت، ردّ است بر مذهب باطله حکمای ملعون که بعضی از ایشان عالم را قدیم می دانند.^۲

۱. صحیفه سجّادیه، دعای اول.

۲. «عالم قدیم است». هزار و یک نکته، حسن زاده آملی، ص ۱۰۳.

«لیس له سوی فضلاً عن أن يكون حادثاً أو قديماً». جز خدا هیچ چیزی وجود ندارد تا چه برسد به اینکه حادث یا قدیم باشد. تعلیقات کشف المراد، حسن زاده آملی، ص ۴۷۷.

«وأما الحدوث بمعنى كون وجود الزمان مسبقاً بعدم خارج من وجوده... ففيه... وإلى ذلك يشير ما نقل عن المعلم الأول أن من قال بحدوث الزمان فقد قال بقدمه من حيث لا يشعر».

حدوث به این معنا که قبل از زمان، زمان نباشد... نادرست است... و مطلبی هم که از معلم اول نقل شده است به همین نکته اشاره دارد که: هر کس به حدوث زمان معتقد شود نافهمیده و نادانسته به قدم زمان معتقد است. نهاية الحکمة، محمد حسین طباطبایی، ص ۲۳۲.

«چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است». ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ص ۱۰۷.

«متکلمین می گویند: عالم حادث زمانی است به این معنا که اگر به فقها برگردیم... بالاخره به لحظه ای می رسیم که عالم پدید آمده، و قبل از آن لحظه عالمی نبوده است. می گویند اگر عالم حادث زمانی نباشد قدیم زمانی است و اگر قدیم زمانی باشد بی نیاز از علت و خالق است... اما حکمای الهی معتقدند که عالم قدیم است یعنی اصول و ارکان عالم ازلی است و از لحاظ زمان هر اندازه به عقب برگردیم به مبدأ و آغاز شروعی نمی رسیم، زمان ابتدا و انتهای ندارد. از نظر حکمای الهی "کلّ حادث مسبق بمادة ومدة: هر چیز تازه ای قبلاماده حامل استعدادی داشته است و هم پیش از او زمانی بوده است"». شرح منظومه، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۲۵۶.

و اسناد می دهند که ابوعلی سینا با وجود آنکه در شفا ذکر کرده که جمعی بسیار، دلایل کثیره از برای حدوث عالم ذکر کرده اند و جمعی دیگر از برای قدم آن و این بحث مشخص نشده و هیچ طرف ترجیح نیافته، و همچنین نسبت می دهند به ارسطو با وجود آنکه از او سؤال نمودند که، چه حکمت دید خدای تعالی که عالم را در زمان معین ایجاد فرمود و در ازل با او نبوده، جواب فرمود که: هر حکمت که در ایجاد تو در این زمان دیده، شاید که در ایجاد عالم همان دیده باشد.

[فلاسفه می گویند عالم را خدا ایجاد نموده ولی هیچ زمانی نبوده که عالم نبوده باشد]

و بعضی از ایشان که از دلیل عاجز می شوند می گویند که حق تعالی عالم را ایجاد فرموده اما هیچ زمانی نبوده که عالم نبوده^۱ و

۱. این تناقض است که یک چیز هم ازلی باشد و هم مخلوق، اگر مخلوق باشد یعنی نبوده و بود شده است، و چنین چیزی دیگر نمی تواند ازلی باشد. امام رضا علیه السلام در این باره می فرماید: «إِنَّ مَالِم يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولاً... إِنَّ الْفَعْلَ كُلَّهُ مُحَدَّثٌ». آنچه ازلی باشد مفعول و مخلوق نخواهد بود... همانا هر فعلی حادث و مخلوق است. التوحید، ص ۴۵۰.

باید توجه داشت موجود دارای مقدار و اجزا و عدد از هر جهت محدود بوده، و از حیث زمان و مکان لزوماً متناهی است. علاوه بر اینکه حقیقت متجزی و قابل وجود و عدم، نیازمند به این است که دیگری آن را ایجاد کند، و هرگز نمی توان موجودی را که ازلی بوده و عدم نداشته باشد ایجاد کرد، و گرنه تحصیل حاصل لازم

می‌آید. امام صادق (ع) در این باره می‌فرمایند: «إنه لو كان معه شيء في بقائه لم يجز أن يكون خالفاً له، لأنه لم يزل معه فكيف يكون خالفاً لمن لم يزل معه؟» اگر چیزی در بقا با خداوند می‌بود دیگر ممکن نبود که خداوند خالق آن چیز باشد، چه اینکه در این صورت آن چیز پیوسته با خداوند بوده است، پس چگونه ممکن است خداوند آفریننده چیزی باشد که ازلا با او موجود بوده است؟! الکافی، ج ۱، ص ۱۲۰، التوحید، ص ۱۸۷.

و می‌فرمایند: «فإن كنت صنعتها وكانت موجودة فقد استغنيت بوجودها عن صنعتها». اگر من آن را در حالی که موجود بوده است ایجاد کرده باشم، هیچ نیازی به ایجاد کردن آن نداشته‌ام، چرا که آن خودش موجود بوده است. التوحید، ص ۲۹۰.

و می‌فرمایند: «إيجاد الموجود محال». ایجاد کردن چیزی که خودش موجود باشد محال است. روضة الواعظین، ص ۳۱.

و هر چیزی که پدید آمدن آن ممکن باشد، محال است خود به خود پدید آید و ناچار باید ایجاد کننده و پدیدآورنده‌ای داشته باشد.

خواجہ نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد می‌فرماید: ولا قدیم سوی الله تعالی. هیچ موجود ازلی ای جز خداوند تعالی وجود ندارد. و علامه حلی در شرح آن می‌نویسد: قد خالف في ذلك جماعة كثيرة، أما الفلاسفة فظاهروا لقولهم بقدم العالم... وكل هذه المذاهب باطلة، لأن كل ما سوى الله ممكن، وكل ممكن حادث. گروه فراوانی با این امر مخالفت کرده‌اند، و مخالفت کردن اهل فلسفه هم روشن و آشکار است، زیرا ایشان اعتقاد دارند که همه چیز ازلی و قدیم است... همه این مذاهب باطل است، زیرا تمامی ماسوای خداوند ممکنند، و هر ممکنی حادث می‌باشد. کشف المراد، ص ۵۷.

سؤال سید مهتا از علامه حلی: چه می‌فرمایید در مورد کسی که به توحید و عدل و نبوت و امامت معتقد است اما می‌گوید عالم قدیم است؟ حکم وی در دنیا و آخرت چیست؟

پاسخ علامه حلی: بدون اختلاف بین علما هر کس معتقد به قدم عالم باشد کافر است، زیرا فرق مسلمان با کافر همین است، و حکم او در آخرت، به اجماع، حکم بقیه کفار است. أجوبة المسائل المهنائية، ۸۹.

زمان اولی نیست،
زمان نتیجه حرکت
است؛

تصور کرده که زمان ازلی است، این قدر نفهمیده که زمان از حرکت شبانه روزی افلاک به هم رسیده، یقین بعد از آنکه افلاک را ایجاد فرمود زمان به هم رسید.^۱

بیت:

با زمان آفرین زمان چه کند با مکان آفرین مکان چه کند^۲

۱. در بحث زمان و خلق عالم دو تصور موجود است: اول آنکه زمانی بود که خداوند در آن بدون مخلوقات بود، یعنی زمانی بود که خداوند مخلوق خلق نکرده بود. دوم آنکه خدا بود و چیزی با او نبود، نه مکانی و نه زمانی، و با ایجاد اولین مخلوق بود که زمان و مکان پدید آمدند، اما عده‌ای به این تصور دوم دقت نکرده و متکلمین را به بیان سخنان موهوم و باطل که همان تصور اول است متهم کرده‌اند. فارغ از بررسی صحت تصور دوم باید ذکر کرد عمده کسانی که حدوث عالم را باطل دانسته و به نقد متکلمین پرداخته‌اند همان تصور اول را بیان کرده و نقد نموده‌اند. بنگرید به: ابراهیمی دینانی، معمای زمان و حدوث جهان، فصل: متکلمان از زمان موهوم سخن می‌گویند، ص ۲۸۱ تا ۳۰۰.

۲. مرحوم محمد تقی مجلسی در لوامع نیز به باطل بودن قول فلاسفه در قدم عالم اشاره کرده و می‌نویسد:

«صفات او عین ذات اوست یا محل حوادث نیست و تغیر و تبدل در ذات او و صفات او نیست، و والد نیست چون کفار قریش می‌گفتند که ملائکه بنات الهی‌اند، و نصاری می‌گفتند پدر مسیح است، و یهود می‌گفتند که عزیز پسر اوست از جهت رد برایشان فرمود که پدر نیست یا پدر صفات حادثه نیست که از او صادر شود، و مولد نیست ردّاً علی النصاری که عیسی را خدا می‌دانند با آن که مولود است یا نفی صفات زایده باشد ردّاً علی الاشاعره که صفات را واجب الوجود می‌دانند و متولد از حق سبحانه و تعالی و هیچ کس کفو و نظیر و مانند او نیست ردّاً علی الحکما که عالم را قدیم می‌دانند و در قدم نظیر او می‌دانند». محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۱۶۴.

علامه مجلسی نیز در رد نظریه قدم عالم می نویسد:

«و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قائل نبوده‌اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود می گذاشته‌اند به قدم عالم قائل بوده‌اند و به عقول قدیمه قائل شده‌اند و افلاک را قدیم می دانند و هیولای عناصر را قدیم می دانند. و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنی است. زیرا که ایشان را اعتقاد این است که هر چیز قدیم است عدم بر او محال است. و هیولا و صورت افلاک را قدیم می دانند. پس می باید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد، و حال آن که حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواقع بسیار می فرماید که: در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهد شد و پیچیده خواهد شد و به نحوی که کاغذ را بر هم پیچند؛ و کواکب از یکدیگر خواهد پاشید. و عبارت فاطر که در قرآن و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت، فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است. و ایشان می گویند که هر چیز که هست مسبوق به ماده‌ای است که قبل از آن می باشد». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۵۸.

«تعدد قدما محال است، و به جز یک ذات قدیم نمی تواند بود». علامه مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۱۰.

«و هر که در ازلیت، غیر خدا را با خدا مقرون گرداند به دو واجب الوجود قائل شده است. زیرا که ممکن قدیم زمانی نمی تواند بود. و هر که به دو واجب الوجود قائل شود باید که ایشان هریک مرکب باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز، پس در خدا اقلا دو جزء قرار داده است». علامه مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۱۵.

«حق تعالی خارج از زمان است». علامه مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۲۶.

«مجردی به غیر حق تعالی نمی باشد». علامه مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۲۴.

«بدان که از احادیث معتبره ظاهر می شود که آسمانها متصل به یکدیگر نیست و یثن و گندگی هر آسمانی پانصد سال راه است، و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه است، و ما بین آسمانها پراست از ملائکه. و قول حکما که [آسمانها] بر یکدیگر چسبیده‌اند، بعد از قول رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اعتبار ندارد. و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه‌اند و مکان دارند و نزول و عروج می نمایند. و احادیث در این باب متواتر است و نص قرآن بر این دلالت دارد. و تأویل ملائکه به عقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوا، چنانچه بعضی از حکما کرده‌اند، انکار ضرورت دین است و کفر است. و هیچ خلقی زیاده از ملائکه

نمی باشند و هیچ مخلوقی به حسب جسم از ایشان عظیمتر نیست مگر روح». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۶۳.

ما ذهب إليه الفلاسفة وأثبتوه برعهم من جوهر مجرد قديم لا تعلق له بالمادة ذاتاً ولا فعلاً، والقول به كما ذكره مستلزم لإنكار كثير من ضروريات الدين من حدوث العالم و غيره، مما لا يسع المقام ذكره، وبعض المتتحلين منهم للإسلام أثبتوا عقولاً حادثة وهي أيضاً على ما أثبتوها مستلزمة لإنكار كثير من الأصول المقررة الإسلامية، مع أنه لا يظهر من الأخبار وجود مجرد سوى الله تعالى». علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۷.

«والخبر يدل صريحاً على تجسم الملائكة وأنهم أولو أجنحة كما عليه إجماع المسلمين رداً على الفلاسفة ومن يتبعهم». علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۸۹.

«وأنهم أجسام لطيفة يتشكلون بأشكال الإنس وغيرهم، إما بقدره الله تعالى وإرادته أو أقرهم الله تعالى على ذلك، والآيات والأخبار دالة على ذلك أوردتها في كتاب السماء والعالم، و القول بنفيهم أو عدم جواز رؤيتهم خروج عن الدين، وهو مذهب فلاسفة الملحدين». علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۹۳.

«ولزم است که به حدوث عالم اعتقاد داشته باشی، یعنی تمام ما سوى الله از طرف قبل وازل، وجودشان در زمان منتهی می شود به حدی و منقطع می شود، نه به معنایی که ملحدين معنى کرده اند که [حدوث عالم فقط] به ذات خود بوده است، و به آن معنایی که ما گفتیم تمام ملین و اهل دين اجماع و اتفاق دارند و در اسلام هم روایات کثیره و متواتری بر آن دلالت دارد. و قائل شدن به آن که عالم قدیم است و قائل شدن به عقول قدیمه و هوای قدیمه چنانکه فلاسفه به آن قائل هستند، همه کفر است». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۴۳.

«و هر چه غیر ذات جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنى اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنى اطلاق می کنند اما آنچه اتفاقى ارباب ملل است آن است که آنچه غیر حق تعالى است وجودش ابتدائی دارد و ازمنه وجودش از طرف ازل منتهای است و بغیر حق تعالى وجودش ازلی نیست و این معنى اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل ادیان است و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنى دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب به دویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام به ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود به قدیمی غیر از حق تعالى کافر است». علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۱۵.

[فلاسفه و اعتقاد به فاعل موجب بودن خداوند]

و دیگر از مذاهب ضاله و باطله ایشان آنکه حق تعالی را قادر موجب می دانند مثل آتش در سوختن و آفتاب در روشنی.^۱ این قدر گمراهند که خود را قادر مختار می دانند و حق تعالی را عاجز.^۲

۱. فلاسفه معتقدند که خلق کردن و رزق دادن خداوند به اختیار او نبوده، بلکه لازمه ذات اوست، و خلق و رزق بر اساس اشراق ذات است، یعنی به معنای این است که ذات خداوند به صورت اشیاء ظاهر شده است نه اینکه خدا آنها را آفریده و ایجاد کرده باشد چنانکه می گویند:

«فگونه تعالی بحیث بیخلق وکونه بحیث یرزق إلى غیر ذلك صفات واجبة ومرجعها إلى الإضافة الإشراقية». اینکه خدا به گونه ای باشد که خلق کند و روزی دهد و همچنین بقیه صفات او واجب و لازم است، و معنای آن به اضافه اشراقیه برمی گردد. نهاية الحکمة، ص ۵۷.

اضافه اشراقی یعنی اینکه اضافه و مضاف الیه یک چیزند، چنانکه می نویسند: «اضافه اشراقی یک اضافه یک طرفی است که در آن اضافه و مضاف الیه در واقع یک چیزند و تغایرشان اعتباری است». شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی بداية الحکمة و نهاية الحکمة، ص ۱۶.

ملا صدرا نیز می گوید معنای علیت و افاضه خداوند به این باز می گردد که خود او به صورتهای مختلف و گوناگون درمی آید. «رجعت العلیة والافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره». ملا صدرا، مشاعر، ص ۵۴.

علامه حلی نیز در رد اعتقاد فلاسفه می نویسد: «فارق بین اسلام و فلسفه این مسأله است که خداوند قادر نبوده و مجبور باشد، و این همان کفر صریح است». نهج الحق، ص ۱۲۵.

۲. مجلسی اول در رد عقیده مفوضه و فلاسفه در این باره می نویسند:

«طایفه مفوضه که اعتقاد ایشان این است که حق سبحانه و تعالی ائمه هدی را آفرید و خلق اشیا را به ایشان گذاشت و ایشانند خالق و رازق و محیی و ممیت و اکثر ایشان متابعت حکما

کرده‌اند در مانند عقول که لعنت خدا بر ایشان باد». محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۲۹۹.

و علامه مجلسی می‌نویسد:

«کننده است هر چه را خواهد نه از روی اضطرار و جبر، چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب می‌دانند و مختار نمی‌دانند». علامه مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۰.

«بدان که حق سبحانه و تعالی قادر و مختار است، و به قدرت کامله همه اشیا را از عدم به وجود آورده است، و عالم است به همه اشیا، و همه نزد او ظاهر است، و در ازل ازال علم داشت به جمیع آنچه در اید آباد آفریده است، و هر چه را ارده کند که موجود شود فی الحال موجود می‌شود». علامه مجلسی، بیست و پنج رساله فارسی، ص ۲۳۸.

«خدا آفریننده آسمان و زمین و چیزهایی است که در آنهاست، از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا. برخلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها می‌دانند و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه (علیهم‌السلام) را خالق آسمان و زمین می‌دانند». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۶۲.

«و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه را آفریده است از آسمان و زمین و غیر اینها ایجاد می‌تواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم می‌تواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار می‌کند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تأثیر او در اشیاء بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی به ایجاد او تعلق گیرد البته موجود می‌شود چنانچه خود فرموده است که **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق به امور قبیحه نگردد و یک دلیل بر این مضامین آن است که مذکور شد که اتفاق کرده‌اند ارباب عقول به اقوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهی است یا نظری است که در مقدماتش راه شبهه نیست». علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۶-۷.

[فلاسفه و انکار معراج پیامبر خدا ﷺ]

و دیگر معراج رسول که اجماع علمای عامه و خاصه بر آن است و خبر است از قبیل ممکنات در پیش قدرت کامله الهی، نفی کرده‌اند. و این همه از آن است که به عقول ناقصه خود غره شده‌اند و خلاف ملل انبیاء خاتم کرده به جهد تمام خود را از اهل جهنم ساخته‌اند.^۱

۱. ابن سینا درباره روحانی بودن معراج رسول خدا ﷺ می‌نویسد: «معلوم باشد که نه به جسم رفت زیرا که جسم به لحظه مسافت دور قطع توان کردن، پس معراج جسمانی نبوده است زیرا که مقصود حس نبوده بلکه معراج روحانی بوده». ابوعلی سینا، معراج‌نامه، ص ۱۸.

علامه حلی نیز در کشف المراد یکی دیگر از عقاید باطل فلاسفه را عقیده آنها به محال بودن شکافتن افلاک ذکر کرده و آن را رد می‌کنند. کشف المراد، ص ۴۰۷. علامه مجلسی نیز در نقد فلاسفه در این باره می‌نویسد:

«و واجب است بر تو اقرار به اینکه معراج حضرت رسول ﷺ جسمانی بوده است و با همین بدن شریف به معراج رفته و از آسمان ها گذشته است و گوش نده به شبهات فلاسفه که می‌گویند: شکافتن و التیام در افلاک ممکن نیست، چرا که اینها خیالاتی سست و بی پایه است و معراج از ضروریات دین و انکار آن موجب کفر است». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۴۹-۵۰.

«و نباید به تأویلات ملحدین که ملائکه را به عقول و نفوس فلکیه تأویل کرده‌اند گوش بدهی! چه، آیات و روایات بسیار و متواتری دال بر این مطلب است که ملائکه اجسامی لطیف هستند». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۵۱.

اكتب حکمای یونان دلیل انحراف فلاسفه]

و این همه به سبب مطالعه و مواظبت کتب حکمای یونان است که نفهمیده و در شبهات افتاده‌اند با وجود آنکه عمر بن خطاب علیه اللعنة جمیع کتب حکمای یونان را سوزانید و این چنان بود که بعد از فتح مداین به او گفتند که چندین انبار کتاب حکمای یونان هست چه باید کرد؟ گفت حسبنا کتاب الله، همه را بشویند.^۱

عمر بن خطاب و
سوزاندن کتب
بعد از فتح مدائن:

«و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت می‌کند که عروج آن جناب به بدن بود نه به روح بی بدن، و در بیداری بود نه در خواب، و در میان قدمای علمای شیعه در این معانی خلاقی نبوده چنانکه ابن بابویه و شیخ طبرسی و غیر ایشان تصریح به این مراتب کرده‌اند، و شکی که بعضی در جسمانی بودن معراج کرده‌اند یا از عدم تتبع اخبار و آثار رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام است یا به سبب عدم اعتماد بر اخبار حجت‌های خدا و وثوق بر شبهات ملاحده حکماست، اگر نه چون تواند بود که کسی که اعتقاد به فرموده خدا و رسول و ائمه حق علیهم السلام داشته باشد و آیات قرآنی و چندین هزار حدیث از طرق مختلفه در اصل معراج و کیفیات و خصوصیات آن بشنود که همه صریحند در معراج جسمانی و به محض استبعاد و هم یا شبهات واهی حکما همه را انکار و تأویل نماید و در کم صفحه از کتاب‌های حدیث سنی و شیعه هست که در آنجا معراج به تقریبی مذکور نباشد». علامه مجلسی، حیات القلوب، ج ۳، ص ۶۹۹.

۱. استاد مطهری با بیان چند دلیل، واقعه آتش سوزی کتابخانه اسکندریه و ایران توسط خلیفه دوم را انکار می‌کنند که ما اینک به بیان و بررسی آن‌ها می‌پردازیم: ایشان می‌گویند هر چند که عمر مردی خشن بوده است، ولی احدى در هوش و دوراندیشی او تردید ندارد. او برای کارهای مهم شورا تشکیل می‌داد و از دیگران مشورت می‌خواست ولی در هیچ تاریخی دیده نشده که عمر درباره کتابخانه

اسکندریه شورایی تشکیل داده باشد و با کسی مشورت کرده باشد. بنگرید به مجموعه آثار؛ ج ۱۴، ص ۳۰۳.

دلیل دیگر ایشان این است: اگر عمر چنین اندیشه‌ای می‌داشت که ما با وجود قرآن به هیچ کتاب دیگر احتیاج نداریم، قطعاً این اندیشه دیگر را هم داشت که با وجود مساجد احتیاج به معبد دیگر نداریم. پس چرا در قراردادهای خود کلیساها و کنسیه‌ها و حتی آتشکده‌ها را تحمل می‌کند. مجموعه آثار؛ ج ۱۴، ص ۳۰۳.

به نظر می‌رسد که این مطلب ملاک‌های لازم برای یک تحلیل عمیق را نداشته و به راحتی قابل پذیرش نخواهد بود، اینکه شخصی شورایی برای سوزاندن کتابخانه‌ها تشکیل نداده باشد نمی‌تواند دلیل مناسبی برای انکار این واقعه باشد. او در طول عمرش صدها کار دیگر نیز کرده است، آیا ما برای تک تک آن‌ها تشکیل شورایی از او سراغ داریم که اکنون برای انکار کار دیگرش تشکیل ندادن شورا را دلیل بیاوریم؟

مطلب دیگر آنکه استاد مطهری می‌فرمایند: احدی در هوش و دوراندیشی او تردید ندارد.

باید بگوییم علمای بزرگوار شیعه و نیز برخی از بزرگان سنی در کتاب‌هایشان نه تنها در هوش و دوراندیشی آن شخص تردید داشته‌اند بلکه بلاهت‌های بسیاری از وی ذکر کرده‌اند و نیز از جمله کسانی که در هوش و اندیشه او تردید داشت خود وی بود که می‌گفت حتی زنان پرده نشین عالم تراز من هستند. برای دیدن برخی از این مطالب رجوع کنید به قسمت آخر بخش مطاعن عمر در کتاب الغدیر.

اما مطلب دیگر اینکه استاد مطهری فرمودند اگر عمر چنین اندیشه‌ای می‌داشت که ما با وجود قرآن به هیچ کتاب دیگر احتیاج نداریم، قطعاً این اندیشه دیگر را هم داشت که با وجود مساجد احتیاج به معبد دیگر نداریم. پس چرا در قراردادهای خود کلیساها و کنسیه‌ها و حتی آتشکده‌ها را تحمل می‌کند؟

به نظر ما این که او کنیسه های یهود و معابد و آتشکده ها را ویران نکرد دلایل بسیاری می تواند داشته باشد و به امور مختلفی برگردد، از جمله مهمترین اینکه در راستای همان اهدافی باشد که منجر به تشکیل سقیفه شد، یعنی ایجاد انحراف در دین اسلام.

استاد مطهری تحلیل ها و دلایل خود در انکار به آتش کشیدن کتابخانه ها توسط عمر را اینچنین تکمیل می کند: اگر این حادثه واقعیت تاریخی داشته باشد و مسلمین کتابخانه یا کتابخانه های ایران یا مصر را به آتش کشیده باشند، جای این هست که گفته شود اسلام ماهیتی ویرانگر داشته نه سازنده؛ حداقل باید گفته شود که اسلام هر چند سازنده تمدن و فرهنگی بوده است اما ویرانگر تمدن ها و فرهنگهایی هم بوده است. مجموعه آثار ج ۱۴، ص ۲۷۳.

پذیرش این دلیل نیز دشوار خواهد بود، نمی توانیم جنایت یک شخص را به ماهیت اسلام نسبت دهیم و بعد آن جنایت را به دلیل ماهیت خوب اسلام منکر شویم. آیا اینکه شخصی خانه وحی را به آتش بکشد نشانگر ماهیت ویرانگر اسلام خواهد بود که اکنون ما آتش کشیدن کتابخانه را به دلیل ویرانگر نبودن اسلام منکر شویم؟ بدیهی است اعمال خبیثانه یک فرد نشان از ماهیت پست خود او خواهد داشت نه ماهیت اسلام، و دلیل قابل قبولی نخواهد بود که ما ماهیت خوب اسلام را دلیلی بر انکار اعمال نادرست یک شخص بدانیم.

و دلیل دیگر استاد مطهری در انکار کتاب سوزی در ایران این است که کتابخانه ها در آن زمان بیشتر به شکل خصوصی بود و اینکه کتابخانه یا کتابخانه هایی بوده و تأسیسات علمی وجود داشته است و اعراب فاتح هنگام فتح ایران آنها را به عمد از بین برده باشند افسانه ای بیش نیست. مجموعه آثار ج ۱۴، ص ۲۷۸.

این سخنان استاد مطهری، اعتراض علامه سید جعفر مرتضی عاملی را نیز برانگیخته و ایشان در جلد اول کتاب الصحيح من سيرة النبی الاعظم، ضمن

گفتند که تضييع مال می شود، گفت همه را آذوقه گلخن حمام سازند، چون به این امر مشغول شدند قریب به چهارصد حمام در مداین بود تا مدت شش ماه سوخت حمام از کتاب های یونان بوده، بعد از آن مأمون الرشید علیه اللعنة جهت یکی از علمای نصاری که حکیم بوده مسلمان شده به نزد پادشاه روم جهت کتب حکمت یونانی فرستاد؛^۱ بعد از مضایقه پادشاه، وزیر به عرض رسانید که چون مطالعه این کتب باعث ضلالت و گمراهی است اولی فرستادن آنها است که باعث انحراف مخالفات^۲ ما باشد از دین خود. و بعد از آن اشتها یافت تا اکنون که باعث ضلالت و حب جاه و دنیای جمعی از طلبه علم شده و می شود.^۳

اشاره به این اشکال استاد مطهری، مطالب و منابعی در اثبات آتش سوزی توسط خلیفه دوم بیان می دارند. بنگرید به: سید جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۱، ص ۷۱.

پیش ترین علامه امینی در کتاب شریف الغدیر، ج ۶، ص ۲۹۸ به ذکر ادله و منابعی پرداخته اند که عمر فرمان سوزاندن کتابخانه ها را صادر کرده است.

۱. این مطلب را علامه مجلسی نیز به نقل از شرح لامیه العجم صفدی ذکر کرده اند. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۷.

۲. در نسخه اینگونه بود، ظاهراً [مخالفان] صحیح است.

۳. کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلامی به طور مفصل به بررسی نهضت ترجمه و تأسیس بیت الحکمة توسط مأمون برای ترجمه کتب فلسفی پرداخته است.

تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، بخش دوم، فصل دوم، نهضت ترجمه، ص ۳۳۲ الی ۳۴۸.

اینکه ورود کتب فلسفی یونان به جهان اسلام با دستور مخالفان اهل بیت علیهم السلام و به منظور باز داشتن مردم از مراجعه به ایشان بوده است مورد پذیرش بزرگان فلسفی معاصر نیز می باشد. کتاب اسلام و انسان معاصر می نویسد:

«حکومت های معاصر با ائمه هدی علیهم السلام نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن برای کوبیدن آن حضرات علیهم السلام و باز داشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهرمندی از علومشان استفاده می کردند، می توان گفت که ترجمه الهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت علیهم السلام بوده است». محمد حسین طباطبایی، اسلام و انسان معاصر، ص ۹۰.

کتاب آموزش فلسفه نیز با اشاره به تلاش ها و فعالیت دستگاه های حاکم زمان اهل بیت علیهم السلام می نویسد: «دستگاه های ستمگر بنی امیه و بنی عباس که به ناحق مسند حکومت اسلامی را اشغال کرده بودند به شدت احساس نیاز به پایگاه های مردمی در میان مسلمانان می کردند و در حالی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی همان اولیای به حق مردم، معدن علم و خزانه دار وحی الهی بودند، دستگاه های حاکم برای جلب افراد وسیله ای جز تهدید و قطع در اختیار نداشتند؛ از این رو کوشیدند تا با تشویق دانشمندان و جمع آوری صاحب نظران، به دستگاه خویش رونقی بخشند و با استفاده از علوم یونانیان و رومیان و ایرانیان، در برابر پیشوایان اهل بیت دکانی بگشایند. بدین ترتیب افکار مختلف فلسفی و انواع دانش ها و فنون با انگیزه های گوناگون و به وسیله دوست و دشمن وارد محیط اسلامی گردید». مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۳.

علامه مجلسی نیز در این باره می گوید:

«ترویج کتب فلاسفه در میان مسلمین، از بدعت های حاکمان جور و معاند با ائمه معصومین علیهم السلام برای سلب توجه مردم از ائمه و شرع مبین بود. از جمله مؤیدات این ادعا، مطلبی است که صفدی در شرح «لامیه العجم» می نویسد: هنگامی که مأمون با یکی از پادشاهان مسیحی معاهده صلح بست، از وی مجموعه کتاب های یونانی را درخواست کرد. آن پادشاه با نزدیکان خود رایزنی کرد و همه آن ها جزیک روحانی مسیحی مخالفت

[تفاوت فلاسفه و متکلمین]

والله بالله تالله که در اینکه ممارست و مواظبت و مدارست کتب مذهب حکما که مشتمل بر شبهات و اختلافات بی شمار است و یک مطلب تمام نیست، باعث گمراهی و از مذهب حق دور شدن است شکی وریبی نیست. و فرقی که میانه حکما و متکلمین است آن است که ایشان باکی و واهمه از آتش دوزخ ندارند چرا که اعتقاد به معاد جسمانی ندارند و متکلمین واهمه و ترس دارند از دخول عذاب جهنم.^۱

فلاسفه واهمه‌ای
از دوزخ ندارند چرا
که اعتقاد به معاد
جسمانی ندارند

کردند. آن روحانی مسیحی گفت، این کتاب‌ها را روانه کنید، زیرا این علوم هیچ گاه در اختیار يك حکومت دینی قرار نگرفته است مگر این که آن را به تباهی سوق داده و میان عالمانشان اختلاف افکنده است... مشهور آن است که اولین کسی که اقدام به ترجمه کتب یونانی به زبان عربی نمود، خالد پسر یزید پسر معاویه بود و نیز از جمله شواهد تمایل خلفا به فلسفه این است که یحیی برمکی چون دریافت که هشام بن حکم به فلاسفه انتقاد می‌کند، هارون را تحریک به قتل هشام نمود». بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۷.

همچنین علامه مجلسی می‌نویسد:

«به جان خودم قسم من متحیرم که آنها چگونه به خود جرأت داده‌اند نصوص آشکارا هل بیت عصمت و طهارت^۲ را به واسطه حسن ظن به فلاسفه کافر یونانی که اعتقاد به هیچ دین و مذهبی ندارند، تأویل و توجیه نمایند». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۳۲.

۱. ابن عربی و شارح او عذاب را برای جهنمیان عذاب (گوارا) دانسته و می‌گویند:
«عذاب برای آن‌ها عذاب می‌گردد». ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده
آملی، ص ۲۰۸.

در واقع هرگاه شخصی ترک تعلیم و تعلم و مواظبت و ممارست تفسیر کلام الله مجید و احادیث حضرت رسالت پناه ﷺ و حضرات ائمه معصومین (علیهم السلام) که مشتمل بر حقایق و معارف و حکم ما لا احصى است و علت ایجاد عباد، پیروی و اطاعت مضامین آنها است و به او امر و نواهی آنها عمل کردن است نموده، اوقات شریف و این عمر قلیل را صرف مطالعه و تعلیم این کتب ضلالت حکمت که تمام مخالف صریح آیه و حدیث نموده مستوجب خلود در جهنم خواهد بود و جواب حضرت رسول و حضرات ائمه علیهم الصلاة والسلام چه خواهد داد و البته که کمتر از عمر بن خطاب علیه اللعنة خواهد بود.

تضییع نکردن
عمر با مطالعه
کتب ضلالت
فلاسفه!

[فلاسفه و انکار معاد جسمانی]

و اجماع علمای خاصه و عامه است که انکار یکی از ضروریات دین کفر محض است و کافر مخلد در نار است پس یکی از اصول کتب حکمت، نفی معاد جسمانی روز قیامت است که اقرار به آن یکی از اصول و ضروریات دین مبین است.^۱

۱. علامه مجلسی درباره انکار معاد جسمانی توسط فلاسفه می نویسد:

«بدان که وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی به نحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقاً بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است». حق الیقین، ص ۴۲۰.

ملا صدرا می گوید جمهور فلاسفه منکر جسمانی بودن معاد بوده و آن را فقط روحانی می دانند: «جمهور الفلاسفة إلى أنه روحاني فقط». ملا صدرا، المظاهر الالهيه، ص ۸۵.

ملا صدرا همچنین معتقد است فلاسفه‌ای مانند شیخ الرئیس در مبادی امر معاد دارای عقاید محکم بوده، اما در کیفیت آن دچار انحراف شده‌اند. ملا صدرا، المظاهر الالهيه، ص ۸۵.

البته ملا صدرا پس از انتقاد بر دیگر فلاسفه که چرا معاد را فقط روحانی دانسته‌اند و معاد جسمانی را منکر شده‌اند، خود نیز تبیینی از معاد جسمانی ارائه می کند که تفاوتی با انکار آن ندارد، به طوری که استاد مطهری در اعتراض به او می گوید: «امثال ملا صدرا گفته‌اند معاد جسمانی است، اما همه معاد جسمانی را برده‌اند در داخل خود روح و عالم ارواح، یعنی گفته‌اند این خصایص جسمانی در عالم ارواح وجود دارد... اما البته این مطلب هم مشکل را حل نکرده است، یعنی ما این را با مجموع آیات قرآن نمی توانیم تطبیق کنیم». مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۶۷۴.

علامه مجلسی درباره انکار معاد توسط فلاسفه، و لزوم اعتقاد به آن می نویسد: «شیخ ابو علی در رساله مبدء و معاد تصریح به این مراتب [روحانی بودن معاد] نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله به صاحب شریعت نموده، و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع به عقاید باطله و کلمات واهی ایشان می کند می داند که اکثر آنها با ایمان به شرایع انبیاء جمع نمی شود و جمعی که اعتقاد به اصول ایشان دارند و به ضرورت به معاشرت مسلمانان گرفتار شده‌اند از ترس قتل و تکفیر، لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری می کنند». علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۴۶۷.

«واجب است معتقد باشی به اینکه خداوند تعالی در روز محشر همه مردم را زنده می کند و ارواحشان را به بدن اولیه خودشان باز می گرداند و اگر کسی این مطلب را انکار کند و یا آن را طوری تأویل نماید که موجب انکار ظاهری آن باشد - چنانکه در زمان خود می شنویم از بعض ملحدان - به اجماع همه مسلمین، کفر و الحاد است؛ چنانچه بیشتر قرآن در اثبات حیات مجدد در روز قیامت و کفر منکرین آن وارد شده است و به شبهات فلاسفه که می گویند اعاده معدوم ممکن نیست و به تأویلات آنها که معاد جسمانی را تأویل به معاد روحانی می کنند، توجه مکن». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۵۶-۵۵.

و شرح منظومه می گوید بعضی از فلاسفه معاد جسمانی را با قائل شدن به اینکه نفوس برخی به اجرام فلکی یا دود تعلق می گیرد صحیح شمرده اند:

و بعضُهُم قد صحَّحُوا الجَسْمَانِي بِالْجَرَمِ مِنَ افلاكِ او دَخَانِ

ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، ج ۵، ص ۳۰۵.

علامه مجلسی می نویسد:

«بدان که آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق به آن منتهی می شود باید همه را اذعان کرد و راه تأویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل، فتح باب ایراد و تأویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در بسیاری احادیث از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما به شما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بر آن نرسد به ظاهرش اقرار نمائید و در او انکار ننمائید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد برخداوند عرش اعلی است. بدان که معاد در لغت به سه معنی آمده است اول عود و رجوع به جایی یا به حالی که از آن منتقل شده باشد. دوم مکان عود، سیم زمان عود. و مراد در اینجا عود روح است به حیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر، یا مکان یا زمان عود و هر سه به يك چیز برمی گردد و آن روحانی و جسمانی می باشد؛ و روحانی آن است که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد به علوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده متهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیاء باشد به جهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه به همین معاد قائلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تأویل به این دو حالت می کنند. و معاد جسمانی آن است که این بدن ها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح به ایشان متعلق می گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و به آتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز به این قائلند و اکثر کتاب های الهی به این معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این صریح است و قابل تأویل نیست. و شك نیست در آن که انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول ﷺ و ائمه هدی ﷺ همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آن است که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی ﷺ و میان انکار

حشر جسمانی و فلاسفه حکماء انکار این معاد نموده‌اند به اعتبار آنکه اعاده معدوم را محال می‌دانند و متمسک به شبهه چند شده‌اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تأمل کند می‌داند که محض شبهه و تلیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعی عاجز شده‌اند در چنین مسئله غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلاء است دعوای بداهت کرده‌اند و کسی که به اعتبار چنین شبهه‌ای دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیاء و ائمه هدی بردارد معلوم است که چقدر بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول به حشر جسمانی توفقی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی. و محقق دوانی در شرح قواعد گفته است که بدان که معاد جسمانی از جمله اموری است که واجب است اعتقاد به آن و منکر آن کافر است. و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون به معاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته‌اند جمع کنند میان حکمت و شریعت. و در اثبات معاد جسمانی اکتفا به تفسیر یک آیه می‌نماید که به اعتقاد متکلمین صریح‌ترین آیات است قال الله «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَبِيًّا خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يَخِي الْغُظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ». و بعضی از منکران معاد شبهه‌ای ذکر کرده‌اند: اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی‌ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم به وجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره به جواب این شبهه کرده است به آنکه در اول خلق نیز هیچ چیز نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید همچنین او را برمی‌گرداند هر چند معدوم شده باشند. و شبهه دوم آن است که می‌گویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزء آجرها و کوزه‌ها و مثل آنها شده باشد چگونه می‌شود، و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی دیگر را بخورد و اجزاء مأكول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برگردند اگر آن اجزاء در بدن آکل داخل بشود بدن مأكول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن مأكول داخل شود بدن آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده وَهُوَ يَكْلِي خَلْقٍ عَلَيْهِ وَ وجهش آن است که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم می‌رسد و در مأكول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی را بخورد اجزاء اصلی مأكول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزاء اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزء بدن انسان بوده است و حق تعالی به همه عالم است می‌داند که اجزاء اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع می‌کند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن می‌دمد و جمع می‌کند اجزای اصلی مأكول را و نفخ روح در آن می‌کند. مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و

روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان می کنید شما به درستی که ما خلق کردیم شما را عبث و شما بسوی ما بازگشت نمی کنید و نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شك در آن نیست برهان قاطعی است بر اثبات معاد، زیرا که به براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و عبث از او صادر نمی شود و کارهای او منوط به حکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفی نیست که به جناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکان است. علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۳۷۵-۳۶۸.

«بدان که مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب می دانند از هیولی و صورت نوعی و صورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود می گویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم می شوند و هیولی باقی می ماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض می گردد، و محقق طوسی خواجه نصیر و بعضی از حکما به هیولی قائل نیستند و می گویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمی شود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد برطرف می شود و انفصال عارض آن می شود و برعکس [قول قبل] و این قول بسیار متین است. در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال کرد از آیه بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت گناه این پوست چیست که آن را عذاب می کنند؟ حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و غیر آن است. ابن ابی العوجاء گفت مثل آن را از امور دنیا بفرما، فرمود که مثل آن است که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بپزند می توان گفت همان است و می توان گفت غیر آن است. گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را به وجود تو. و با این مراتب احوط و اولی آن است که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکثره متواتره وارد شده است و به ضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر نمایند در امثال این امور مکلف نشده اند به تفکر و نظر کردن در آنها که مبدا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند. علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۳۸۲-۳۸۰.

[فلاسفه و انکار اراده الهی و حدوث عالم]

و دیگر نفی اختیار و اراده الهی است^۱ که اقرار به قدرت اختیاری و اراده مشیت از اصول دین است.

و دیگر نفی حدوث عالم^۲ که موجب اثبات شریک قدیم است حق تعالی را، و اقرار به قدیم بودن حق تعالی که از صفات ثبوتیه است و قدم مخصوص اوست و داخل اصول دین است^۳ و تمام صریح قرآن و احادیث که مشتمل بر «خلق السماوات والأرض وما بینهنّ» و بر «هو علی کل شیء قدير» و «یفعل الله ما یشاء» و «یحکم ما یرید» است، کتب ضلالت حکمت خلاف آنها است پس عامل و طالب آنها کافرو مرتد باشد و مخلد در دوزخ خواهد بود.^۴

۱. بنگرید به پاورقی صفحه ۴۷.

۲. در پاورقی صفحه ۴۱ اسناد از کلام فلاسفه و عرفا ذکر شد.

۳. در پاورقی صفحه ۴۳ رجوع شود به کلام خواجه طوسی و علامه حلی.

۴. بر اساس ضرورت حکم عقل و تعالیم مکتب وحی، اراده خدای تعالی حادث است، و اراده او غیر از علم اوست.

«... قَالَ سُلَيْمَانُ لَأَنِّ إِرَادَتَهُ عَلَّمَهُ قَالَ الرِّضَا عليه السلام يَا جَاهِلُ فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ أَرَادَهُ قَالَ سُلَيْمَانُ أَجَلُ قَالَ فَإِذَا لَمْ يَرِدْهُ لَمْ يَعْلَمْهُ قَالَ سُلَيْمَانُ أَجَلُ قَالَ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ ذَلِكَ وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عَلَّمَهُ وَقَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يَرِيدُهُ أَبَدًا وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَلَا يَذْهَبُ بِهِ أَبَدًا»....

سلیمان گفت: زیرا اراده او همان علم اوست! امام رضا عليه السلام فرمودند: ای جاهل! پس هر گاه چیزی را بدانند آن را اراده کرده است!؟ سلیمان گفت: آری! حضرت فرمودند: پس هرگاه چیزی را اراده نکرده باشد آن را نمی داند؟! سلیمان گفت: آری! حضرت فرمودند: از کجا

این را می‌گوییم؟! و کدام دلیل در کار است که اراده او علم اوست؟! در حالی که خداوند قطعاً چیزهایی را می‌داند که هرگز آن را اراده نمی‌کند، و خودش عز و جل می‌فرماید: اگر می‌خواستیم آن چه را که به توحی کرده‌ایم از بین می‌بردیم! پس خدا می‌داند که چگونه آن را از بین ببرد اما هرگز آن را از بین نمی‌برد! بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۳۶.

ذات باری تعالی قدیم است ولی اراده او فعل اوست و حادث است و عین ذاتش نیست: قَالَ الرَّضَا علیه السلام: وَبَلَّغَ كَمْ تَرَدُّ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ وَقَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُخَدَّنَةٌ لِأَنَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُحَدَّثٌ. امام رضا علیه السلام فرمودند: وای بر تو! چه قدر این مطلب را تکرار می‌کنی! در حالی که من به تو گفتم که اراده محدث است، زیرا فعل هر چیز محدث است. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۳۵.

ولی برخلاف حقایق فوق در کتاب "نهاية الحكمة" می‌خوانیم:
«وعلمه الذي هو عين ذاته علّة لما سواه». و علم خدا که عین ذات اوست، علت وجود ماسوای اوست. نهاية الحكمة، ص ۳۰۹.

«بعض من لم يجد بداً من إيجاب العلّة النّاتية لمعلولها قال بأنّ علّة العالم هي إرادة الواجب دون ذاته تعالى وهو أسخف ما قيل في هذا المقام». بعضی افراد که از اقرار به ایجابی و ضروری بودن وجود معلول نسبت به علت تامه راه فراری نداشته‌اند ناچاراً معتقد شده‌اند که علت عالم، اراده و خلقت و آفرینش خداوند متعال است نه ذات خدا، و این عقیده پست‌ترین عقیده در این مورد است. نهاية الحكمة، ص ۱۶۳.

در مقابل این نظریات چنانکه که گفتیم در مکتب وحی و برهان، اراده خداوند "حادث" و از "صفات فعل" و به معنای "ایجاد" و تکوین الهی است، نه علم و رضای او به آنچه ذات او وجود آن را اقتضا می‌کند، و نه چیزی دیگر.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«إرادته إحداثه لا غير ذلك... فأرادة الله تعالى هي الفعل لا غير ذلك، يقول له: "كن"، فيكون. بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همة ولا تفكر». اراده خداوند عز و جل تنها "احداث" و "ایجاد" و "فعل" اوست نه چیز دیگر... پس اراده او تبارک و تعالی جز فعل او چیزی نیست. درباره هر چیز تنها می‌گوید: "باش"، پس موجود می‌شود. بدون اینکه سخنی بر زبان راند یا تلفظ و تفکر و اندیشه‌ای داشته باشد. التوحيد، ص ۱۴۷.

[ابوعلی سینا و شرب خمر]

و دیگر مقتدا و رئیس خود که ابوعلی سینا را می دانند حماقت و گمراهی و بی دینی او به مرتبه [ای] بوده که در سی سالگی شراب می خورده و با وجود تصنیف قانون در طب از تربیت قوای بدن، و خود را به سن طبیعی رسانیدن، عاجز آمده به مرض اسهال به دار البوار خرامیده.^۱

۱. ابن سینا در «قانون» به طور مفصل به تعریف از شراب و نحوه خوردن آن در فصول مختلف و چگونگی استمرار مستی آن و رفع مضراتش پرداخته و آن را دوی اکثر دردها می شمارد؛ در جلد ۱، صفحه ۳۹۳ توصیه می کند که نوشیدن شراب باید با پیمانه های کوچک شروع شود. و توصیه می کند کسانی که به شراب خوردن عادت ندارند بعد از عمل رگ زدن مقداری از آن را بنوشند که بی فایده نخواهد بود. به کسانی که ترمزاج هستند و نیز به زیادی صفا دچار هستند توصیه می کند شراب بنوشند. سپس در جلد ۱، صفحه ۳۹۴ به صفاهای ذهنی پس از شرب شراب اشاره می کند. و بعد به کسانی اشاره می کند که با شراب خوردن وضعیت بدنشان بهم می خورد و سپس به آنان توصیه می کند که همراه شراب چه چیزهایی بخورند تا از لذت شراب محروم نشوند.

در همان صفحه می نویسد: «کسی که مغزش نیرومند است و با شرب شراب به آسانی مست نمی شود و مغز بخارهای بالا رو و ناپسندیده را پذیرا نیست و از شراب به جز گرمای مناسب مزاج را نمی پذیرد، از تاثیر شراب چنان صفای ذهنی براو دست می دهد که ذهن های دیگر به آن نمی رسند». او برای درمان اکثر بیماری ها شرب شراب را توصیه می کند و مقدار کمی از آن را برای همه نافع می داند و خوردن

شراب با پیمانه‌های بزرگ را فقط برای عده خاصی که قدرت کنترل خود را دارند تجویز می‌کند.

رک: قانون؛ ابن سینا (انتشارات سروش؛ چاپ ۱۳۸۵- با مقدمه دکتر علی اکبر ولایتی) ج ۱، ص ۳۹۳ الی ۳۹۶ و بسیاری صفحات دیگر از این مجلد.
امام صادق (علیه السلام) شرابخوار تشنه می‌میرد و تشنه سر از گور در می‌آورد و تشنه به دوزخ می‌رود. وسائل الشیعه؛ جلد ۱۷، ص ۲۵۲.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): هنگامی که شرابخوار سخن گفت او را تصدیق نکنید و وقتی خواستگاری کرد به او زن ندهید و هنگامی که مریض شد از او عیادت نکنید و هنگامی که مرد به تشیع جنازه‌اش نرؤید و او را بر امانتی امین قرار ندهید پس کسی که او را امین حساب کرد بر امانتی و از بین برد بر خداوند نیست که آن امانت را حفظ کند و او را نباید برای کاری اجیری کرد زیرا خداوند در قرآن (نساء/ آیه ۵) می‌فرماید: اموال خود را به دست سفیهان ندهید. و چه کسی سفیه تراز شرابخوار است. بحار الانوار؛ ج ۷۹، ص ۱۲۷.

ابن سینا در قانون جلد ۵، ص ۲۳۴ می‌نویسد:

کسی که از عمل جماع عاجز است یکی از روش‌های معالجه‌اش این است که؛ اولاً چشم از جماع بپوشد، ثانیاً کتاب‌های مربوط به امور سکسی را بخواند و اخبار مردان خبره در این زمینه را گوش دهد. آداب ملامسه و مغالزه را بنگرد و به آن فکر کند تا نیروی لازم در او فراهم شود. با کسانی دوستی کند که در این باب تجربه دارند. دور هم بنشینند، گفت و گویشان در این خصوص باشد و حکایات سکسی بیان دارند و حتی جماع حیوانات را تماشا کند.

در ادامه می‌نویسد: داروهایی هستند که در این باره خاصیت دارند؛ مثلاً: ذکر گاوارا خشک کند و بکوبد و خرد کند و به جای غک بر تخم مرغ نیم بند پاشند و بخورند.
قانون، ج ۵، ص ۲۳۶.

در جلد ۵، صفحات ۲۴۰-۲۳۹ خوردن خایه قوچ و بیضه بز را برای تقویت جماع توصیه می‌کند.

[هرآنچه موافق قرآن و روایات نباشد باطل است]

ما حاصل آنکه هرچه پرسی غیر قرآن و حدیث مصطفی و آنچه با آنها موافق از کلام اولیاء است جمله را ناحق بدان و خط بطلان کش بر آن.

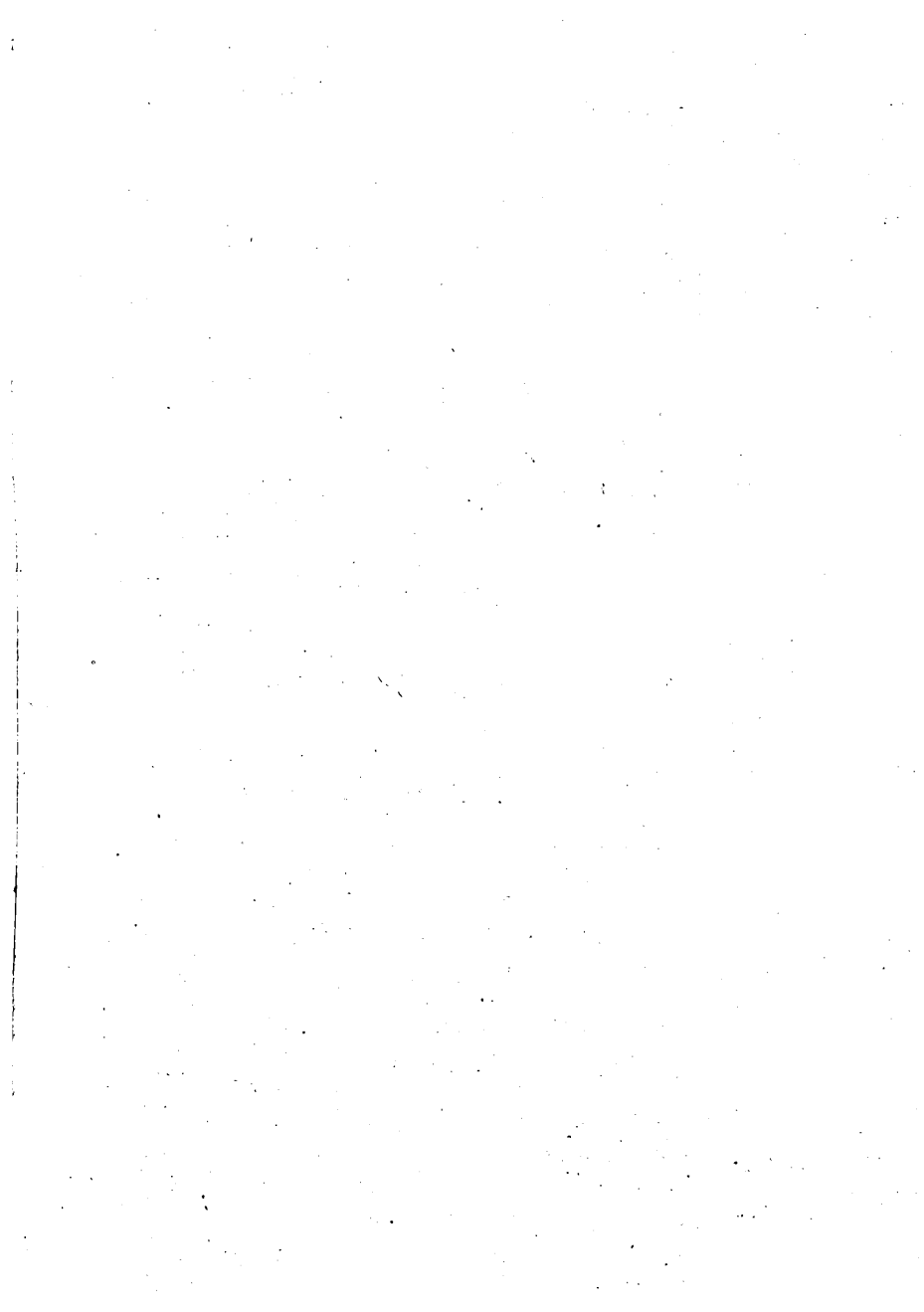
مصرع:

این سخن را راست گفتم راست بنهفتن خطاست^۱

این در حالی است که از حضرت امام صادق (علیه السلام) در رابطه با اثر دارویی شراب پرسیدند، آن حضرت فرمود: «به درستی خدای عزوجل در چیزی که آن را حرام کرده، دواء و شفائی قرار نداده است». بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۶۲.

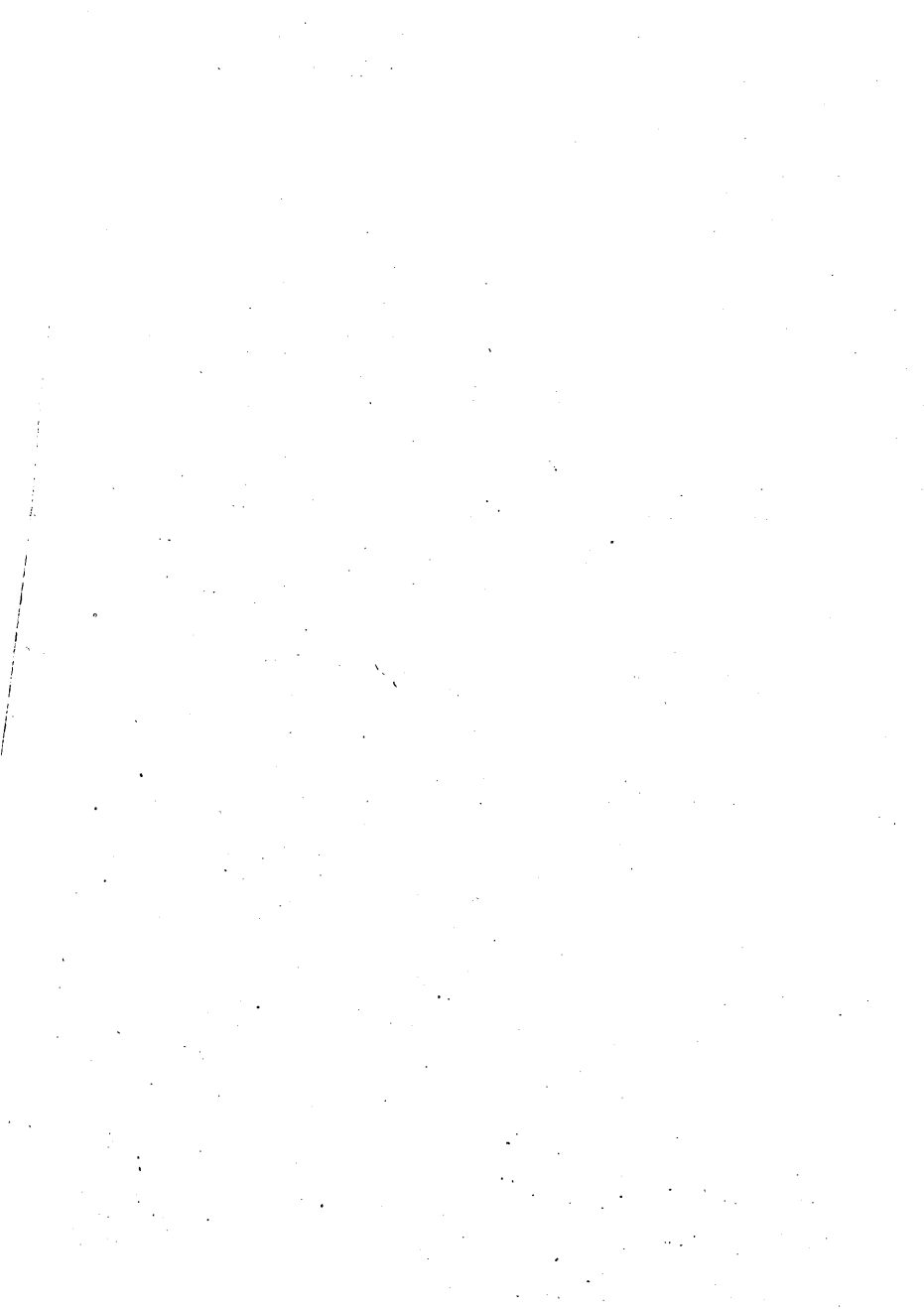
علیرغم وجود این احادیث شاهد تجویز امور حرامی مانند خوردن خون قاعدگی [حیض] برای درمان بیماری نفرس، خوردن مدفوع برخی سگ ها برای درمان اسهال، خوردن خون خرگوش برای درمان بیماری خارش، نوشیدن ادرار کهنه خوک و... هستیم که با تورق فهرست قانون مشهود خواهد بود. رک: قانون؛ ابن سینا (انتشارات سروش؛ چاپ ۱۳۸۵- با مقدمه دکتر علی اکبر ولایتی).

۱. «ای عزیز بین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد از صد هزار خطا به يك معنى یا دو معنى حق راه برده اند، ائمه تو در يك خطبه و يك حدیث، اضعاف آن را برای تو میرهن بیان کرده اند؛ ولكن أكثر الناس لا یعقلون». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۶۱.



ومن كلامه رفع الله مقامه

[بخش دوم]



[مطالعه و مواظبت کتب حکما سبب ترک اعمال صالح و قرب سلاطین

است]

و بیشتر سبب ترک کردن علما اعمال صالحه را حب دنیا و جاه و منصب و قرب اهل مناصب و سلاطین و راندن شهوات و لذات جسمانی است و ابا نمودن از ریاضات و مجاهدات و مخالفات نفس، و بیشتر آنها به سبب مطالعه و مواظبت کتب حکماست که در کفر و زندقه ایشان به دلیل آیات قرآنی و احادیث نبوی هیچ شک و شبهه نیست.

[نفی کردن مسأله‌ای از ضروریات دین موجب کفر است]

چرا که نفی اعتقاد به مسأله [ای] از ضروریات دین کردن موجب کفر است و ایشان بسیاری از ضروریات دین را نفی کرده‌اند و به دلایل خود در کتب حکمت که اکثر طلبه علم اوقات شریف عزیز خود را از جهالت و غفلت و هوای نفس صرف خواندن آنها می‌کنند ثبت کرده‌اند؛^۱ از آن جمله یکی نفی حدوث عالم است که مخالف

۱. ایشان در لوامع نیز درباره اشتغال طلبه‌ها به فلسفه و غفلت از روایات می‌نویسد: «شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که اخبار رجعت متواتر است و نمی‌توان تاویل آنها کردن و اجماع شیعه است بر آن، و با آن که از اخبار ما و کتب علما شیعه قلیلی مانده است باز متواتر است و در ضمن اخبار در روضه مذکور است و در اینجا نیز اشاره به آن خواهد شد و لیکن این شاء الله کتابی جدا ضرور است تألیف نمودن چون متروک شده است کتب و مذاهب شیعه الیوم به اعتبار اشتغال طلبه به کتب

با جمیع آیات قرآنی است که «﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۱ و دیگر آیات و احادیث چهارده معصوم، و دیگر موجب دانستن حق تعالی است^۲ و نفی اختیار از او که مخالف آیه «﴿يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾»^۳ و «﴿يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾»^۴ و «﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾»^۵ است و دیگر آیات بسیار که مشتمل بر اراده و مشیت الهی است و احادیث بسیار و دلایل عقلی.^۶

حکما و عامه، و شیطان در این باب سعی خود را تمام کرده است». محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص ۲۱۵.
 علامه مجلسی نیز در این باره می گوید:

«بیشتر مردم زمان ما میراث اهل بیت پیامبرشان را رها کرده و به آراء خودشان اعتماد و اکتفا کرده اند. از آن جمله، کسانی هستند که پیرو مکتب فلاسفه می باشند، فلاسفه ای که هم خود گمراه بوده اند و هم دیگران را گمراه کرده اند. فلاسفه ای که به هیچ پیامبر و کتابی ایمان نداشته اند، بلکه بر عقل های فاسد و نظرات بی روتق خودشان تکیه کرده اند. پس اینان چنان فلاسفه را رهبر و پیشوای خود قرار داده اند تا آنجا که هر جا نصوص صحیحی هم از ائمه راستین (علیهم السلام) رسیده باشد به جهت اینکه آن نصوص صحیح به آنچه که فلاسفه ظاهراً بدان معتقدند موافق نمی باشد آنها را توجیه و تأویل می کنند با اینکه می بینند که دلایل و شبهات فلاسفه جز وهم و گمان فایده نمی دهد». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۳۲.

۱. یونس، ۳.

۲. بنگرید به صفحه ۴۷.

۳. ابراهیم، ۲۷.

۴. مائده، ۱.

۵. یس، ۸۲.

۶. بنگرید به صفحه ۶۱.

فلاسفه و فکرها
علم خداوند به
جزئیات عالم:

و دیگر نفی علم و اثبات جهل الهی است به جزئیات عالم که مخالف آیه «وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ»^۱ است یعنی پنهان نیست از علم الهی مقدار ذره‌ای و آیه «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲ و آیه «وَيَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۳ تا «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۴.

۱. سباء، ۳.

۲. انعام، ۱۰۱.

۳. حدید، ۴، بدون او در ابتدای آیه.

۴. یکی از دلایل مهمی که علمای شیعه و سنی در مقابل ابن سینا و برخی دیگر از فلاسفه موضع‌گیری کردند مسأله انکار «علم خدا به جزئیات» بود. بطوری که حتی غزالی هم در کتاب تهافت الفلاسفه ابن سینا را به دلیل انکار علم خدا به جزئیات تکفیر می‌کند. علامه مجلسی در رساله اعتقادات می‌نویسد: «او به اختیار خود هر کاری را می‌کند و در کارهای خود، مجبور نیست و خداوند بر هر چیز توانا است و اگر اراده کند، بدون احتیاج به ماده و منت دیگری می‌تواند خلق کند به خلاف عقیده فلاسفه که گمان برده‌اند خلق اجسام بدون ماده قدیمه و استعداد ممکن نیست. و خداوند تعالی به تمام چیزها چه جزئی باشد و چه کلی عالم است و علم او به اشیاء چه در گذشته باشند و چه در آینده یکسان است و علم او به مخلوقاتش تغییر نکرده و نمی‌کند و هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان از علم او غایب نیست، به خلاف گمان آن فیلسوف که قائل است بر اینکه خداوند به جزئیات امور، عالم نیست و این قول کفر است». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۳۶.

بدایة الحکمة درباره اشراقیون و انکار علم خدا به فعلش قبل از انجام آن می‌نویسد: «فاعل بالرضا، فاعلی است که قبل از فعلش، علمی به فعلش ندارد مگر علم اجمالی،

و دیگری نفی معاد جسمانی و روز قیامت است که اصل عمده از اصول دین است که جمیع قرآن و احادیث مشتمل بر معاد جسمانی روز قیامت است و نفی معراج جسمانی حضرت رسول الله که احادیث صحیحیه خاصه و عامه مشتمل بر آن بسیار است.^۱

مثل فاعلیت واجب تعالی نسبت به اشیا در دیدگاه اشراقیون». بدایه الحکمه، (دارالفکر)، ص ۱۹۳.

«و تغییری در علم او نیست و علم او به اشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در اول می دانست آنچه در ابد الابد بهم می رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوه ها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفس های جانوران نزد علم او هویدا است زیرا که خالق همه چیز اوست». علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۷.

«کسی که نیک تأمل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هریک به حد کمال آن و در تشریح بدن های انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بر یکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمسّه ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هریاب نوشته اند و به عسری از اعشار آنها پی نبرده اند. باید دانست که علم او ازلی و ابدی است و او غافل نمی شود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمی باشد و خواب و پستی که مقدمه خواب است در او محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است». علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۸.

«بدان که علم الهی به جمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده. و این معنی اجماعی مسلمانان است و انکار جمعی از حکما، علم الهی را به جزئیات، کفر است، بلکه خداوند عالم، به جمیع اشیا عالم بوده در ازل و ازال، و بعد از وجود آن چیز علم او متبدل نمی شود و زیاده نمی گردد». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۶۹.

۱. برای پیگیری بحث معاد جسمانی بنگرید به صفحه ۵۷، و برای معراج جسمانی رجوع کنید به صفحه ۴۹.

[اساس کتب فلاسفه مخالفت با شرع، و سبب گمراهی است]

مطالعه کتب
فلاسفه، حتی
منطق نیز موجب
گمراهی است:

ملاوت به خوردن
شراب، عامل مرگ
ابوعلی سینا:

و مدار کتب ضلالت ایشان بر مخالفت شرع شریف است و
باعث گمراهی است حتی منطق،^۱ و ابوعلی سینای ملعون را که
شیخ و رئیس خود می دانند تا آخر عمر شراب تزه می کرده و آن
باعث مرض موتش شده، و در آخر شفا نوشته و خود مطالعه نموده ام
که آنچه قبل از این تصنیف کرده ام همه باطل و غلط و سهواست
(في الإشارة إلى مذهب المنصور ومسلک المأمور وهو التصوف).^۲

۱. بنگرید به: حسن میلانی، نقد مبانی منطق ارسطویی.

۲. برای دیدن مطالب مرتبط با شرب خمر بنگرید به صفحه ۶۳.

ابن سینا، عمر بن خطاب را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) عاقل تر می داند و می گوید: اگر امامت
و خلافت دائرین دو نفر شد که یکی عاقل تر و سیاست مدارتر باشد و دیگری
عالم تر، باید آن کس که عاقل تر است مقدم شود، و آن کس که عالم تر است وزیر و
کمک کار او گردد، همان طور که عمرو علی چنین کردند! نص کلام او این است:
فصل في الخليفة والامام... فيلزم أعلمهما أن يشارك أعقلهما، ويعاضده، ويلزم أعقلهما أن
يعتضد به ويرجع إليه، مثل ما فعل عمرو علي! الشفاء (الحيات)، ص ۴۵۲-۴۵۱.
ابن ابی الحديد در فصلی که می خواهد سیاست امیرالمؤمنین را با سیاست
رسول خدا مقایسه کند به این کلام ابن سینا اشاره کرده و می نویسد:
«سياسة علي وجريها على سياسة الرسول ع:

واعلم أن قوما ممن لم يعرف حقيقة فضل أمير المؤمنين ع زعموا أن عمر كان أسوس
منه وإن كان هو أعلم من عمرو صرح الرئيس أبو علي بن سينا بذلك في الشفاء».

أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۲۱۲

[کتاب ضلال فلاسفه و دلایل ناقص در اثبات خداوند]

و دلایل ناقص ناتمام در اثبات واجب الوجود که حکما در کتاب ضلال خود^۱ نقل کرده‌اند تحصیل حاصل است به مشقت و ریاضت تمام و از بابت جستن آفتاب است به نور شمع و چراغ.

سید مرتضی رازی معتقد است آنچه اغلب مخالفین به اسلام و شیعه نسبت می‌دهند سخنان فلاسفه از جمله ابوعلی سینا و فارابی است که آن را حقیقت نام نهاده‌اند. بنگرید به: تبصرة العوام في معرفة مقالات الأئام، ص ۱۷۵.

حديقة الشيعة نیز می‌نویسد: «تمسک شدن به آنچه صاحب اشارات [ابن سینا] یا شارح آن [فخر رازی] و امثال ایشان چنین گفته‌اند یا آملی و اشباه او چنین نوشته‌اند بر ضلالت و اضلال افزودن است». حديقة الشيعة؛ باب در ذکر مذاهب صوفیه، فصل دوم در ذکر بعضی از فروع مذاهب صوفیه.

مرحوم آیت الله بهبهانی در خیراتیة می‌نویسد: «مشهور است که در زمان محیی الدین، قریب به چهارصد کس از علمای شیعه و سنی، در کفر آن لعین، ورد مقالات زندقه آیاتش کتابها نوشتند، و بسیار کسی از علماء و فضلاء در زمان ابن سینا، او را کافر و ملحد گفتند، و کتابی را که به شفا مترجم است، هرزه‌ها که در آن درج کرده که در واقع کتاب شفا به نقطتین است [شفا]». خیراتیة در ابطال طریقه صوفیه، ج ۲، ص ۱۹۳.

۱. عده‌ای گمان کرده‌اند مخالفت علمای شیعه با فلسفه از باب مخالفت با عقل است! علامه حلی که خود در رأس علمای علوم عقلی است نیز خواندن فلسفه را حرام می‌داند الا برای نقض و رد کردن آن. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۳۷.

ایشان همچنین جهاد با فلاسفه را واجب می‌شمارند. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱.

مرحوم صاحب جواهر نیز در مورد فلسفه فرمودند:

«به خدا سوگند حضرت محمد ﷺ جز برای ابطال این خرافات و مزخرفات از جانب خداوند مبعوث نشده است». میرزا ابوالحسن اصطهبانی، السلسیل، ص ۳۸۶.

بیت:

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید دریابان
و صوفیه از کثرت ریاضت و صیقل دادن آینه دل به جایی
می‌رسانند که هرچه نظر می‌کنند مشاهده حق تعالی می‌کنند به
دیده دل.

رباعی:

صاحب نظران که زنده جاویدند وارسته زبیم و فارغ از امیدند
در هرچه نظر کنند او را بینند ذرات جهان آینه خورشیدند
و حق سبحانه تعالی خلق آسمانها و زمین و ما بینهما را دلیل
وجود خود ساخته تا هیچکس از او غافل نشود کما قال الله تعالی:
﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱ و مرتبه
بالاتر از این هست از جهت صوفیه که آن انتقال از اثر به مؤثر است،
به هرچه نظر می‌اندازند اول خدای را به دیده دل می‌بینند بعد از آن
مصنوع را.

قطب الدین راوندی فقیه، محدث و متکلم مشهور شیعی است که از جمله آثار وی
کتاب «تهافت الفلاسفه» است. قطب راوندی می‌نویسد: «فلاسفه اصول اسلام را
اخذ کرده، سپس آن‌ها را بر طبق آرای خود تفسیر و تأویل کردند... آنان تنها در ظاهر با مسلمانان
توافق دارند و گرنه در واقع تمامی اعتقادات آن‌ها هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است. ویایی
الله إِلَّا أَنْ يَتَمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۰۶۱.

برای مطالب بیشتر بنگرید به: تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود، سید قاسم علی احمدی.
۱. فصلت، ۵۳: «سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».

بیت:

همه عالم به نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا
و مرتبه بالاتراز، این وحدت وجود است که جمیع ماسوی الله را
لا شیء محض تصور می کند بلکه غیر از حق چیزی نمی بینند، و
بعضی از علما گفته اند که مراد از وحدت آن است که عارف از
جمیع مرادات و هوی نفس برخاسته جمیع خواهش و مطالب خود
را در رضای حق تعالی محو ساخته غیر ذات او دیگر هیچ چیز منظور
او نباشد بلکه وجود خودش هم در خواطر نیاید برخلاف جمعی که
هزار آرزو و خواهش را خدای خود ساخته کل معبود و مقصود درباره
ایشان متحقق است.^۱

مراد از وحدت
وجود آن است که
عارف هوای نفس
خود را محو سازد؛

۱. بدیهی است هر چند این معنا که آدمی با هوای نفس به مخالفت پرداخته و
سعیش در رضای حق تعالی باشد مطلبی صحیح است، ولی وحدت وجود به
این معنا نبوده و باید بگوییم یا مجلسی اول معنای وحدت وجود را دقیق بیان
نکرده و به این خاطر به آن حسن ظن داشته اند و یا ملاحظات دیگری وجود داشته
است که معنای وحدت وجود را چنین بیان کرده اند، چنانکه در مقدمه نیز اشاره
کردیم اینکه مرحوم علامه مجلسی درباره برخی مطالب پدر بزرگوارشان می گویند:
«بپرهیز از اینکه گمان کنی پدر علامه من - تَوَرَّاهُ صَرِيحُهُ - از صوفیه بوده و به مسالک
و مذاهب ایشان اعتقاد داشته، چنین مطلبی از پدرم دور است. و چگونه می تواند
چنین باشد و حال آنکه وی از اهل زمان خودش به اخبار اهل بیت علیهم السلام مأنوس تر و
عالم تر و عامل تر بود، بلکه او پیرو مسلک زهد و پرهیزگاری بوده است. ولی در اوائل امر
خودش را صوفی نامیده بود تا این که صوفیه بر دوستی با او رغبت پیدا کرده و از او
خوفی نداشته باشند، تا بتواند آنها را از گفتارهای فاسد و کارهای بدعت نهاده شده،

باز دارد و بسیاری از ایشان را هم با همین مجادله حسنه به سوی حق هدایت کرد و زمانی که در اواخر عمرش دید که آن مصلحت از بین رفت و پرچم‌های گمراهی و طغیان برافراشته شد و احزاب شیطان غالب گشتند و وقتی که دانست ایشان از دشمنان خداوند هستند صریحاً از ایشان بیزاری جست و آنها را از جهت عقاید باطل شان تکفیر می‌نمود و من بیش از همه بر طریق پدرم آشنایی دارم و نوشته‌هایش درباره صوفیه نزد من است». رساله اعتقادات، ص ۵۸.

حال با پذیرش کلام علامه مجلسی سؤال اصلی این است که دامنه این نوع رفتار و تقیه مجلسی پدر تا کجا بوده است؟ آیا در آثار مجلسی اساساً باید در مواجهه با هر مطلب خوشبینانه به مفاهیم صوفیانه، آن را حمل بر همان اصل تقیه و جذب و اصلاح صوفیه کنیم یا نمی‌توان دامنه این اصل را چنین وسعتی داد و مجبوریم علی‌رغم پذیرش شهادت علامه مجلسی، برخی گرایش‌ها به مفاهیم عرفانی خاص را -ولو به معنای دیگری غیر از آنچه صوفیه حقیقی اراده کرده‌اند- بپذیریم؟

لازم به ذکر است با وجود این نوع تعریف از وحدت وجود در آثار مرحوم مجلسی اول، کلام او نه استفاده‌ای برای صوفیه و فلاسفه خواهد داشت که وی را مدافع اصل وحدت وجود بدانند، و نه باید تندی شمشیر مخالفین فلسفه و عرفان آسیبی به شخصیت ایشان بزند، زیرا که بدیهی است این نوع تعریف از وحدت وجود و اعتقاد به آن، نشانگر فساد عقیده و انحراف نیست، و نهایتاً باید گفته شود بیانگر عدم دقت و آشنایی عمیق با مبانی صوفیه می‌باشد.

به هر حال این معنا و تعریف از وحدت وجود دقیق نبوده و ما اکنون به بیان معنای وحدت وجود از کتب اهل فلسفه و عرفان می‌پردازیم:

«معنای وحدت وجود بکلی معنای تعدد و تغایر را نفی می‌کند و در برابر وجود مقدس حضرت احدیت، تمام وجودات متصوره را جزء موهومات می‌شمرد و همه را ظل و سایه می‌شمرد، و سالک به واسطه ارتقاء به این مقام، تمام هستی خود را از دست می‌دهد و خود را گم می‌کند و فانی می‌شود». لب اللباب، سید محمد حسین حسینی تهرانی،

عطار می‌گوید:

اینجا حلول کفر بود اتحاد هم / کاین وحدت است لیک به تکرار آمده
غیر تو هر چه هست سراب و نمایش است / کاینجا نه اندک است و نه بسیار آمده
یک عین متفق که جزا و ذره‌ای نبود / چون گشت ظاهر اینهمه اغیار آمده
بر خویش جلوه دادن خود بود کار تو / تا صد هزار کار ز یک کار آمده
کتاب مقالات می‌نویسد:

باید افزود که مقصود عارفان از انا الحق، نفی الاهیت، و نهادن آدمی در مقام خدایی نیست
که این کار نزد ایشان، عین فرعونیت است.

گفت فرعونی انا الحق، گشت پست / گفت منصوری انا الحق، او برست
بلکه مقصود از انا الحق، نفی تعین و فنا ی هستی محدود، و استغراق در هستی مطلق، و به
تعبیر شاعران، محو حجاب در آب است...

این دو دعوی در دو قطب مخالفند. یکی گوید خدایی در کار نیست و صاحب قدرت
منم، و آن دیگری گوید حلاج در میان نیست همه خداست، از این رو دعوی حلاج و بایزید
را جمله عارفان ستوده‌اند و هریک به زبانی تفسیر کرده‌اند، و دعوی فرعونان را خود ایشان
نیز باور نداشتند تا به غیر چه رسد.

گفت آن یار کز او گشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد (حافظ).

مقالات، حسین الهی قمشه‌ای، ص ۶۱.

گویا عرفا پنداشته‌اند که اعتقاد ایشان درباره وحدت وجود، و انحصار موجودیت
به ذات خداوند، و نفی وجود هرگونه خلق و مخلوقی، از اعتقاد اهل حلول و
اتحاد بهتر است، که این چنین از حلول و اتحاد گریخته و به وحدت وجود پناه
برده‌اند. در رساله لب اللباب آمده است:

[سالک] توجه به نفس خود بنماید، تا کم‌کم تقویت شده به وطن مقصود برسد که حتی
در حین تلاوت قرآن بر او منکشف شود که قاری قرآن خداست جل جلاله.

لب اللباب، سید محمد حسین حسینی تهرانی، ص ۱۵۴.

ومی فهمد که فعل از او سر نمی‌زند بلکه از خداست. لب اللباب، ص ۱۵۸.

وحدت وجودیان می‌گویند:

«الوجود والموجود منحصرة في حقيقة واحدة شخصية، لا شريك له في الموجودية الحقيقية ولا ثاني له في العین، وليس في دار الوجود غيره ديار... فالعالم متوهم ما له وجود حقيقي. وجود و موجود، منحصر به حقیقت شخصی واحدی است که در موجودیت حقیقی اصلا شریکی ندارد. و در خارج، فرد دومی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او احدی وجود ندارد... بنابراین "عالم"، خیال است و وجود واقعی ندارد». اسفار، ج ۲، ص ۲۹۲.

خلاصه مدعای وحدت وجودیان این است که: وجود خالق و مخلوق، مانند وجود دو شخص انسان نیست که از هم جدا باشند، و هر یک از آن دو خصوصیات فرد دیگر را نداشته باشد؛ بلکه تفاوت وجود آفریدگار و معبود عالمیان با مخلوقات و آفریده های او مانند تفاوت اجزای یک شیء با کل آن مانند نسبت بین کل دریا با تک امواج آن است. بنابراین حقیقت وجود خالق تبارک و تعالی چیزی جز وجود مجموع اشیا و خصوصیات آنها نیست.

«واجب الوجود کل الاشياء لا يخرج عنه شيء من الاشياء». اسفار، ج ۲، ص ۳۶۸

واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست.

و ابن عربی می‌گوید احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد:

«وما في الكون أحدية إلا أحدىة المجموع». فصوص الحکم، ج ۱، ص ۹۶.

و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد.

«سبحان من أظهر الأشياء وهو عينها». منز آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عین آنها است.

فتوحات، ابن عربی ۲ / ۴۵۹.

«إنها [الذات الالهية] هي الظاهرة بصورة الحمار والحيوان». تحقیقا آن [ذات الهی] به

صورت خرو حیوان ظاهر است. شرح قیصری بر فصوص الحکم، ۲۵۲.

«غير متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا یشد منه مثقال عشر

عشر أعشار ذرة». انه الحق، حسن زاده آملی، ص ۴۶.

«رجعت العلية والافاضة إلى تطور المبدأ الأول بأطواره». معنای "علت بودن" و افاضه خداوند به این باز می‌گردد که خود او به صورت های مختلف و گوناگون درمی‌آید. مشاعر، ملاصدرا، ۸۳.

«إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء». فصوص الحکم، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۹۲.

عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیز می‌بیند. «الحق هو المشهود، والخلق موهوم». آن چه دیده می‌شود همان حق است، و خلق وهم و خیال می‌باشد. شرح فصوص الحکم، ۲۴۴.

(فاذا شهدناه شهدنا نفوسنا) لان ذواتنا عين ذاته، لا مغايرة بينهما إلا بالتعین والاطلاق... (وإذا شهدنا) أي الحق (شهد نفسه) أي ذاته التي تعينت وظهرت في صورتنا. هنگامی که ما خداوند را شهود می‌کنیم خودمان را شهود کرده‌ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست، هیچ مغایرتی بین آن دو وجود ندارد جز اینکه ما متعینیم و او مطلق...؛ و هنگامی که او ما را شهود می‌کند، ذات خودش را که تعین یافته و به صورت ما درآمده و ظهور کرده است مشاهده می‌کند. شرح فصوص الحکم، ۳۸۹.

«والعارف المكمل من رأى كل معبود مجلى للحق يعبد فيه، ولذلك سقوه كلهم إلها مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حيوان أو إنسان أو كوكب أو ملك». عارف کامل آن است که هر معبودی را نموداری بداند که حق در آن پرستیده می‌شود، و به همین جهت است که همه ایشان آن را "اله" نامیده‌اند، گرچه نام آن یا سنگ است و یا درخت، و یا حیوان است و یا انسان، و یا ستاره است و یا فرشته. فصوص الحکم، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۹۵.

«إن المعبود هو الحق في أي صورة كانت، سواء كانت حسية كالاصنام، أو خيالية كالجن، أو عقلية كالملائكة». معبود در هر صورتی که باشد چه حسی مانند بت‌ها، و چه خیالی مانند جن، و چه عقلی مانند ملائکه همان حق است. شرح فصوص الحکم قیصری، ۵۲۴.

«كيف لا يكون الله سبحانه كل الأشياء، وهو صرف الوجود الغير المتناهي شدة وغنى وتماها؟ فلو خرج عنه وجود، لم يكن محيطا به لتناهي وجوده دون ذلك الوجودا تعالى عن ذلك. بل إنكم لودلتم بجبل إلى الأرض السفلى لهبط على الله».

چگونه خداوند سبحان تمامی اشیا نباشد در حالی که وجود او هیچ حدی نداشته، و از جهت شدت و غنا و تمامیت، نامتناهی است؟! اگر وجودی از ذات او خارج باشد، او به آن محیط نبوده، وجودش محدود به نبودن آن چیز می‌شود! و خداوند برتر از آن است بلکه اگر شمار یسمانی را به زمین هفتم فرو فرستید باز هم بر خدا فرو خواهد افتاد. عین الیقین، فیض کاشانی، ۳۰۵.

«معنای وحدت وجود به کلی معنای تعدد و تغایر را نفی می‌کند و در برابر وجود مقدس حضرت احدیت تمام موجودات متصوره را جزء موهومات می‌شمارد و لیس فی الدار غیره دیار». رساله لب اللباب، حسینی تهرانی، محمد حسین، ۱۴۷.

اساس نظریه وحدت وجود این توهم باطل است که برخی خداوند متعال را "نامتناهی" پنداشته‌اند در حالی که بدیهی است تناهی و عدم تناهی از خواص جسم می‌باشد، و خداوند متعال هرگز به خواص اجسام متصف نمی‌گردد. لذا کسی که خداوند را متناهی یا نامتناهی بداند، او را جسم دانسته است، اگرچه خودش هم متوجه نباشد. خود فلاسفه هم صریحا معترفند که متناهی بودن و نامتناهی بودن، از خواص کمیت و اجسام است. چنان که می‌نویسند:

تناهی و عدم تناهی از اعراض ذاتی‌ای هستند که به کمیت و امتداد ملحق می‌شوند. النهایة واللاتهایة من الأعراض الذاتیة التي تلحق الکم. شرح الإشارات والتنبيهات مع المحاکمات، ج ۳، ص ۷۶.

«کم (امتداد)، عرض است... ویژگی‌هایی اختصاصی دارد که... پنجمین آن صفات اختصاصی، متناهی بودن و نامتناهی بودن است. الکم عرض... و یختص الکم بخواص... الخامسة النهایة واللاتهایة». بدایه الحکمه، ص ۷۷.

«مقصود از تناهی امتداد محدود، و مقصود از عدم تناهی امتداد نامحدود است... این دو وصف اولاً بالذات بر کمیت که همان امتداد و مقدار است عارض می‌شود و امور دیگر به واسطه کمیت بدان متصف می‌شوند». ترجمه و شرح بدایه الحکمه، شیروانی، ج ۲، ص ۲۲۰.

بنابر این "تناهی و عدم تناهی" از ویژگی های اشیای دارای اجزا، و امتداد، و حادث، و ممکن، و مخلوق است، لذا به چیزی که اصلاً جزء و کل و امتداد وجود ندارد نه متناهی گفته می شود و نه نامتناهی. به عبارت دیگر "تناهی و عدم تناهی" دو معنای نقیض هم نیستند که از بودن یا نبودن هر دو محال لازم آید، بلکه مانند "ملکه و عدم" تنها و تنها از صفات اجسام و اشیای متجزی و مخلوق می باشند، و خداوند تعالی که خالق تمامی اشیای دارای مقدار و اجزا و کوچک و بزرگ است ذاتاً مباین با همه آنها می باشد. لذا خالق تعالی نه کوچک است و نه بزرگ، و نه متناهی و نه نامتناهی.

همچنین برخلاف توهّم برخی افراد، هیچ روایتی وارد نشده است که دلالت بر نامتناهی بودن ذات خدا داشته باشد، بلکه روایات بر این دلالت دارد که خداوند متناهی نیست، و با توجه به توضیحی که دادیم البته نامتناهی هم نخواهد بود.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«لیس بذی کبرامتّ به النهایات فکثرته تجسّماً، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظّمته تجسّداً، بل کبر شأناً وعظم سلطاناً». نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

بزرگی او این گونه نیست که جوانب مختلف، او را به اطراف کشانده، و از او جسمی بزرگ ساخته باشند، و عظمت او چنان نیست که اطراف به او پایان یافته، و از او جسدی بزرگ ساخته باشند، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«همانا خداوند تعالی جدا از خلقش، و خلقتش جدا از او می باشند، و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والا است آنکه هیچ چیز مانند او نیست». کافی، ج ۱، ص ۸۳.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه نشانه و دلیلی استدلال خواهد شد که یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری است؟! فإذا كان المخلوق في صورة المخلوق فما يستدلّ

علی أن أحدهما خالق صاحبه»؟! بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

امام جواد (علیه السلام) می فرمایند:

«همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می کند که او را خالق می باشد». التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ج ۱، ص ۱۱۶.

متناهی یا نامتناهی بودن، از شؤون ذات مقداری و متجزی است و به خداوند متعال که موجودی مباین با مقدار و فراتر از داشتن اجزا است، نسبت داده نمی شود. علاوه بر آن، اعتقاد به وجود نامتناهی فی نفسه از اوهام بوده و وجود آن از محالات است.

داشتن زمان و مکان و قابلیت امتداد وجودی نیز، از خواص موجود مقداری و متجزی بوده و به خداوند نسبت داده نمی شود؛ بلکه او، خالق و آفریننده زمان و مکان است، و او بود در حالی که زمان و مکان نبود. پس چگونه ممکن است خود در آفریده خویش تحقق یابد؟! خود در آفریده خویش تحقق یابد؟!

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند:

«كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْزَاءُ وَيَخْذُلُ فِيهِ مَا هُوَ أَخَذَتْهُ؟»

«چگونه چیزی که خود او آن را ایجاد کرده در او موجود شود و به خود او باز گردد؟!»

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۵۴، از احتجاج.

تصور مزاحمت وجودی بین دو موجود مباین در ذات و حقیقت، که یکی دارای امتداد و مقدار و اجزا است و دیگری برخلاف آن، از اساس باطل می باشد و به مراتب بدتر از این است که کسی مثلاً در مورد وزن چیزی بگوید: وزن آن دو کیلو و یک متر است! که چنین سخنی به طور آشکارا باطل، و از جهل به حقیقت معنای دو واحد وزن و طول، سرچشمه گرفته است. از این رو است که ذات متعالی از مقدار و اجزا را با ذات مخلوق و دارای اجزا، نه نسبت دوری است و نه نزدیکی، و

نه دخول و نه خروج و نه غیبت و نه تعاصر، و نه تحدید و نه تراحم. تمامی این خیالات درباره ذات متعالی خداوند، از نسبت دادن نابجای ویژگی‌های مقادیر و مخلوقات به خالق مباین با آنها نشأت گرفته است.

بنابراین بطلان ادعای وحدت وجودیان هیچ‌گونه نیازی به توضیح ندارد؛ چه اینکه صحت اعتقاد به وجود اشیای مخلوق خداوند و مباین با ذات او که مستخر ایجاد و اعدام و مشیت و اراده او می‌باشند بدیهی بوده، و عین توحید و حقیقت تنزیه ساحت جلال و عظمت الهی از اوصاف مخلوقات است، و بر عکس اعتقاد به بزرگی امتدادی و مقداری داشتن، و نامتناهی بودن وجود خداوند، و نفی وجود حقیقی اشیای مخلوق خداوند متعال، ملازم است با: جزء داشتن و دگرگونی ذات متعالی خالق، مخلوق بودن او، نفی قدرت او بر ایجاد و اعدام حقیقی اشیا، جبر و نسبت دادن تمام زشتی‌ها و معاصی به ساحت جلال او، اسیر بودن حقیقت هستی او در چنگ ماهیات و حدود، جاری شدن حقیقت هستی و ذات او در مجرای قانون جبری علت و معلول، و... بلکه بر اهل تحقیق روشن است مفاسد اعتقاد به وحدت وجود، قابل شمارش نیست، و اعتقاد به آن مستلزم باطل دانستن تمامی ابواب شریعت از توحید و عدل و نبوت و امامت، تا تکلیف و دعا و بداء و عمل و جزای می‌باشد.

تفسیرهای گوناگون وحدت وجود!

وحدت وجودیان هنگامی که با سیل انتقادات عالمان به معارف مکتب وحی و برهان مواجه می‌شوند، برای فرار از اشکالات منتقدین می‌گویند: وحدت وجود معانی گوناگونی دارد که بعضی از آن‌ها باطل است و بعضی دیگر صحیح می‌باشد!

اما کم‌ترین تأمل نشان می‌دهد معنای وحدت وجود يك چیز بیشتر نیست، و آن همین است که آن چه موجود است حقیقتی واحد است که نه آغازی دارد، نه انتهای؛ و نه ابتدایی دارد، نه انتهایی؛ و نه خالق دارد، نه آفریننده‌ای؛ بلکه همین حقیقت واحد هر لحظه به صورتی درمی‌آید و هر آن به شکلی در تجلی و ظهور است، و ارائه تفسیرهای مختلف برای وحدت وجود امری کاملاً صوری و ظاهری است نه درونی و محتوایی.

تذکر این نکته ضرورت دارد که از جهت اصول و مبانی، هیچ تفاوتی بین نحله‌های مختلف عرفانی وجود ندارد و همه يك چیز می‌گویند. بدیهی است هر کس زیر بار اعتقاد به معنای واقعی خلقت و آفرینش الهی نرود، و نپذیرد که خداوند متعال اشیا را بدون سابقه وجودی آن‌ها (لا من شیء) آفریده است باید ذات خدا و خلق را عینا يك چیز بدانند، و تعدد و تغایر آن‌ها را صرفاً امری اعتباری و غیر واقعی - مانند تفاوت بین جزء و کل، و دریا و امواج آن - بشمارد و بگوید:

چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. محمد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ۱۰۷.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت / لاجرم عین جمله اشیا شد! گلشن راز، شبستری.

اکنون به بیان برخی مخالفت‌های علامه مجلسی با آموزه‌های فلسفه و تصوف می‌پردازیم:

«گروهی از اهل زمان ما، بدعت را دین خود قرار داده و به آن بدعت‌ها که آن را تصوف نامیده‌اند، خداوند را پرستش می‌کنند! آنها رهبانیت را عبادت خود قرار داده‌اند، با اینکه پیامبر ﷺ از رهبانیت نهی فرموده و مسلمین را امر فرموده است به اینکه با یکدیگر همنشین و هم صحبت باشند، در جماعات و اجتماعات مؤمنین شرکت کنند و در مجالس مؤمنین، برای هدایت بعضی بعض دیگر را، شرکت جسته و احکام خداوند تعالی را یاد گرفته و یاد بدهند، به عیادت مریضان بروند، در تشییع جنازه‌ها شرکت نمایند، به دیدار یکدیگر بروند، در رفع حوائج مؤمنین کوشش نمایند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، حدود خداوند را به پا داشته و احکام خداوند را نشردهند و رهبانیتی که اهل تصوف آن را بدعت نهاده‌اند مستلزم ترک همه این واجبات و سنن است. اهل تصوف در رهبانیت خویش عباداتی اختراع کرده و پدید آورده‌اند، که از آن جمله، یکی «ذکر خفی» است و آن عملی خاص با شکلی خاص است که هیچ نص و خبری بر آن وارد نشده و در قرآن و احادیث هم یافت نشده است؛ لذا بدون شک و شبهه، عباداتی از این قبیل بدعتی حرام می‌باشند. رسول خدا ﷺ فرمود: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به سوی آتش است. یکی دیگر از عبادات مخترعه اهل تصوف «ذکر جلی» است که در آن با اشعار، غناء می‌کنند و همانند حمار نمره می‌زنند! خدای را به صغیر و کف زدن عبادت کرده و گمان می‌کنند که برای خدا عبادتی غیر از این دو ذکر نیست. آنها تمام سنن را ترک کرده و از نماز واجب فقط به نوح زدن مانند نوح زدن کلاغ قناعت می‌کنند. که اگر ترس از علما نبود این را هم کلاترک می‌کردند. طایفه صوفیه به این بدعت‌ها قناعت نکرده و اصول دین را هم تحریف کرده و قائل به وحدت وجود شده‌اند و معنای مشهور وحدت وجود که در این زمان از یزرگان آنان شنیده شده، کفر به خدای بزرگ است. همچنین این طایفه قائل به جبر و سقوط عبادات و غیر آن از اصول فاسده و سست شده‌اند. پس ای برادران من، از شیاطین دوری کنید و دین و ایماناتان را از وسوسه و اغواء آنان حفظ نمایید و مبادا به سبب ظاهر آراسته و ساختگی آنها که قلوب افراد نادان را به خود جذب می‌کند، فریب داده شوید. حال من آنچه را برای خودم از اصول مذهب به وسیله اخبار متواتره ظاهر شده به طور

اجمال تحریر می‌کنم تا به نیرنگ و غرور فلاسفه و صوفیه گمراه نشوید و حجت پروردگارتان را بر شما تمام می‌کنم و آنچه را از پیشوایان دین به من رسیده است به شما می‌رسانم تا هر که هلاک شدنی است هلاک شود و آن که لایق زندگی است زنده باشد». علامه مجلسی، رساله اعتقادات، ص ۳۳.

«بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا به حلول خدا قائل شده‌اند در اشیا؛ و نصارا در خصوص عیسی قائل شده‌اند، و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها. و خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده و ایشان را به کفریاد نموده که به خدا چنین نسبتی می‌دهند. و جمع دیگر از صوفیه و اهل سنت که از حلول گریخته‌اند، به امری قبیح‌تر و شنیع‌تر قائل شده‌اند، که آن اتحاد است. و می‌گویند که: خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که به صورت‌های مختلف برآمده، گاه به صورت زید ظهور می‌کند و گاه به صورت عمرو و گاه به صورت سگ و گربه و گاه به صورت قاذورات، چنانچه دریا موج می‌زند و صورتهای بسیار از آن ظاهر می‌شود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست.

که جهان موجهای این دریاست موج و دریا یکی ست، غیر کجاست؟»

علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۴۹.

«و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات [موج و دریا] نموده‌اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته‌اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفات است. و لہذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را نهایت حرمت می‌دارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار می‌کنند، و از کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آن را داشته باشد. و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان این است که ایشان از اهل حق‌اند و بهترین عالمیان‌اند. به نادانی سخنان ایشان را می‌خوانند و کافر می‌شوند و گمان ایشان این است که هر که صوفی است البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است».

علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۴۹.

«و محی‌الدین که از رؤسای ایشان است در فصوص الحکم می‌گوید که: ما وصف حق به هیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم. و حق تعالی وصف نفس خود از برای ما

می فرمود. پس هر گاهی که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم، و هرگاه که او مشاهده ما می کند مشاهده خود کرده باشد. و در جای دیگر ترجیح می دهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت، و خود را خاتم الولایه می گوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی می نماید. و در فتوحات می گوید که: سبحان من أظهر الأشياء و هو عینها. یعنی منز خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست. و در جای دیگر از فصوص الحکم خطا نسبت به نوح (علیه السلام) می دهد، که او غلط کرد در تبلیغ رسالت، و قومن درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند. و اگر ایشان را نوح از آن دریا به کنار می آورد از درجه بلندی به درجه پستی می آمدند. و مکرر در تصانیفش می گوید که: زنهار که مقید به مذهبی مشو، و نفی هیچ مذهب مکن، و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن، که به قدر آنچه از آنها انکار می کنی از خدای خود انکار کرده ای، و خدا در همه چیز ظهور دارد. و می گوید که: خدا هارون را بر گوساله پرستان مسلط نگردانید آنچنانچه موسی را مسلط گردانید. تا آن که حق تعالی در جمیع صور معبود شود. و لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد. و می گوید که: نصارا برای این کافرنده دعوی اتحاد با خدا را در خصوص عیسی گفتند. اگر در همه چیز می گفتند عین توحید می بود». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۵۱.

برای نقد مفصل ابن عربی و دیدن سخنان او بنگرید به: ابن عربی لیس بشیعی؛ سید جعفر مرتضی عاملی، معرفة الله تعالی بالله لا بالاهوام الفلسفية والعرفانية؛ حسن میلانی، ابن عربی از نگاهی دیگر؛ سید محسن طیب نیا.

علامه مجلسی در نقد شمس تبریزی و مولوی و برخی دیگر از صوفیه می نویسد: «از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی، گفت: اگر از قولش می پرسی: انما أمره اذا أراد شيئاً ان يقول له کن فیکون و اگر از فعلش می پرسی: کل یوم هو فی شأن و اگر از صفاتش می پرسی: هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش می پرسی: لیس کمله شیء و هو السميع البصیر. و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است. ای عزیزان به انصاف نظر ننمایید که نسبت به ذات مقدس خدا این قسم نسبتها رواست؟ و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که

پیشوایان دین شمايند اين قسم سخنان صادر شده؟ يا به اصحاب خود راه اين قسم جرئت ها داده اند؟ خداوند عالمان اين قدر مذمت می فرمايد نصارا را که ايشان کافر شده اند به اين عقايد فاسده. و جمعی نزد حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه آمدند و چنين ذات شريفی را گفتند که: تو خدایی. حضرت ايشان را در چاه ها کرد و از دود گشت. هرگاه چنين ذاتی را نسبت به الوهيت توان داد، والعاذ بالله چون در هر سگ و گربه چنين امری را قائل توان شد؟ تو که عين خدایی، که را عبادت می کنی و چرا عبادت می کنی؟ و از اين جهت است که اکثر ايشان را اعتقاد اين است که همين که اين معنی ظاهر شد، ديگر عبادت ساقط می شود، و عبادت بنا بر توهم مغايرت است. و به اين معنی برگردانیده اند و تأويل کرده اند اين آيه را که: و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين. يعنى: عبادت كن خداوند خود را تا تو را مرگ در رسد. ايشان يقين را به معنی يقين به وحدت موجود برده اند. چنانچه علامه حلی عليه الرحمه والرضوان در كتاب كشف الحق و نهج الصدق فرموده است که: خداوند عالمان در چیزی حلول نکرده؛ زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج به محلش می باشد. و بدیهی است که خدا به غير محتاج نیست و هر محتاج به غير، ممکن است. پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود. و صوفيه از اهل سنت به اين قايل شده اند و تجويز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند. بين اين مشايخ را که تبرک به قبرهای ايشان می جويند چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند. و گاهی حلول بر خدا تجويز می کنند و گاهی خدا را به اتحاد نسبت می کنند، و عبادت ايشان رقص کردن است و دست برهم زدن و غنا و خوانندگی کردن. و خدا عيب کرده و تشنيع فرموده بر كفار در اين اعمال که: و ما كان صلوتهم عند البيت الا مكاء و تصديقه. يعنى: نبود نماز يا دعای مشركان نزد خانه كعبه مگر صفي زدن و دست بردست زدن. و چه غفلت و گمراهی از اين بالاتر می باشد که کسی تبرك جويد به جماعتی که عبادت کنند خدا را به عبادتی که خدا كفار را بر آن عيب کرده. بلی دیده ظاهر ايشان کور نیست؛ دیده دل ايشان کور است. و من ديدم جماعتی از صوفيه را در روضه حضرت امام حسين صلوات الله عليه که ايشان نماز شام گزارند، بغير يك نفر از ايشان که او نماز نکرد و نشسته بود. بعد از ساعتی آن جماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد. از یکی از ايشان سؤال کردم که: اين شخص چرا نماز نکرد؟ گفت: او چه احتياج دارد به نماز؟ او به خدا واصل شده است. آيا جايز است که کسی که به خدا واصل شد ميان خود و خدا

حاجبی قرار دهد؟ و نماز حاجب است میان بنده و خدا. پس بنگر و تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آن است که دانستی، و عبادت ایشان آن است که گفتیم، و عذر ایشان را در ترك نماز شنیدی، و با این اعتقادات و اعمال، ایشان را از ابدال می دانند با این که جاهلترین جهال اند. تا اینجا ترجمه کلام علامه [حلی] رضوان الله علیه بود». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۵۳-۵۲.

«حضرت رسول ﷺ: ای ابوذر در آخرالزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان، و گمان کنند که ایشان را به سبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتى بر دیگران هست. این گروه را لعنت می کنند ملانکه آسمانها و زمین. ای عزیز اگر عصابه عصبيت از دیده بگشایی و به عین انصاف نظر نمایی، همین فقره که در این حدیث شریف وارد شده است، برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافی است، قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است. و اکثر قدما و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند، و بعضی کتابها بررد ایشان نوشته اند. مثل علی بن بابویه که نامه ها به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه می نوشته و جواب به او می رسیده، و فرزند سعادت مندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است و به دعای حضرت صاحب الامر ﷺ متولد شده و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست. و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاى نامدار از شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او، و او کتابی مبسوط بررد ایشان نوشته. و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه به او منسوب است. و مثل علامه حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است. و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه، و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمدة المقال، و شیخ عایقدر جعفرین محمد دوریستی در کتاب اعتقاد، و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی رازی در چند کتاب و زبده العلماء و المتورعین مولا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۵۷۷.

«و نمی دانم بعد از ورود احادیث صحیحیه از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان،

در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت. آیا خواهی گفت که متابعت حسن بصری کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده است. یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی می کرده است و پیوسته معارض آن حضرت می شده است. و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم. یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که به یقین ناصبی بوده و می گوید در کتابهای خود: به همان معنی که مرتضی علی امام است من هم امامم. و می گوید که: هر کس که یزید را لعنت می کند گناهکار است. و کتابها در لعن ورد شیعه نوشته، مانند کتاب المتقذ من الضلال و غیر آن. یا متابعت برادر ملعونش را - احمد غزالی - حجت خواهی کرد که می گوید که: شیطان از اکابر اولیاء الله است. یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که می گوید: این ملجم را حضرت امیر المؤمنین شفاعت خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت، و حضرت امیر به او گفت که: تو گناهی نداری؛ چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی. و می گوید:

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو زن که این را من نمی دانم ز تو
آلت حقی تو فاعل دست حق چون زخم بر آلت حق، طعن و دق؟
لیک بی غم شو شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم
چون که بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

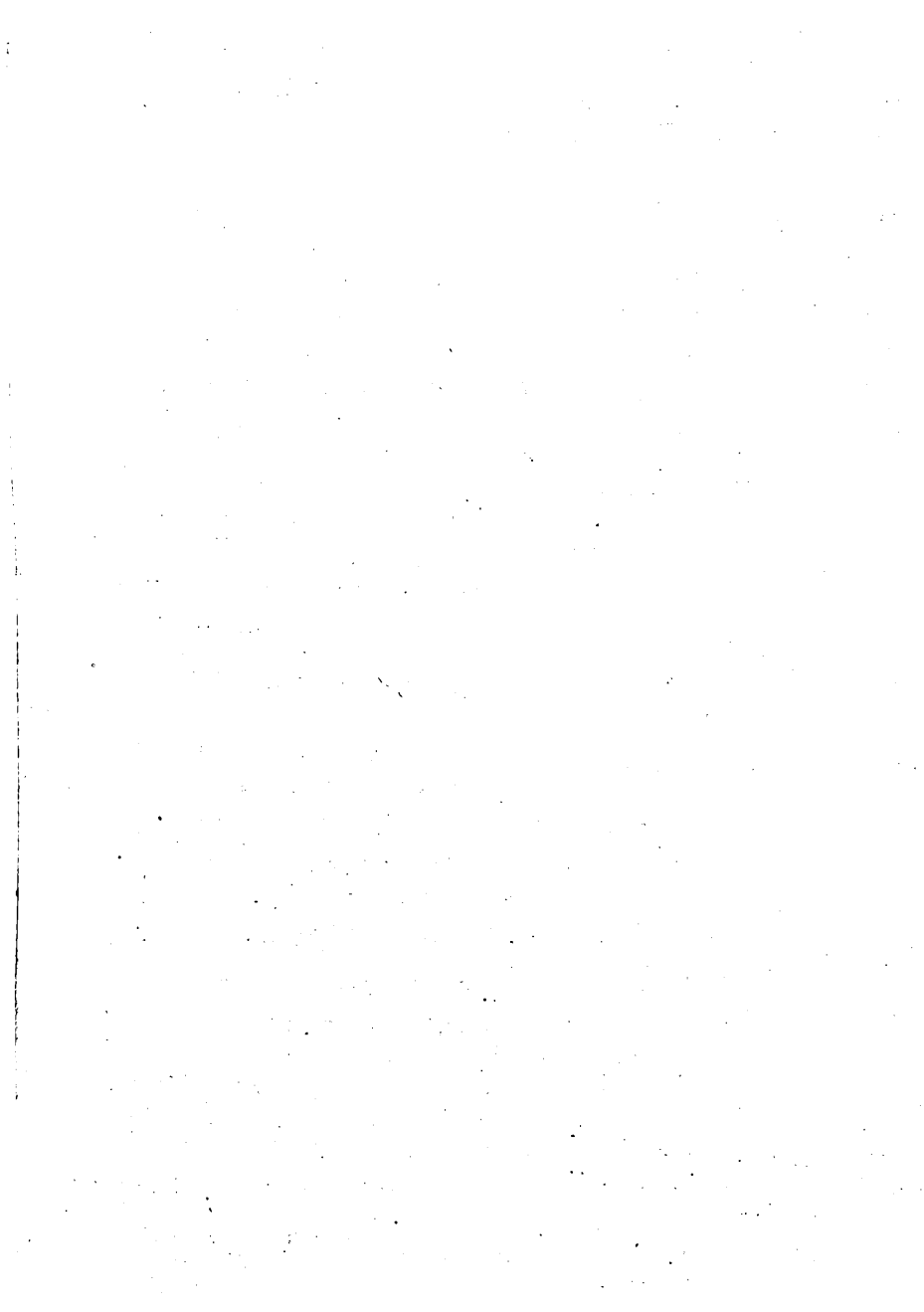
و در هیچ صفحه از صفحه های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت موجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد. و چنانچه مشهور است و بیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می دانسته است. یا پناه به محی الدین خواهی برد که هرزه هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی. و می گوید: جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را به صورت خوک می بینند. و می گوید: به معراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم. و ابوبکر را در عرش دیدم. چون برگشتم، به علی گفتم که: چون بود که در دنیا دعوی می کردی که من از آنها بهترم. الحال که دیدم مرتبه تو را که از همه پست تری. و او و غیر او از این باب تزبیقات بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن می شود. و اگر از دعویهای بلند ایشان فریب می خوری، آخر فکر نمی کنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بندد. و اگر خواهی او را امتحان کنی، او که دعوی این می کند که من جمیع اسرار غیبی را می دانم و همه چیز بر من منکشف می شود و شبی ده بار

به عرش می‌روم، يك مسئله از شکایات نماز، یا يك مسئله مشکل از میراث و غیر آن، یا يك حدیث مشکل از او بی‌رس، اگر آنها را راست می‌گویید این را هم برای توبیان می‌کند. چنانچه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) منقول است که علامت کذاب و دروغگو آن است که تو را خبر می‌دهد به چیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب، و چون از حلال و حرام خدا مسئله‌ای از او می‌پرسی نمی‌داند. آخر این مردی که دعوی می‌کند که مسئله غامض وحدت وجود را فهمیده‌ام، و عقل‌های جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است، چرا یک معنی سهلی را اگر پینجاه مرتبه خاطر نشین او کند نمی‌فهمد؟ و آنهایی که دقایق معانی را می‌فهمند آنچه او فهمیده است چرا نمی‌فهمند؟ و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع می‌شود، و کفار هند صاحب کشف می‌باشند، پس بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و تو را فریب نداده باشند، کی دلالت بر خوبی ایشان می‌کند؟ و چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است، و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم، در این موضع اختصار نموده ختم می‌کنم این فصل را به ایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب این مطلب است. شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به حسن بصری خطاب فرمود که: هرامتی را سامری می‌باشد، و سامری این امت تویی که می‌گویی که جنگ نمی‌باید کرد. و چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر (علیه السلام) با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او می‌کند. علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۵۷۹-۵۵۷.

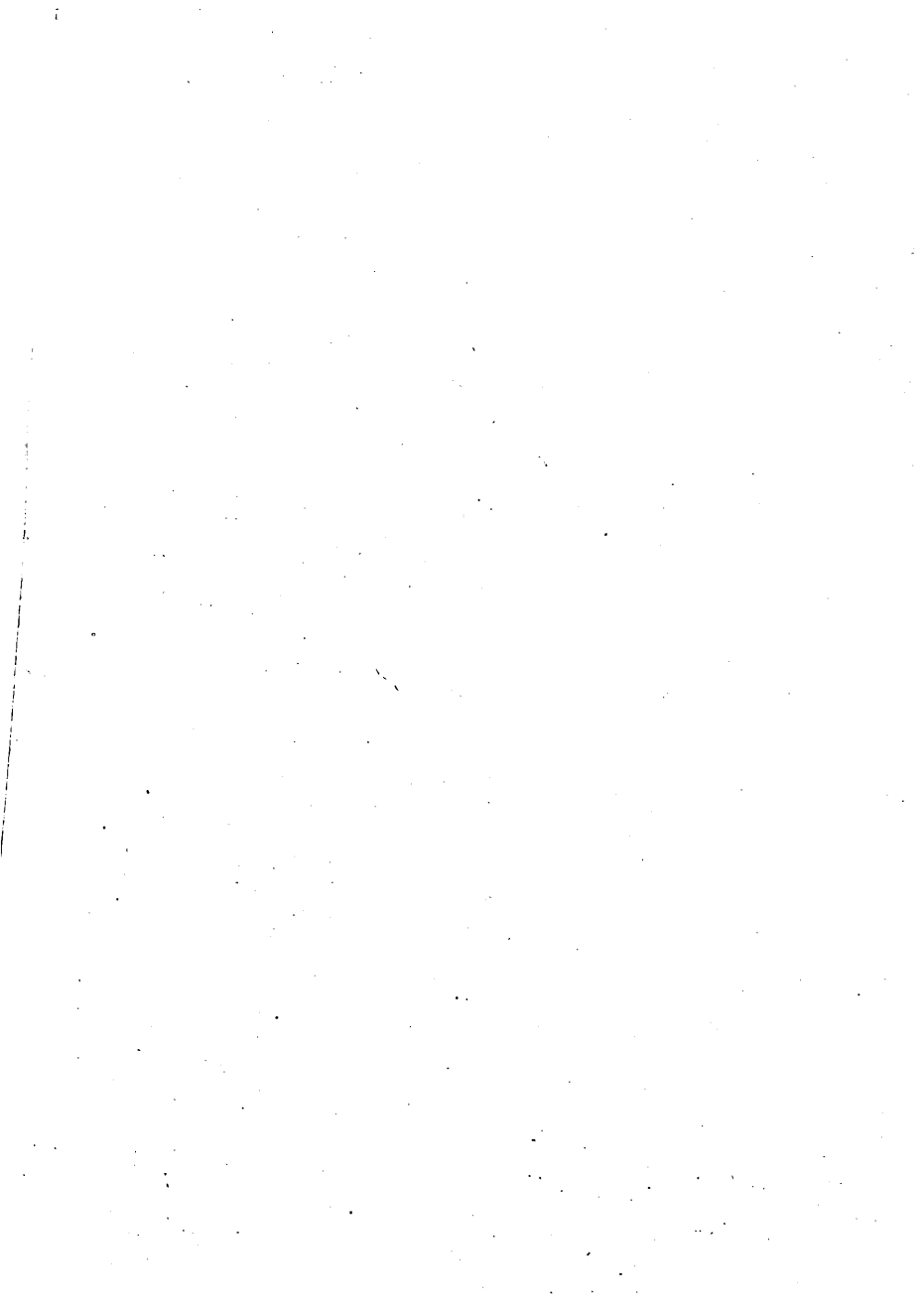
«و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که: جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه کردند به دروغ، و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند معجزات بردست ایشان جاری می‌شد از جانب معصوم که به آنها مردم نیابت ایشان را می‌دانستند. اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد به دروغ و رسوا شد، و فرمان حضرت به لعن او بیرون آمد. بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود. و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ظاهر شد بردست حسین بن روح به لعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود. ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از

بسیار به اندکی اکتفا نمودم این بود که اگر به دیده انصاف نظر کنی و به فکر صحیح تأمل نمایی به این قلبی که برای تو ذکر کرده‌ام بر تو ظاهر می‌شود که این گروه پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده‌اند. و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب اعصار ایشان بوده‌اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته‌اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بی‌زاری اظهار نموده حکم به کفر و الحاد ایشان کرده‌اند. اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک می‌نمایی و راه ضلالت ایشان را اختیار می‌کنی گناه تو را بر دیگری نخواهند نوشت». علامه مجلسی، عین الحیات، ص ۵۸۲-۵۸۱.

برای دیدن نقدهای مفصل بر افرادی مانند حلاج و بایزید و حسن بصری و معروف کرخی و غزالی رجوع کنید به کتاب "رد صوفیه" مرحوم آیت الله محمد جعفر بهبهانی، فرزند صاحب خیراتیه.



فہارس

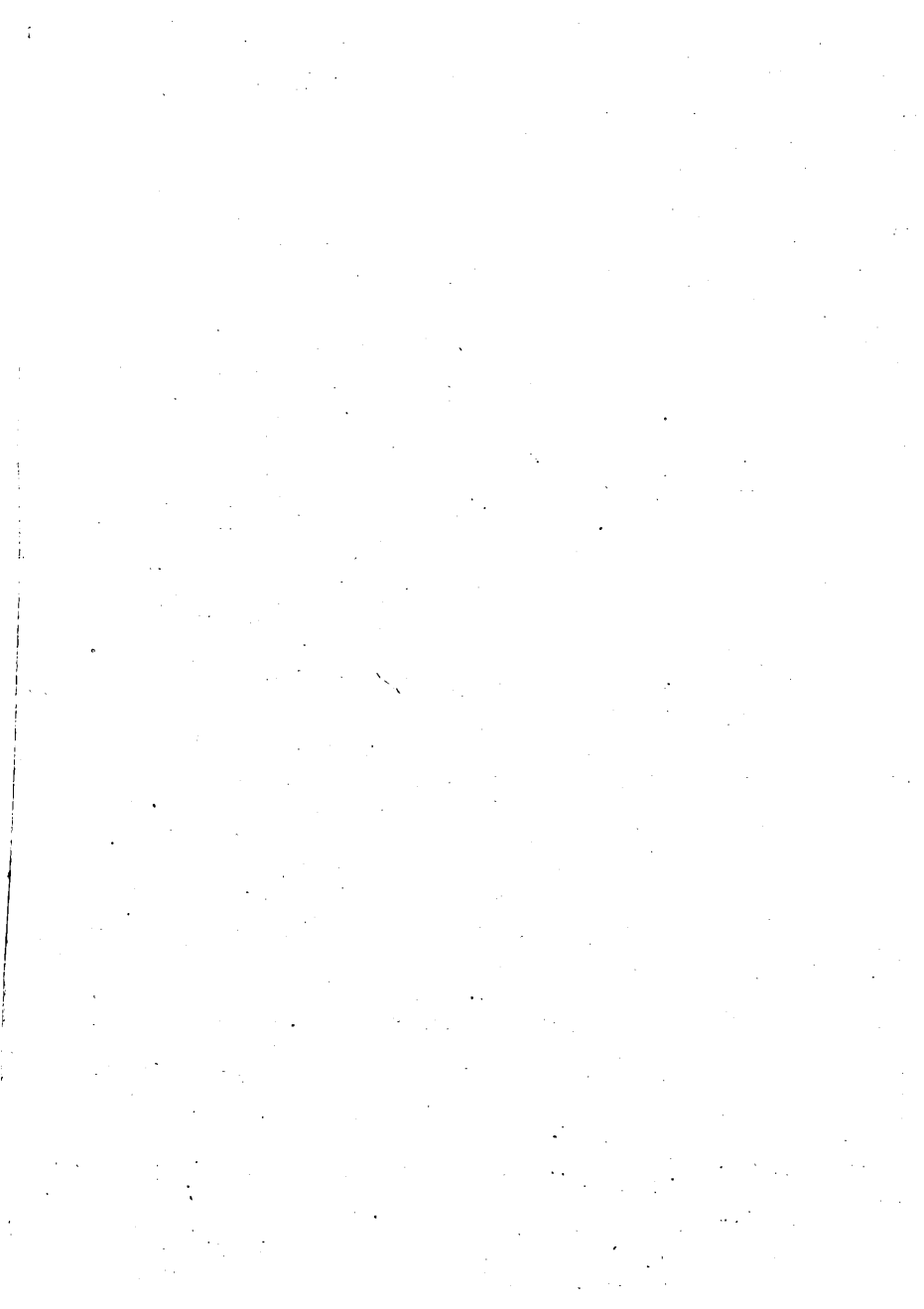


فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
طرح احیاء نسخ خطی نقد فلسفه و عرفان، و فواید آن:	۶
چالش های پیش رو و نحوه مواجهه با آن ها:	۶
چند تذکر و ملاحظه:.....	۹
مقدمه.....	۱۱
بررسی موضع مجلسی اول در قبال فلسفه و عرفان	۱۵
مخالفت مجلسی اول با فلاسفه و حکما.....	۲۵
[فلاسفه و اعتقاد به قدم عالم].....	۴۱
[فلاسفه می گویند عالم را خدا ایجاد نموده ولی هیچ زمانی نبوده که	
عالم نبوده باشد].....	۴۲
[فلاسفه و اعتقاد به فاعل موجب بودن خداوند].....	۴۷
[فلاسفه و انکار معراج پیامبر خدا ﷺ].....	۴۹
[کتب حکمای یونان دلیل انحراف فلاسفه].....	۵۰
[تفاوت فلاسفه و متکلمین].....	۵۵

- ۵۶.....[فلاسفه و انکار معاد جسمانی]
- ۶۱.....[فلاسفه و انکار اراده الهی و حدوث عالم]
- ۶۳.....[ابوعلی سینا و شرب خمر]
- ۶۵.....[هرآنچه موافق قرآن و روایات نباشد باطل است]
- مطالعه و مواظبت کتب حکما سبب ترک اعمال صالح و قرب
 ۶۹.....[سلاطین است]
- ۶۹.....[نفی کردن مسأله‌ای از ضروریات دین موجب کفر است]
- ۷۳..[اساس کتب فلاسفه مخالفت با شرع، و سبب گمراهی است]
- ۷۴.....[کتب ضلال فلاسفه و دلایل ناقص در اثبات خداوند]
- ۹۵.....فهارس
- ۹۷.....فهرست مطالب
- ۱۰۵.....فهرست سخنان اهل فلسفه و عرفان
- ۱۱۱.....فهرست سخنان مخالفین فلسفه و عرفان
- ۱۱۷.....فهرست روایات
- ۱۲۱.....منابع

فهرست موضوعی



فهرست موضوعی

- ۱۵ بررسی موضع مجلسی اول در قبال فلسفه و عرفان
- ۲۵ مخالفت مجلسی اول با فلاسفه و حکما
- ۳۷ متن رساله ردّ مذهب حکما
- ۴۱ و ۶۱ بررسی مسأله حدوث و قدم عالم
- ۴۲ مطلبی پیرامون مسأله زمان، و اشتباه فلاسفه در فهم آن
- ۴۷ و ۶۱ بررسی اعتقاد فلاسفه به فاعل موجب بودن خداوند
- ۴۹ فلاسفه و انکار معراج پیامبر خدا ﷺ
- ۵۰ خلیفه دوم و دستور آتش زدن کتب بعد از فتح مداین
- [بررسی ادله استاد مطهری در انکار آتش زدن کتابخانه توسط خلیفه دوم] ۵۰
- ۵۴ وارد کردن کتب حکمای یونان برای انحراف جامعه اسلامی
- ۵۵ فلاسفه و انکار عذاب جهنم
- ۵۶ فلاسفه و انکار معاد جسمانی

فلاسفه و انکار اراده الهی..... ۴۷ و ۶۱

[ابن سینا و توصیه به خوردن شراب و ذکر گاو و خون حیض و خون

خرگوش و مدفوع سگ و ادرار خوک و...]. ۶۵.....

مداومت به خوردن شراب عامل مرگ ابن سینا..... ۷۳

ابن سینا و اعقل دانستن عمر بن خطاب نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) .. ۷۳

هر آنچه موافق قرآن و روایات نباشد باطل است ۶۵.....

اکثر طلبه ها اوقات شریف خود را صرف خواندن کتب فلاسفه

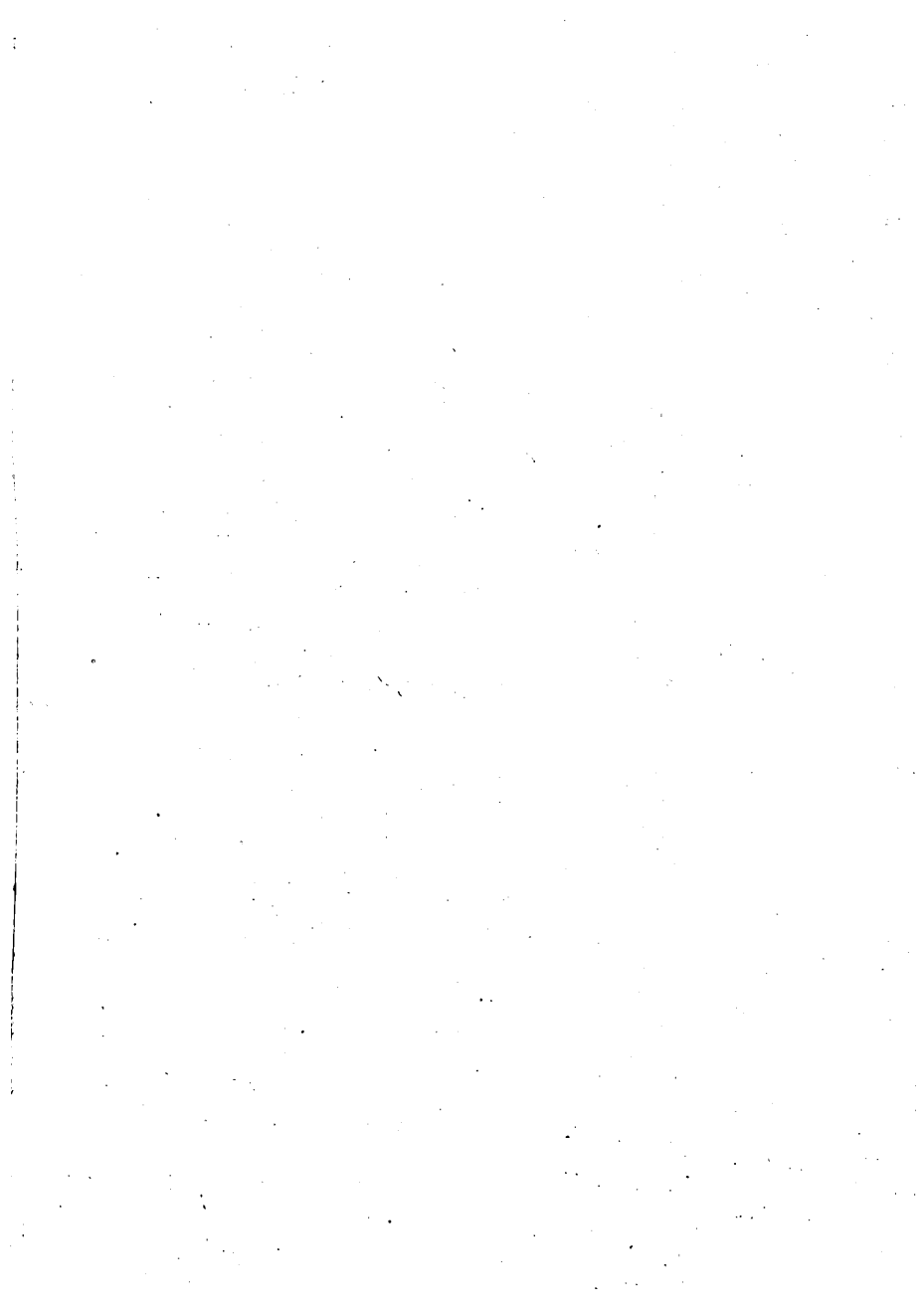
می کنند..... ۶۹.....

فلاسفه و انکار ضروریات دین..... ۶۹.....

فلاسفه و انکار علم خداوند به جزئیات عالم..... ۷۱.....

مطالعه کتب فلاسفه، حتی منطق نیز موجب گمراهی است ۷۳

فهرست سخنان



فهرست سخنان اهل فلسفه و عرفان

- عالم قدیم است ۴۱
- جز خدا هیچ چیزی وجود ندارد تا چه رسد به اینکه حادث یا قدیم باشد ۴۱
- چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است وجوب است و بحث از امکان برای سرگرمی است ۴۱
- حکمای الهی معتقدند که عالم قدیم است ۴۱
- هر کس به حدوث زمان معتقد شود نافهمیده و نادانسته به قدم زمان معتقد است ۴۱
- از نظر حکمای الهی "کل حادث مسبوق بمادة و مدّة" ۴۱
- اینکه خداوند به گونه‌ای باشد که خلق کند و روزی دهد و همچنین بقیه صفات او واجب و لازم است، و معنای آن به اضافه اشراقیه برمی گردد ۴۷

- اضافه اشراقی یک اضافه یک طرفی است که در آن اضافه و مضاف
 الیه در واقع یک چیزند و تغایرشان اعتباری است ۴۷
- معلوم باشد که نه به جسم رفت زیرا که جسم به لحظه مسافت دور
 قطع نتوان کردن، پس معراج جسمانی نبوده است زیرا که مقصود
 حس نبوده بلکه معراج روحانی بوده ۴۹
- می توان گفت که ترجمه الهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام)
 بوده است ۵۴
- عذاب برای اهل دوزخ عذاب و گوارا است ۵۵
- جمهور فلاسفه معاد را فقط روحانی می دانند ۵۷
- امثال ملاصدرا گفته اند معاد جسمانی است، اما همه معاد جسمانی
 را برده اند در داخل عالم ارواح ۵۷
- و علم خدا که عین ذات اوست، علت وجود ماسوی است ۶۲
- فاعل بالرضا، فاعلی است که قبل از فعلش علمی به فعلش ندارد مگر
 علم اجمالی، مثل فاعلیت واجب تعالی نسبت به اشیا در دیدگاه
 اشراقیون ۷۱

اگر امامت و خلافت دائرین دو نفر شد که یکی عاقل تر باشد و دیگری عالم تر، باید آن کس که عاقل تر است مقدم شود، و آن کس که عالم تر است کمک کار او گردد، همان طور که عمرو علی چنین کردند! .. ۷۳

معنای وحدت وجود بکلی معنای تعدد و تغایر را نفی می کند و در برابر وجود مقدس حضرت احدیت، تمام وجودات متصوره را جزء موهومات می شمرد و همه را ظل و سایه می شمرد، و سالک به واسطه ارتقاء به این مقام، تمام هستی خود را از دست می دهد و خود را گم می کند و فانی می شود..... ۷۷

سالک توجه به نفس خود بنماید، تا کم کم تقویت شده به وطن مقصود برسد که حتی در حین تلاوت قرآن براو منکشف شود که قاری قرآن خداست جلّ جلاله..... ۷۸

و می فهمد که فعل از او سر نمی زند بلکه از خداست ۷۸

وجود و موجود، منحصر به حقیقت شخصی واحدی است که در موجودیت حقیقی اصلا شریکی ندارد. و در خارج، فرد دومی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او احدی وجود ندارد... بنابراین "عالم"، خیال است و وجود واقعی ندارد..... ۷۹

واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست ۷۹

و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد... ۷۹

منزه آنکه اشیا را ظاهر کرد و خود عین آن ها است ۷۹

همانا آن ذات الهی به صورت خرو حیوان ظاهر است ۷۹

غیر متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا

یشد منه مثقال عشر عشر أعشار ذرة ۷۹

معنای "علت بودن" و افاضه خداوند به این باز می گردد که خود او به

صورت های مختلف و گوناگون درمی آید ۸۰

عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین

هر چیز می بیند ۸۰

آن چه دیده می شود همان حق است، و خلق وهم و خیال می باشد .. ۸۰

هنگامی که ما خداوند را شهود می کنیم خودمان را شهود کرده ایم، زیرا

ذات ما عین ذات اوست، هیچ مغایرتی بین آن دو وجود ندارد جز اینکه

ما متعینیم و او مطلق...؛ و هنگامی که او ما را شهود می کند، ذات

خودش را که تعین یافته و به صورت ما درآمده و ظهور کرده است

مشاهده می کند..... ۸۰

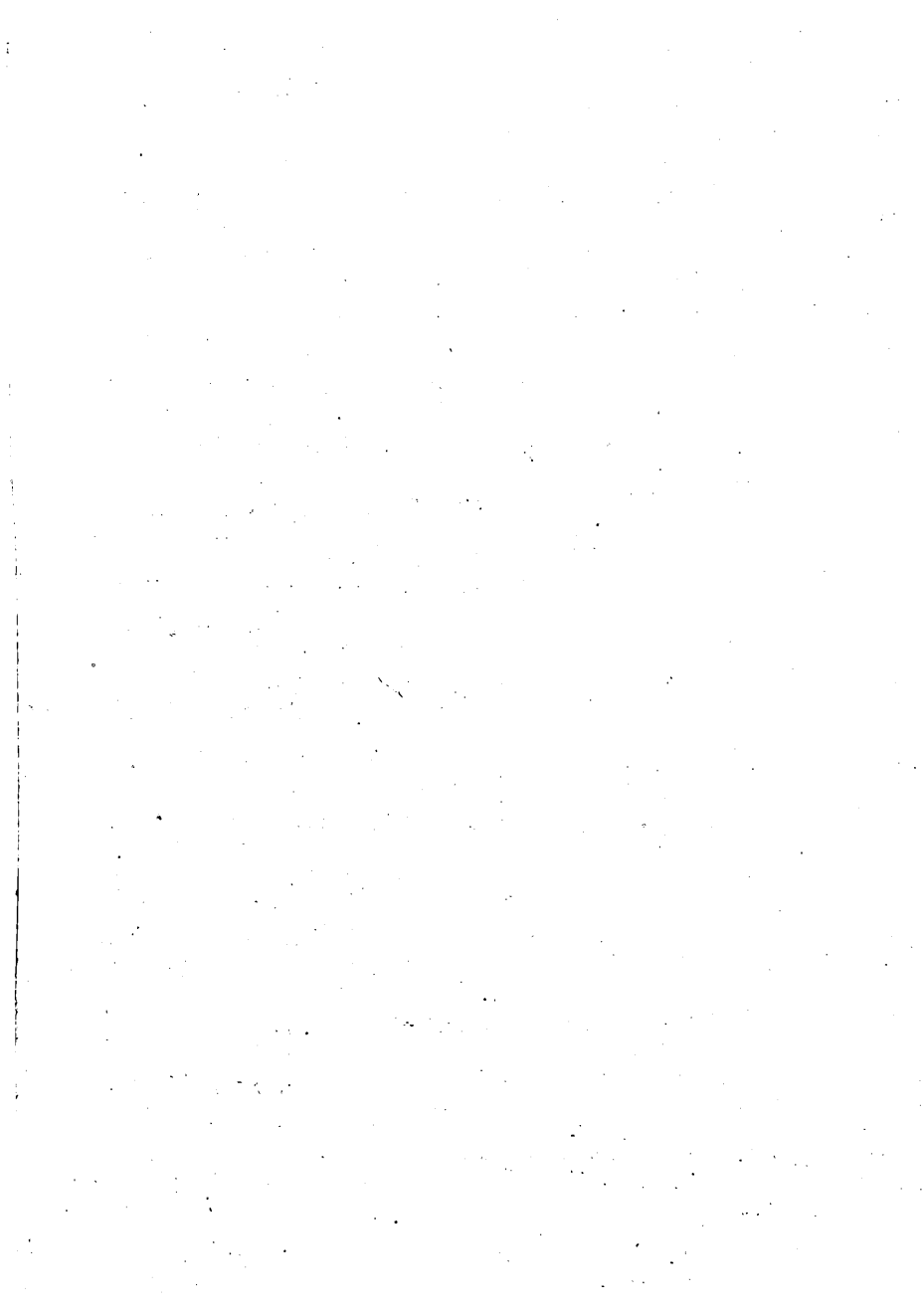
عارف کامل آن است که هر معبودی را نموداری بداند که حق در آن پرستیده می شود، و به همین جهت است که همه ایشان آن را "اله" نامیده اند، گرچه نام آن یا سنگ است و یا درخت، و یا حیوان است و یا انسان، و یا ستاره است و یا فرشته ۸۰

معبود در هر صورتی که باشد چه حسی مانند بت ها، و چه خیالی مانند جن، و چه عقلی مانند ملائکه همان حق است ۸۰

چگونه خداوند سبحان تمامی اشیا نباشد در حالی که وجود او هیچ حدی نداشته، و از جهت شدت و غنا و تمامیت، نامتناهی است؟! اگر وجودی از ذات او خارج باشد، او به آن محیط نبوده، وجودش محدود به نبودن آن چیز می شد! و خداوند برتر از آن است بلکه اگر شما ریسمانی را به زمین هفتم فرو فرستید باز هم بر خدا فرو خواهد افتاد..... ۸۱

معنای وحدت وجود به کلی معنای تعدد و تغایر را نفی می کند و در برابر وجود مقدس حضرت احدیت تمام موجودات متصوره را جزء موهومات می شمارد و لیس فی الدار غیره دیار..... ۸۱

غیرتش غیر در جهان نگذاشت / لاجرم عین جمله اشیا شد ۸۵



فهرست سخنان مخالفین فلسفه و عرفان

قید ابتداء و اختراع قدرت، رد است بر مذهب باطله حکمای ملعون

که بعضی از ایشان عالم را قدیم می دانند..... ۴۱

بدون اختلاف بین علما هر کس معتقد به قدم عالم باشد کافر است،

زیرا فرق مسلمان با کافر همین است، و حکم او در آخرت حکم بقیه

کفار است..... ۴۳

هیچ کس کفو و نظیر و مانند خدا نیست ردّاً علی الحکما که عالم را

قدیم می دانند و در قدم نظیر او می دانند..... ۴۴

جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قائل نبوده اند و مدار امور را بر

عقل ناقص خود می گذاشته اند به قدم عالم قائل بوده اند ۴۵

تعدد قدما محال است، و به جزیک ذات قدیم نمی تواند بود ۴۵

هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون گرداند به دو واجب الوجود

قائل شده است..... ۴۵

- حق تعالی خارج از زمان است..... ۴۵
- مجردی به غیر حق تعالی نمی باشد..... ۴۵
- باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند..... ۴۵
- تأویل ملائکه به عقول مجردة چنانچه بعضی حکما کرده اند انکار ضرورت دین است و کفر است..... ۴۵
- قائل شدن به عقول قدیمه و هیولای قدیمه چنانکه فلاسفه به آن قائل هستند، همه کفر است..... ۴۶
- فارق بین اسلام و فلسفه این مسأله است که خداوند قادر نبوده و مجبور باشد، و این همان کفر صریح است..... ۴۷
- واجب است بر تواقرار به اینکه معراج حضرت رسول ﷺ جسمانی بوده است و با همین بدن شریف به معراج رفته و از آسمان ها گذشته است و گوش نده به شبهات فلاسفه که می گویند: شکافتن و التیام در افلاک ممکن نیست..... ۴۹
- روایات بسیاری دال بر این مطلب است که ملائکه اجسامی لطیف هستند..... ۴۹

ترویج کتب فلاسفه در میان مسلمین، از بدعت‌های حاکمان جور و معاند با ائمه معصومین علیهم‌السلام برای سلب توجه مردم از ائمه و شرع مبین بوده است..... ۵۴

من متحیرم که آنها چگونه به خود جرأت داده‌اند نصوص آشکار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را به واسطه حسن ظنّ به فلاسفه کافریونانی که اعتقاد به هیچ دین و مذهبی ندارند، تأویل و توجیه نمایند..... ۵۵

بدان که وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی به نحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقاً بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است ۵۶

شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد تصریح به این مراتب [روحانی بودن معاد] نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله به صاحب شریعت نموده..... ۵۷

متروک شده است کتب و مذاهب شیعه الیوم به اعتبار اشتغال طلبه به کتب حکما و عامه، و شیطان در این باب سعی خود را تمام کرده است..... ۶۹

ای عزیزبین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده‌اند و بعد از صد هزار خطا به يك معنى يا دو معنى حق راه برده‌اند، ائمه تو در يك خطبه و يك حديث، اضعاف آن را برای تو میرهن بیان کرده‌اند؛ ولكن أكثر الناس لا يعقلون..... ۶۵

متروک شده است کتب و مذاهب شیعه الیوم به اعتبار اشتغال طلبه به کتب حکما و عامه، و شیطان در این باب سعی خود را تمام کرده است..... ۶۹

بیشتر مردم زمان ما میراث اهل بیت پیامبرشان را رها کرده و به آراء خودشان اعتماد و اکتفا کرده‌اند. از آن جمله، کسانی هستند که پیرو مکتب فلاسفه می‌باشند، فلاسفه‌ای که هم خود گمراه بوده‌اند و هم دیگران را گمراه کرده‌اند..... ۷۰

هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان از علم او غایب نیست، به خلاف گمان آن فیلسوف که قائل است بر اینکه خداوند به جزئیات امور، عالم نیست و این قول کفر است..... ۷۱

علم الهی به جمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده. و این معنی اجماعی مسلمانان است و انکار جمعی از حکما، علم الهی را به جزئیات، کفر است..... ۷۲

متمسك شدن به آنچه صاحب اشارات [ابن سینا] یا شارح آن [فخر رازی] و امثال ایشان چنین گفته اند یا آملی و اشباه او چنین نوشته اند برضالت و اضلال افزودن است ۷۴

مشهور است که در زمان محیی الدین، قریب به چهارصد کس از علمای شیعه و سنی، در کفر آن لعین، ورد مقالات زندقه آیاتش کتابها نوشتند، و بسیار کسی از علماء و فضلاء در زمان ابن سینا، او را کافرو ملحد گفتند، و کتابی را که به شفا مترجم است، هرزه ها که در آن درج کرده که در واقع کتاب شفا به نقطتین است [شقا] ۷۴

خواندن فلسفه حرام است مگر برای نقض کردن ۷۴

جهاد با فلاسفه واجب است ۷۴

به خدا سوگند حضرت محمد ﷺ جز برای ابطال این خرافات و مزخرفات از جانب خداوند مبعوث نشده است ۷۴

فلاسفه اصول اسلام را اخذ کرده، سپس آن ها را بر طبق آرای خود تفسیر و تأویل کردند... آنان تنها در ظاهر با مسلمانان توافق دارند و گرنه در واقع تمامی اعتقادات آن ها هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است ۷۵

طایفه صوفیه به این بدعت‌ها قناعت نکرده و اصول دین را هم
تحریف کرده و قائل به وحدت وجود شده‌اند..... ۸۶

سخنان علامه مجلسی درباره ابن عربی و مولوی و حلاج و حسن
بصری و غزالی و سفیان ثوری و دیگر صوفیه ۸۷ الی ۹۳

فهرست روایات

آنچه ازلی باشد مفعول و مخلوق نخواهد بود، همانا هر فعلی حادث و مخلوق است..... ۴۲

اگر چیزی در بقا با خداوند می بود دیگر ممکن نبود که خداوند خالق آن چیز باشد، چه اینکه در این صورت آن چیز پیوسته با خداوند بوده است، پس چگونه ممکن است خداوند آفریننده چیزی باشد که ازلا با او موجود بوده است؟! ۴۳

اگر من آن را در حالی که موجود بوده است ایجاد کرده باشم، هیچ نیازی به ایجاد کردن آن نداشته ام، چرا که آن خودش موجود بوده است..... ۴۳

ایجاد کردن چیزی که خودش موجود است محال است ۴۳

...سلیمان گفت: زیرا اراده او همان علم اوست! امام رضا علیه السلام فرمودند: ای جاهل! پس هرگاه چیزی را بداند آن را اراده کرده است؟! سلیمان

گفت: آری! حضرت فرمودند: پس هرگاه چیزی را اراده نکرده باشد آن را نمی داند؟! سلیمان گفت: آری! حضرت فرمودند: از کجا این را می گویی؟! و کدام دلیل در کار است که اراده او علم اوست؟! در حالی که خداوند قطعاً چیزهایی را می داند که هرگز آن را اراده نمی کند، و خودش عز و جل می فرماید: اگر می خواستیم آن چه را که به توحی کرده ایم از بین می بردیم! پس خدا می داند که چگونه آن را از بین ببرد اما هرگز آن را از بین نمی برد..... ۶۱

اراده محدث است، زیرا فعل هر چیز محدث است..... ۶۲

اراده خداوند عز و جل تنها "احداث" و "ایجاد" و "فعل" اوست نه چیز دیگر... پس اراده او تبارک و تعالی جز فعل او چیزی نیست. درباره هر چیز تنها می گوید: "باش"، پس موجود می شود. بدون اینکه سخنی بر زبان راند یا تلفظ و تفکر و اندیشه ای داشته باشد..... ۶۲

شرابخوار تشنه می میرد و تشنه سر از گور در می آورد و تشنه به دوزخ می رود..... ۶۴

هنگامی که شرابخوار سخن گفت او را تصدیق نکنید و وقتی خواستگاری کرد به او زن ندهید و هنگامی که مریض شد از او عیادت نکنید و هنگامی که مرد به تشییع جنازه اش نروید و او را برامانته امین

قرار ندهید پس کسی که او را امین حساب کرد بر امانتی و از بین برد بر خداوند نیست که آن امانت را حفظ کند و او را نباید برای کاری اجیری کرد زیرا خداوند در قرآن (نساء / آیه ۵) می فرماید: اموال خود را به دست سفیهان ندهید. و چه کسی سفیه تر از شرابخوار است..... ۶۴

بزرگی او این گونه نیست که جوانب مختلف، او را به اطراف کشانده، و از او جسمی بزرگ ساخته باشند، و عظمت او چنان نیست که اطراف به او پایان یافته، و از او جسدی بزرگ ساخته باشند، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است..... ۸۲

همانا خداوند تعالی جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می باشند، و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والا است آنکه هیچ چیز مانند او نیست..... ۸۲

اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه نشانه و دلیلی استدلال خواهد شد که یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری است؟!..... ۸۲

همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می باشد. هر چیزی

که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق
است و دلالت بر این می‌کند که او را خالق می‌باشد..... ۸۳

چگونه چیزی که خود او آن را ایجاد کرده در او موجود شود و به خود او
باز گردد؟!..... ۸۳

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

صحیفه سجادیه

فتخا (فهرستگان نسخه های خطی ایران)، سازمان اسناد و کتابخانه ملی.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

الذریعه، دارالاضواء، بیروت.

نسخه خطی شرح صحیفه سجادیه، محمد تقی مجلسی، (دانشگاه تهران به شماره نسخه: ۱۸۴۹).

تغییر مذهب در ایران (دین و قدرت در عصر صفوی)، رولا جردی ابی صعب، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶ ش.

تحفة الاخیار، ملا محمد طاهر قمی، ناشر: مدرسه امیر المؤمنین (علیه السلام)، ۱۳۶۹ ش.

لوامع صاحبقرانی، محمد تقی مجلسی، ناشر: اسماعیلیان.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.

- التوحيد؛ شيخ صدوق، جامعه مدرسين، ۱۳۹۸ق.
- الكافي؛ كليني، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ق.
- بحار الأنوار؛ علامه مجلسي، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- روضة الواعظين، محمد ابن احمد فتال نيشابوري، انتشارات
رضي، ۱۳۷۵ش.
- أجوبة المسائل المهنية، علامه حلي، انتشارات خيام، ۱۴۰۱ق.
- معمای زمان و حدوث جهان، ابراهيمي ديناني، مؤسسه پژوهشی
حکمت و فلسفه ايران، ۱۳۹۴ش.
- مرآة العقول، علامه مجلسي، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۰۴ق.
- حق اليقين، علامه مجلسي، انتشارات اسلاميه.
- رساله اعتقادات، علامه مجلسي، قائميه اصفهان.
- حيات القلوب، علامه مجلسي، انتشارات سرور، ۱۳۹۳ش.
- بيست و پنج رساله فارسي، علامه مجلسي، كتابخانه آيت الله
مرعشي، ۱۴۱۲ق.
- عين الحيات، علامه مجلسي، انتشارات اسلاميه.
- نهج الحق، علامه حلي، ناشر: دار الكتاب البناني، ۱۹۸۲م.
- كشف المراد، علامه حلي، با تعليقات حسن زاده آملی، انتشارات
جامعه مدرسين.
- تذكرة الفقها، علامه حلي، براساس نرم افزار تحقيقات كامپيوتري نور.

ابوعلى سينا، معراج نامه، براساس نسخه نرم افزار "حکمت اسلامى" مرکز تحقیقات کامپیوترى نور.

لؤلؤة البحرين، شيخ يوسف بحرانی.

مرتضى مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا.

شرح منظومه، مرتضى مطهری، انتشارات صدرا.

الغدير، علامه امینی، ج ۶، انتشارات مرکز الغدير، ۱۴۱۶ق.

شرح الإشارات والتنبيهات مع محاکمات، خواجه طوسى، نشر البلاغة.

الصحيح من سيرة النبي الاعظم، سيد جعفر مرتضى عاملی، جلد اول.

تاریخ فلسفه در جهان اسلامى، فاخورى، سازمان انتشارات و آموزش

انقلاب اسلامى، ۱۳۶۷ش.

آموزش فلسفه، مصباح یزدی، جلد اول.

شرح منظومه، ملاهادى سبزواری، انتشارات ناب.

الشفاء (الهیات)، ابن سينا، کتابخانه آیت الله مرعشى.

قانون، ابن سينا، انتشارات سروش، ۱۳۸۵- با مقدمه دکترعلى اكبر

ولایتی.

وسائل الشيعة؛ جلد ۱۷، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.

تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام، مرتضى رازى، انتشارات

اساطير، ۱۳۶۴ش.

حديقه الشيعة، انتشارات انصاريان، ۱۳۸۳ش.

خیراتیہ در ابطال طریقہ صوفیہ، محمد علی بہبہانی، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱ ش.

الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ناشر: مؤسسہ امام مہدی علیہ السلام مقالات، حسین الہی قمشہ ای.

لب اللباب، سید محمد حسین حسینی تهرانی.

اسفار اربعہ، ملاصدرا، دار احیاء التراث.

مشاعر، ملاصدرا، ناشر: کتابخانہ طہوری.

المظاہر الالہیہ، ملاصدرا، بنیاد حکمت صدرا.

فتوحات، ابن عربی، دار احیاء التراث العربی.

فصوص الحکم، ابن عربی، دار احیاء الکتب العربیہ، قاہرہ.

شرح فصوص الحکم، قیصری.

ممد الہم در شرح فصوص الحکم؛ حسن حسن زادہ آملی، سازمان

چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۹۳ ش.

انہ الحق، حسن زادہ آملی.

ہزار و یک نکتہ، حسن زادہ آملی.

بدایۃ الحکمۃ؛ محمد حسین طباطبائی.

نہایۃ الحکمۃ؛ محمد حسین طباطبائی.

اسلام و انسان معاصر، محمد حسین طباطبائی، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۸۸ ش.

- ترجمه و شرح بدایه الحکمه، شیروانی، بوستان کتاب.
- شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی بدایه الحکمة ونهایة الحکمة، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
- گلشن راز، شبستری.
- ابن عربی لیس بشیعی، سید جعفر مرتضی عاملی.
- معرفة الله تعالى بالله لا بالالوهام الفلسفية والعرفانية، حسن میلانی، انتشارات اعتقاد ما.
- گفتگو با فلسفی، حسن میلانی، انتشارات اعتقاد ما.
- نقد مبانی منطق ارسطویی، حسن میلانی، بی نا.
- تنزیه المعبود في الرد على وحدة الوجود، سید قاسم علی احمدی، مؤسسة السيدة المعصومة.
- ابن عربی از نگاهي دیگر، سید محسن طیب نیا، انتشارات دلیل ما.

معرفی کتاب:

احیای نسخه خطی «رد صوفیه؛ رد طریق النجاة عن بعض الشبهات»؛
آیت الله محمد جعفر بهبهانی، نواده علامه وحید بهبهانی و فرزند مرحوم
صاحب خیراتی، انتشارات اعتقاد ما.

این کتاب که در رد کتابی به نام «طریق النجاة عن بعض الشبهات»
است رد مختصر و مفیدی است بر عرفایی مانند مولوی، حسن بصری،
بایزید بسطامی، معروف کرخی، جنید، غزالی و برخی دیگر از صوفیه از
جمله مستعلی شاه شیروانی، در موضوعاتی مانند عشق مجازی و
عشق صوفیه به امردان، تقدیس ابلیس توسط برخی عرفا و دفاع از
علمای بزرگ اسلام، و نیز بررسی برخی احادیث و داستان های جعلی
که مولوی و بعضی دیگر از عرفا به آن متمسک شده اند.

در این رساله آیت الله محمد جعفر بهبهانی ضمن رد وحدت وجود، به
بیان توحید و خداشناسی از منظر صوفیه می پردازد. ایشان در نهایت با
یادآور شدن محبت سران صوفیه به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) می گوید
کسانی که محب دشمنان ائمه (علیهم السلام) هستند در شمار کافران اند نه اولیاء الله.